

تروتسکیسم ضد انقلاب در خفاء

مؤلف: جی. ألجین

مترجم: آمادور نویدی

به کوشش: ابراهیم شیری و یدالله کنعانی

این کتاب در مورد عملکرد جریان ضد انقلابی تروتسکی-زینوویف می باشد. گروه تروریستی در خفاء
به انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ روسیه خیانت کرد.

صفحه آرائی از:

غلامرضا پرتوی

فهرست مطالب

۲	فهرست
۳	مقدمه
۴	حرفه تروتسکی
۸	پایگاه اجتماعی تروتسکیسم
۱۱	تروتسکیسم چیست و به چه معناست؟
۱۳	تروتسکیسم و انکار ساخت سوسیالیسم در یک کشور
۱۸	تروتسکیسم علیه انقلاب و دهقانان
۲۴	کینه شتری تروتسکیسم با اتحاد جماهیر شوروی
۲۶	ویژگی های سیاست اقتصادی نوین:
۳۲	دشمنی کور تروتسکیسم با حزب کمونیست (بلشویک) و الگوی لنینیستی
۳۷	تروتسکی علیه پرولتاریا به بورژوازی کمک نمود.
۴۰	کمیته آنگلو - روس
۴۲	انقلاب چین و خیانت تروتسکیسم
۵۵	موضع تحقیرآمیز تروتسکیسم در قبال دوره سوم
۵۶	وضعیت آلمان و مسئله سوسیال فاشیسم
۵۸	چه کسی مقصر است؟
۶۳	تروتسکیسم در آمریکا
۷۳	تاریخ نویسی به سبک تروتسکی
۷۶	خطر تروتسکیسم
۷۹	مهر خیانت بر پیشانی تروتسکی حک شده بود.
۸۱	درباره نویسنده:

مقدمه

رهبری بزرگ درگذشت. در ۱ دسامبر سال ۱۹۳۴، سرگئی کیروف، عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در لنین‌گراد در کمین قرار گرفت و به ضرب گلوله به قتل رسید. در ۲۱ دسامبر دولت شوروی اعلام کرد که قاتل، نیکولایف، عضوی از باصطلاح ضد انقلابیون «مرکز لنین‌گراد»، گروهی تروریستی بود که مصمم به ترور بالاترین مقامات شوروی است.

اطلاعیه رسمی اعلام کرد:

«تحقیقات نشان داده است که انگیزه قتل کیروف نقشه این گروه زیرزمینی ضد شوروی بود که از طریق اقدامات تروریستی هدایت شده علیه رهبران ارشد آن، رهبریت دولت شوروی را از هم بپاشد و در نتیجه یک تغییر در سیاست در مسیر خطوط باصطلاح کارپایه تروتسکی- زینوویف ایجاد نماید... از آنجایی که کیروف گروه سابق مخالف زینوویف را از هر دو نظر ایدئولوژیک و سیاسی شکست داده بود، انگیزه اضافی برای قتل کیروف وجود داشت.»

چند روز بعد، زینوویف، کامنف و ۱۷ نفر دیگر از گروه ضد انقلابی، باصطلاح «مرکز مسکو»، دستگیر و محاکمه شدند. در جلسات دادگاه، زینوویف، ظاهراً متوجه موقعیت نومیدانه خود شد، و اعلام کرد:

«این قتل ظالمانه بر تمام مبارزات ضد حزبی قبلی نور شوم می‌افشاند، و من تشخیص می‌دهم که حزب کاملاً حق دارد درباره مسئولیت سیاسی گروه ضد حزبی سابق زینوویف جهت قتل صورت گرفته سخن بگوید.»

اعضای مرکز مسکو، در اعترافات خود، انحطاطی را که منجر به قتل کیروف شد، توصیف کردند. یوداکیمف گفت:

«ما از زندگی واقعی کشور جدا و غرق در تصورات خود بودیم. ارتباطات ضد انقلابی در ما تقویت شده بود. با خشم بسوی رهبریت حزب، ما آنچه را که در شهرها و روستاها اتفاق می‌افتاد، ندیدیم. ما موفقیت عظیم ساختمان سوسیالیسم را ندیدیم. فرایندهای تاریخی شگرف کشورمان، و نفوذ در جنبش بین‌المللی طبقه کارگر، در نظر ما محو بود. ما مشکلات ناشی از روند رشد کشور را همچون دشمنان ارزیابی کرده، و از روی عناد در شکست‌ها شادی نموده، و رهبریت حزب را متهم به این شکست‌ها می‌کردیم.

ما آن چه را که مقامات و صفوف حزب می‌دید، نمی‌دیدیم. ما متوجه رشد در آگاهی از قدرت، و وحدت حزب نشدیم. ما استالین را ضدانقلاب نفوذی بدانید می‌شناختیم. ما رهبریت حزب را متهم می‌کردیم که اقداماتی جهت فعال کردن جنبش بین‌المللی طبقه کارگر قبول نمی‌کند. ما مفتریانه اظهار می‌کردیم که کمیته مرکزی مانع توسعه این جنبش است.»

یکی دیگر از اعضای این گروه، باشکیروف، اظهار داشت: «تیراندازی نیکولایف ناشی از این واقعیت است که آموزش ضد انقلابی خود را در سازمان تروتسکی - زینوویف کسب کرده بود.»

یک بار دیگر نام تروتسکی در ارتباط با حمله به انقلاب بلشویکی سردرآورد. یکبار دیگر زینوویف (و همکار قدیمی او، کامنف) به عنوان همکاری با تروتسکی ظاهر شدند. این بار صرفاً رگبار کلمه نبود. یک قهرمان بزرگ بقتل رسیده بود. روسیه جدید از فردی با استعداد، شجاع و محبوب طبقه کارگر جهان از سازنده نظام سوسیالیستی محروم شده بود. این ضربه‌ای بر قلب انقلاب بود.

«بقایای اپوزیسیون تروتسکی - زینوویف»... این‌ست آن‌گونه که توده‌های شوروی باند دسیسه‌گر می‌خواندند. و یکبار دیگر موج خروشان نفرت در میان میلیون‌ها نفر از دوستان اتحاد جماهیر شوروی در سراسر جهان برای این مرد، تروتسکی افزایش یافت.

تروتسکی کیست؟ تروتسکیسم چیست؟ ریشه‌های اجتماعی تروتسکیسم چه هستند؟ نقش بین‌المللی گروه تروتسکی چیست؟

این مقاله به این سئوالات پاسخی مختصر می‌دهد.

حرفه تروتسکی

تروتسکی خودش را «بلشویک واقعی لنینیست» می‌خواند. به همین صورت جلادان سوسیال دمکرت انقلاب آلمان، نوسکه، شیدمان، و سویرینگ، خودشان را «مارکسیست‌های واقعی» می‌خواندند. تروتسکی عاشق آن بود که خودش را به عنوان آخرین نفر از چهره‌های بزرگ انقلابی جا بزند که سنت لنین را به پیش می‌برد. افرادی هستند، بویژه در میان نسل جوان، که فکر می‌کنند او یک «بلشویک قدیمی» است. به این دلایل که آیا او رهبر انقلاب ۱۹۱۷ نبود؟ آیا او ارتش را بین سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۲۱ رهبریت نمی‌کرد؟

اما حقایق این‌ها هستند:

تروتسکی فعالیت‌های سیاسی خود را در ابتدای سال‌های قرن بیستم شروع کرد (حدود تغییر قرن از ۱۹ به ۲۰). در سال ۱۹۰۳، زمانی که اختلاف و دسته بندی بین منشویک‌ها و بلشویک‌ها شکل قطعی بخود گرفت، تروتسکی خودش را با منشویک‌ها متحد کرد. او تا اواخر تابستان ۱۹۱۷، بنحوی از انحاء با بلشویک‌ها مبارزه کرد. بارها و بارها با این یا آن نقطه نظر برنامه بلشویک‌ها موافقت می‌کرد، اما خیلی زود به منشویک‌ها می‌پیوست تا با بلشویک‌ها و لنین مبارزه کند. او دشمنی خود را با بلشویزم در سال ۱۹۲۳ تجدید و از همان وقت با آن مبارزه کرد.

چگونه او به یک چهره انقلابی تبدیل شد؟ او هرگز از جنس زندگی کارگران بعنوان سازنده سازمان آنها نبود. او هرگز موفق نشد که کارگران را به سمت خاص خود بکشد و هیچ شمار قابل ملاحظه‌ای از کارگران را جذب نکرد. او همیشه تنها یک نویسنده بود و یک سخنران باقی ماند، و از محبوبیت زیاد در میان روشنفکران خرده بورژوا لذت می‌برد. زمانی که جنبش انقلابی کارگری در روسیه جوان بود، فردی با یک قلم تیز و یک استعداد در سخنرانی مانند تروتسکی می‌توانست به راحتی دیده شود. برای این کیفیت‌هاست که او عضوی از شورای (شوروی) اولین نمایندگان سازماندهی شده کارگران در طول انقلاب در سال ۱۹۰۵ شد. شوروی آنزمان، طبق نظر لنین، یک «اتحادیه وسیع مرکب از سوسیالیست‌ها و دمکرات‌های انقلابی و فاقد شکل نهایی و روشن بود». اولین رئیس شوروی، کروستالف – نوسار، حتی یک سوسیالیست نبود. پس از دستگیری او تروتسکی رئیس شد. از نقش او در طول آن روزهای سرنوشت ساز انقلاب سال ۱۹۰۵، ما شهادت یک دانشمند بزرگ، پوکروفسکی مورخ را داریم:

«شورای پترزبورگ در طول کل دوره فعالیت خود، در رأس خود یک منشویک بسیار باهوش و زرنگ داشت، که در هنر ترکیب مواد منشویک با عبارات انقلابی مهارت داشت. نام آن منشویک تروتسکی بود. او یک منشویک کامل و واقعی بود که به هیچ وجه برای قیام مسلحانه هیچ علاقه و تمایلی نداشت و در مجموع مخالف اتمام انقلاب، برای مثال، سرنگونی تزارسم بود.» (ام. ان. پوکروفسکی، تاریخچه مختصر شوروی، جلد دوم، ص. ۳۲۰).

پس از سال ۱۹۰۶، او مرکز کوچکی در وین، اتریش تشکیل داد، جایی که او روزنامه خودش را بطور غیرمنتاب منتشر می‌کرد. در این روزنامه او، اما به درجات مختلف، با بلشویسم مبارزه می‌کرد. تروتسکی در سال ۱۹۱۲، به ائتلاف ضد بلشویک معرف به بلوک اوت پیوست و حملاتش بر بلشویسم شدیدتر و بی‌مراوتر شد. با شروع جنگ جهانی اول، او یک موضع میانی اتخاذ کرد. در حرف او مخالف سوسیال دمکرات‌هایی بود که به دولت‌های سرمایه‌داری خود پیوسته بودند و به یک گروه از چپاولگران امپریالیست، همان‌گونه که لنین آنها را می‌خواند، علیه دیگری کمک می‌کردند. اما در واقع، او با آنها قطع رابطه نکرد و در استدالات خود، اغلب از آنها دفاع می‌کرد. او علیه جنگ بود، اما او علیه لنین هم بود. برنامه لنینیستی خواهان شکست دولت «خودی» در طول جنگ بود؛ خواهان تبدیل جنگ امپریالیستی در هر کشور به جنگ داخلی بود. برای مثال، انقلاب علیه بورژوازی؛ خواهان تشکیل یک سازمان بین‌المللی جدید از همه سوسیالیست‌های واقعاً انقلابی بود. تروتسکی علیه این شعارها بود. وقتی که لنین می‌گفت: این برای انقلاب خوبست که دولت «خودی باید در جنگ شکست بخورد»، تروتسکی خواهان «امتیازی برای روش‌های سیاسی میهن‌پرستی سوسیال» شد. زمانی که سوسیالیست‌های انقلابی در سال ۱۹۱۵ در تسمروالد سوئیس گردهم آمدند تا برای مبارزه علیه جنگ امپریالیستی سازماندهی کنند، تروتسکی نه به جناح چپ لنینیستی، بلکه به جناح میانی تعلق داشت.

ایده‌های او آنقدر در تضاد با عقاید لنین بودند که حتی بعد از انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷، لنین تروتسکی را یک بلشویک در نظر نگرفت. لنین بتاريخ ۱۷ مارس همان سال در یک نامه به کولونتای نوشت:

«بنظرم، وظیفه اصلی ما آنست که علیه گرفتار شدن در تلاش‌های احمقانه در «وحدت» با میهن‌پرستان اجتماعی (یا، چیزی که هنوز خطرناکست، با مردهایی مانند ... تروتسکی و شرکاء) احتیاط کنیم و کار حزب خود را با روحیه انترناسیونالیستی استوار ادامه دهیم.» (و. آی. لنین، انقلاب ۱۹۱۷، جلد اول، چاپ انگلیسی، ص. ۲۱).

در اواسط ماه مه سال ۱۹۱۷، در آماده شدن جهت کنفرانس، لنین خلاصه‌ای برای یک گزارش نوشت، و در آن اشاره کرد که «سخت بودن همچون سنگ در تعقیب خط پرولتری علیه نوسانات خرده‌بورژایی» ضرورت دارد، و این سطر مهم را افزود:

«نوسانات خرده بورژوایی: تروتسکی ...» (و. آی. لنین، مجموعه آثار، نسخه روسی جلد ۳۰، ص. ۳۳۱).

تروتسکی، با رسیدن از خارج پس از انقلاب فوریه، در پتروگراد به گروه سوسیال دموکرات معروف به «اینتربروگیت‌ها» پیوست. این گروه موضعی میانی داشت و برای سال‌ها علیه سازمان بلشویکی در پتروگراد مبارزه کرده بود. حتی پس از انقلاب فوریه آنها علاقه‌مند به وحدت همه گروه‌های روسی حزب کارگری سوسیال دموکرات، از جمله میهن‌پرستان سوسیال بودند. بتدریج، با این حال، آن‌ها ایده وحدت با میهن‌پرستان سوسیالیست را رها کردند، و بیشتر و بیشتر به سمت پذیرش سیاست‌های بلشویکی تمایل پیدا کردند.

در اواخر تابستان سال ۱۹۱۷، در آستانه کنگره ششم حزب که در ابتدای ماه اوت برگزار شد، گروه «اینتربروگیت» به حزب بلشویک پیوست. آن‌ها در هیئت کنگره حضور یافتند، و کمیته مرکزی جدید توسط کنگره انتخاب شد که در میان ۲۲ عضو، سه نفر از گروه سابق «اینتربروگیت»، شامل تروتسکی، یوریتسکی و یوفی بودند.

پس از اعلام پذیرش سیاست‌های بلشویکی از طرف تروتسکی، کمیته مرکزی به تروتسکی فرصت کامل داد تا در جهت منافع حزب و طبقه کارگر کار کند. تروتسکی، با سخنرانی مؤثر، و با توجه به این که در سال ۱۹۰۵، رئیس سابق اولین شورا بود، در اواخر سال ۱۹۱۷، از طرف حزب به او موقعیت رئیس شورای پتروگراد داده شد. او در روزهای سرنوشت ساز اکتبر، تحت رهبری مستقیم کمیته مرکزی حزب بلشویک در این موقعیت کار کرد.

در طول تسخیر قدرت توسط بلشویک‌ها در نوامبر سال ۱۹۱۷، تروتسکی بعنوان عضوی از کمیته انقلابی نظامی نقش مهمی ایفا کرد. اما این مضحک و چرند است که گفته شود او رهبر قیام بود.

«بدون شک من نقش مهم تروتسکی را در قیام منکر نمی‌شوم [استالین در کتاب انقلاب خود، ص. ۷۱ گفت]. اما من باید ذکر کنم که تروتسکی نمی‌توانست هیچ نقش ویژه‌ای در قیام اکتبر بازی کند و نکرد؛ که، بتواند رئیس شورای پتروگراد بشود، و موقتاً تنها اراده مقامات مربوطه حزب را به نتیجه رساند، که در هر مرحله تروتسکی را هدایت می‌کردند.» (مقاله منتشر شده در ۲۶ نوامبر، ۱۹۲۴).

در میان پنج عضو منصوب شده توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست در ۱۶ اکتبر جهت خدمت به عنوان مرکز مسئول سازماندهی قیام، نام تروتسکی وجود ندارد.

«بنا بر این [استالین گفت] در جلسه کمیته مرکزی چیزی «بسیار بد» اتفاق افتاد، برای مثال، تروتسکی، این «الهام بخش»، «چهره اصلی»، و این «تنها رهبر» قیام، «بطور اسرارآمیزی» در مرکز کارهای عملی وارد نشد، که او را برای هدایت قیام فرا بخوانند. و این چگونه با مفهوم فعلی درباره نقش ویژه تروتسکی مطابقت داده می‌شود؟» (همان‌جا، ص. ۷۲-۷۱).

کسی که با راه حزب بلشویک آشنایی دارد، به راحتی درک می‌کند که چرا تروتسکی جهت رهبری قیام در میان رهبران منتخب کمیته مرکزی نبود. او یک عضو جدید بود. او هرگز در ایجاد حزب بلشویک کمک نکرده بود. او تا زمان بسیار نزدیک قبل (تا انقلاب) با بلشویک‌ها مخالف بود. در واقع، او کالبد بلشویکی نداشت. او مرد شناخته شده تأثیرگذار در روسیه بود، اما نفوذش در درجه اول به خرده بورژوازی محدود می‌شد. او چیزی شبیه یک رابط بین حزب بلشویک و توده‌های خرده بورژوایی بود که حزب مایل به رهبری آن‌ها بود.

مخالفت تروتسکی با لنین بلافاصله پس از تسخیر قدرت شدت گرفت. لازم بود که معاهده برست لیتوفسک با آلمان امضاء شود تا این که انقلاب پرولتری بتواند نفس جادویی بکشد و خودش را مستحکم سازد. تروتسکی، که آن موقع کمیسر امور خارجه بود، از امضای معاهده خودداری کرد. قدرت اراده شگفت‌انگیز لنین، تنبیه و انتقاد شدید لنین لازم بود که تروتسکی را مجبور به ترک موضع غیرقابل دفاع خود، و تسلیم به گام نهادن در راهی کند که به نجات انقلاب پی ببرد.

زمان گذشت. تروتسکی با بلشویک‌ها کار کرد. با همه ظواهر، او به یکی از آنها تبدیل شد. اما او در حزب بلشویک یک غریبه بود. جنگ داخلی درگرفت و به تروتسکی یک پُست بالا محول شد. قرار شد که او بعنوان مبلغ ارشد ارتش سرخ صحبت کند. او کمیسر نظامی بود، اما او یک مرد ارتشی نبود. او هیچ چیزی درباره تشکیلات یک ارتش نمی‌دانست، او درباره استراتژی جنگ انقلابی ایده‌های غلط داشت. کار سازماندهی ارتش سرخ در کل کشور، توسط میلیون‌ها نفر از پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست انجام گرفته بود. جنگ‌های واقعی تحت نظارت کارشناسان نظامی انجام شده بود که توسط کمیته مرکزی و تحت رهبری دقیق لنین کنترل شده بود. تروتسکی به بالا و پائین جبهه سفر می‌کرد، دستورات پرچین و شکن صادر می‌کرد که می‌توان به عنوان نمونه‌هایی از سبک نظامی نقل قول کرد؛ او به سنگرها رفت که با سربازان ارتش سرخ صحبت کند؛ او نطق‌های عمومی بزرگ داشته – اما هرگز جنگ داخلی را رهبری نکرد. ممکن‌ست که او خودش را در اعتقاد به این که او کل روح حرکت مبارزه تاریخی عظیم‌ست، فریب داده باشد. او ممکن‌ست تا به امروز چنین اعتقادی داشته باشد. حقایق فعلی درست برعکس^۱ هستند. حقایق آنند که استالین و وروشیلوف رزمندگان بزرگ در نبردهای مختلف جبهه‌ها – رهبرانی با چشم انداز انقلابی روشن و استراتژیست‌های اول سفارش شده و درجه یک بودند.

قبل از آن که تُندر آخرین نبردهای جنگ داخلی خاموش شود، تروتسکی نسبت به سیاست لنین در رابطه با وظایف اتحادیه‌های کارگری موضعی باز، و خشونت آمیز در پیش‌گرفت. او می‌خواست که اتحادیه‌ها، نه سازمان‌هایی که نماینده کارگران در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، و در صنایع باشند، بلکه واحدهای اداری ضمیمه به دولت باشند و فعالیت‌های دولتی را انجام دهند. تروتسکی در مخالفت با لنین، در آن زمانی که وحدت، مسئله مرگ و زندگی بود، جناح کوچکی سازماندهی کرد که تهدید به اخراج در فعالیت‌های حزب کمونیست کرد. لنین این جناح‌گرایی او را عملی مخرب خواند و گفت:

«حتی اگر این وظایف و روش‌های جدید» ذکر شده توسط تروتسکی درست مانند واقعیت بسیار درست باشند، اما آن‌ها تماماً به غلط اشاره شده‌اند... تروتسکی با چنین رویکردی به تنهایی باعث آسیب به خودش، به حزب، به جنبش اتحادیه‌ها، به آموزش میلیون‌ها عضو اتحادیه‌های کارگری، و به جمهوری می‌شود.» (و.آی. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۶، نسخه روسی، ص. ۱۱۶).

تروتسکی شکست خورده بود. و چنان چه «طرح» او موفق شده بود، کل نظام شوروی را نابود می‌کرد.

تروتسکی در سال ۱۹۲۳، دوباره مخالفتش را با حزب بلشویک از سر گرفت. اما این بار دیگر یک مشکل تنها نبود. کل حزب کمونیست، ساختار آن، فعالیتش، کل خط مشی آن بود که او را آزرد می‌کرد. در ابتدا او در میان رهبران برجسته تنها بود. در سال ۱۹۲۶، او به زینوویف و کامنف ملحق شده بود، کسانی که در ماه نوامبر ۱۹۱۷، خودشان را مخالف قیام و تسخیر قدرت توسط حزب بلشویک متمایز کرده بودند و توسط لنین به عنوان «اعتصاب شکنان» برچسب خورده بودند. آن‌ها در بسیاری جهات عقایدی متفاوت از تروتسکی داشتند، اما آن‌ها رهبریت و اساس مخالفت او را پذیرفته بودند.

افسانه‌ای شایع است تا تأثیر گذار بشود که به تروتسکی و همکارانش «شانس داده نشده» تا دیدگاه‌های خودشان را به مقامات و صفوف حزب ارائه دهند. در واقع، بحث بین اپوزیسیون و رهبری حزب از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۷ ادامه داشت. در جلسات متعدد اعضای کمیته مرکزی، در ملاقات‌های بی‌شمار اعضای پائین حزب، برنامه اپوزیسیون مورد قبول واقع نگشت. شمار زیادی کتاب، صداها جزوه که با این مشکلات برخورد می‌کرد منتشر و بطور گسترده توزیع شد. اپوزیسیون استماع دادرسی دریافت کرد، حتی تا نقطه‌ای که صبر و شکیبایی اعضای حزب را از پای درآورد.

هنگامی که بحث بر روی این رهبران با گروه همکارانشان کاملاً بی اعتبار شد، توسط توده‌های حزبی و پرولتاریا مورد نفرت قرار گرفتند و بعنوان توطئه‌گران افشاء شدند.

۱- در واقع، ایده‌های تروتسکی درباره استراتژی جنگ داخلی بگونه‌ای اشتباه بودند که، اگر آن‌ها انجام گرفته بودند، دشمنان می‌توانستند پیروز شوند. کافی‌ست که تابستان ۱۹۱۹ را بیاد آوریم که در آن لحظه بسیار حیاتی از جنگ علیه ژنرال کلچاک (ارتش) سفید، تروتسکی پیشنهاد کرد که بخشی از نیروهای سرخ را از جبهه شرقی به جنوب حرکت دهند که منطقه اورال را با کارخانه‌ها و راه آهن‌ها در دست کلچاک باقی می‌گذاشت. کمیته مرکزی حزب کمونیست علیه تروتسکی تصمیم گرفت. دستور پیشرفت علیه کلچاک داد تا او را از اورال بیرون کنند. این آغاز پایان کلچاک بود. اما این همچنین پایان بازی نقش تروتسکی در جبهه شرقی بود. خیلی زود او از بازی در هر نقشی در جبهه جنوبی علیه ژنرال دنیکن سفید نیز متوقف شد. او این را در تاریخ انقلاب خود نمی‌گوید. صداقت تروتسکی....

ما کاملاً از شدت جاذبه چنین اتهامی آگاه هستیم. اما شما چه روش دیگری جهت فعالیت‌های اعضای بظاهر مسئول حزب در پیش می‌گیرید که با مخالفت اکثریت قریب به اتفاق میزان عضویت و تقاضاهایشان جهت اطاعت آن‌ها روبرو شده است، ولی آن‌ها با سازماندهی یک دسته کوچک در درون حزب، با گروه انضباطی و مراکز انضباطی، ایجاد یک اتحاد با عناصر خرده بورژوازی غیرحزبی جهت انجام طرح‌های ضد حزبی، شروع به چاپ ادبیات پنهانی علیه رهبری حزب و پخش آن در میان توده‌ها کرده و در نتیجه گام‌های ابتدایی را برداشته اند که بسوی اخلاص و شکستن ستون فقرات انقلاب، حزب کمونیست است؟

این‌ست دقیقاً همان چیزی که تروتسکی و زینوویف در سال ۱۹۲۷ انجام دادند. حزب مجبور شد که این گروه را اخراج کند. برخی از آن‌ها بعداً به خطای خود اعتراف کردند، همان‌گونه که حتی قبل از سال ۱۹۲۷ انجام دادند، ولی تنها برای این که فعالیت‌های مخرب خود را از سر گیرند. تروتسکی بخطای خود اعتراف نکرد. به او دستور داده شد که پایتخت را ترک کند و به شهر آلمان- آتا در آسیای مرکزی منتقل شد. بعدها از کشور اخراج شد. از آن‌زمان ببعد تروتسکی آذوقه رسان بورژوازی جهان شد و مهمات علیه شوروی فراهم می‌کرد. باروت تروتسکی مرطوب، و صدای غرش توپ او در واقع بدون آسیب بود. اما بورژوازی وانمود می‌کرد که او را بعنوان یک منبع واقعی اطلاعات اصیل می‌بینند. تروتسکی فعالیت ضد انقلابی خودش را بر مبنای امتیازی بکار گرفت که او رهبر انقلاب بوده است. او بدون تعجب و تشویش در نوشته‌های بی‌شمارش معتقد بود که این او بود نه لنین که انقلاب را رهبری کرد.

بطور خلاصه، زندگی حرفه‌ای این مرد چنین است. آیا او یک بلشویک بود؟ در یک دوره سی و سه ساله تروتسکی تنها برای شش سال با بلشویک‌ها در ارتباط بود. حتی در طول آن زمان هم او تعداد زیادی اختلافات خشونت آمیز با آن‌ها داشت. در واقع، به سختی یک سیاست لنینی وجود داشت که او از صمیم قلب با آن موافقت داشته باشد. تروتسکی هرگز بخشی جدایی‌ناپذیر از تشکیلات بلشویکی نشد. بنظر می‌رسید که او عضوی بیگانه در درون ارگانیزم حزب بلشویک بود، حتی زمانی که او عضو دفتر سیاسی آن بود.

بلشویک‌ها نیاز ندارند که گذشته غیربلشویکی مردی را ذکر کنند که صادقانه و خالصانه خودش را با حزبشان ادغام کرده باشد. اگر ما گذشته تروتسکی را ذکر می‌کنیم به این دلیل‌ست که همان‌گونه که بزودی روشن‌تر خواهیم دید، این هرگز گذشته او نشد. این هنوز (زمان) حال اوست. او اکنون همان‌گونه که بیست سال پیش مخالف حزب بلشویک تحت رهبری لنین بود، اکنون بطور خشونت آمیزی مخالف حزب بلشویک تحت رهبری استالین است؛ او به استالین تهمت می‌زند درست به همان‌گونه و به همان دلایل که به لنین تهمت می‌زد.

«چگونه این اتفاق می‌تواند بیفتد [استالین می‌گوید] که تروتسکی، چنین بار مسئولیت ناخوشایندی را [از نفرت نسبت به بلشویک‌ها] بر پشت خود حمل می‌کند، ولی با این وجود در صفوف بلشویک‌ها در طول جنبش اکتبر پیدا شد؟ این اتفاق افتاد بدین دلیل که تروتسکی بار خودش را در آن‌زمان پرت کرد (در واقع بیرون ریخت)، ولی در گنجی خود پنهان کرد. اما برای این «عملیات» هیچ همکاری جدی با تروتسکی امکان پذیر نبود....

آیا تروتسکی، در چنین موقعیتی [وقتی که غیرعملی بودن تنوری او با تجربه واقعی ثابت شد] می‌توانست هیچ کار دیگری بکند بغیر از آن که بارش را در گنجی‌اش پنهان سازد و از بلشویک‌ها اطاعت کند، کسی که هیچ گروه کم و بیش جدی پشت سر خود نداشت، و به عنوان سازمان سیاسی مردی که فاقد ارتش خودست به نزد بلشویک‌ها آمد؟ البته که او نمی‌توانست.

... واقعیت این است که بار قدیمی تروتسکیسم، که در روزهای جنبش اکتبر در گنجی پنهان شد، اکنون یکبار دیگر در روشنائی روز به امید پیدا کردن بازاری برای آن حمل می‌شود.» (جوزف استالین، انقلاب اکتبر، ص. ۹۰-۸۹).

زمانی که تروتسکی «بار ناخوشایند» خودش را در گنجی خود پنهان کرد، او سازمانی یک نفره بود. زمانی که او دوباره بار خود را بیرون آورد، معتقد بود که ارتش عظیمی در پشت سر دارد. او اشتباه کرده بود. مقامات عضو و صفوف حزب کمونیست و هر کارگر صادق در اتحاد جماهیر شوروی از دنباله روی با این مرد با بار ناخوشایند خودداری کرد. او اکنون کاملاً با عدم موفقیت سعی می‌کند که چنین ارتشی را در مقیاس جهانی تشکیل دهد.

پایگاه اجتماعی تروتسکیسم

ما برخی از جزئیات پیشینه زندگی سیاسی تروتسکی را شناسایی کرده‌ایم، اما تروتسکیسم کار و بار یک مرد نیست. ویژگی یک فرد نیست. تروتسکیسم یک پدیده اجتماعی است. این واقعیت که تروتسکی در انقلاب بود در چشم افراد نا آگاه اعتبار خاصی به بیانیه او می‌افزود. در این صورت، مانند بسیاری موارد دیگر، عنصر شخصی را نمی‌توان نادیده گرفت. اما حتی اگر تروتسکی وجود نداشت، نوع اپوزیسیون انقلاب که او نماینده‌اش بود، بیان خودش را پیدا می‌کرد. تروتسکیسم در هر مرحله از جنبش انقلابی تغییر حالت داده است بدین دلیل که بیان گرایش طبقه خاصی، یعنی، خرده بورژوازی است.

زمانی کارل مارکس درباره این طبقه گفت که این «طبقه‌ای انتقالی است که در آن منافع دو طبقه بطور همزمان گند به پیش می‌رود». خرده بورژوازی در مقیاس بزرگ، خودش را بین پرولتاریا و بورژوازی می‌بیند و تلاش می‌کند که در مقیاس بزرگ، به موقعیت بورژوازی رشد کند، اما بورژوازی با استفاده از قدرت تمرکز و مرکزیت سرمایه، او را بطور مداوم به سطح پرولتاریا می‌رانند. خرده بورژوازی، از نظر ذهنی، آرزو می‌کند که ثروتمند شود، و به فراز قدرت اقتصادی سرمایه‌داری برسد؛ اما از نظر عینی، با این حال، بدین دلیل که سرمایه‌داری زمین را از زیر پای او خالی می‌کند، منافع او با مبارزه علیه سرمایه‌داری گره خورده است، برای این که تحت سوسیالیسم او به یک عضو درگیر در کار مولد مفید تحول می‌یابد، و بدین دلیل که تنها تحت یک نظام سوسیالیستی است که خرده بورژوازی امروز یک عضو آزاد جامعه خواهد شد، که از آینده نمی‌ترسد. خرده بورژوازی به عنوان یک طبقه، بنابراین، مردد است. مارکس گفت، منافع دو طبقه، در آن «همزمان گند» می‌شود. این بدان معناست که خرده بورژوازی نمی‌تواند مانند بورژوازی بزرگ برای همیشه ضد انقلابی باشد، اما باز هم نمی‌تواند همواره مانند پرولتاریا با انقلاب بماند. خرده بورژوازی از بورژوازی بزرگ می‌ترسد، اما از انقلاب هم می‌ترسد. برخی از بخش‌های خرده بورژوازی حزب انقلاب می‌شوند که نشان دهنده منافع آینده آن‌هاست، اما آن‌ها در مقابل مسیر تند و تیز مبارزه انقلابی شانه خالی می‌کنند. اساساً آن‌ها خواهان سازش طبقاتی‌اند، برای این که نزدیک به قلب خرده بورژوازی هیچ چیزی عزیزتر از سازش اجتماعی نیست. با این حال، آن‌ها احساس می‌کنند که سازش اجتماعی بمعنای حکم مجازات خود آن‌هاست. بنابراین، زمانی که پرولتاریا یک جنبش انقلابی قوی را گسترش دهد، بسیاری از عناصر خرده بورژوازی بدون مقاومت به اردوی انقلابی کشیده می‌شوند، اما خودشان را با ماسک «چپ افراطی» می‌پوشاند که فقط «افراط‌گری» خود علیه کسی را اظهار کنند. آن‌ها نظام سرمایه‌داری موجود را مقصر می‌دانند، اما آن‌ها همچنین انقلاب و رهبران را مقصر قلمداد می‌کنند. از آنجایی که انقلابیون واقعی نیستند، تنها قادرند بوسیله انقلاب رهبری شوند، آن‌ها اغلب غرور و خودرأیی بسیار زیادی را گسترش می‌دهند، و خودشان را «تنها انقلابیون واقعی» می‌بینند، و انقلابیون واقعی را به «دگماتیک» و «کوتاه فکری» متهم می‌کنند.

رویکرد تروتسکی نسبت به انقلاب همان دیدگاه خرده بورژوازی است.

این واقعیت که تروتسکی نه یک دکاندار بود و نه یک خرده صنعت‌گر، نباید آن‌هایی را که با تفسیر مارکسی جنبش‌های اجتماعی آشنا نیستند، بترساند. مارکس می‌گوید، نباید فرض شود، آن‌هایی که نماینده خرده بورژوازی هستند «همه دکاندار، یا قهرمانان مشتاق طبقه کوچک دکاندارند».

از نظر فرهنگی و با موقعیت فردی، آن‌ها ممکن است قطب متضاد اعضای طبقه دکاندار باشند. این آن چیزی است که آن‌ها را تبدیل به نمایندگان سیاسی خرده بورژوازی ساخته است. از نظر عقلانی آن‌ها شکست خورده‌اند تا فراتر از آن محدودیت‌های مادی بروند، که بر خرده بورژوازی با شرایط وجود خرده بورژوازی تحمیل شده‌اند. متعاقباً، آن‌ها در زمینه تئوری، مجبورند بسوی همان آرمان‌ها و راه حل‌هایی بروند که در عرصه عملی زندگی، خرده بورژوازی مجبور شده است با منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود بسوی آن‌ها برود. بطور کلی که صحبت کنیم، همواره چنین است رابطه بین نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه و طبقه‌ای که آن‌ها نمایندگی می‌کنند.» (کارل مارکس، هیجدهم برومر لویی‌بناپارت، نسخه انگلیسی، ص. ۵۸-۵۹).

تأثیر خرده بورژوازی در انقلاب روسیه چه بوده است؟

تا اوایل سال ۱۹۰۸، لنین، که درباره رویزیونیسم مارکسیسم صحبت می‌کرد، خطر آن را چنین توضیح داد:

«در هر کشور سرمایه‌داری، همواره اقلشار گسترده‌ای از خرده بورژوازی، و خرده مالکان در کنار پرولتاریا می‌ایستند.

... این کاملاً طبیعیست که مفهوم جهانی خرده بورژوازی باید بارها و بارها، از طریق صفوف گسترده احزاب کارگری تبیین شود. این کاملاً طبیعیست که باید این طور باشد، و حتی تا تحول انقلاب پرولتری چنین است، برای این (امر) خطایی بزرگ خواهد بود که فکر کنیم که برای تحقق چنین انقلابی، پرولتاریزه کردن «کامل» اکثریت جمعیت ضروریست. چیزهایی که ما اکنون اغلب تنها در حوزه نظری تجربه می‌کنیم: استدلالات علیه اصلاحات تئوریک نسبت به مارکس – چیزی که از طریق تجربه به تنهایی در مورد مسائل خاص جداگانه جنبش کارگری، مانند اختلافات تاکتیکی با رویونیست‌ها و جدایی از آن‌ها بر این مبناست – زمانی که انقلاب پرولتری تمام سؤالات بحث‌انگیز را طرح می‌کند، کل طبقه کارگر هنوز باید با نسبت‌های بزرگتر غیرقابل مقایسه‌ای تجربه نماید، و تمام اختلافات بر نقطه‌هایی متمرکز شود که مستقیم‌ترین تأثیر را بر تعریف رفتار توده‌ها، و نیرو، در گرماگرم مبارزه، و جهت جداکردن دشمنان از دوستان دارد، تا متحدان بد را بدور ریزد و با ضربات تعیین کننده‌ای با دشمن مقابله نماید.» (و. آی. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۲، نسخه روسی، ص. ۱۸۹).

لنن با روشن بینی یک نابغه، فرارسیدن مبارزه انقلاب پرولتری با «متحدان بد» خود را که ناشی از خرده بورژوازی است، پیش‌بینی کرد.

نقش چنین متحدان بد چیست؟ بیست سال بعد استالین این را توضیح داد:

«از آنجایی که پرولتاریا در خلاء زندگی نمی‌کند، اما در خود زندگی واقعی و حقیقی با تمام تنوع آن زندگی می‌کند، عناصر بورژوازی که براساس تولید خرد دوباره متولد شده‌اند، پرولتاریا را از هر طرف با عناصر خرده بورژوازی احاطه می‌کنند، در پرولتاریا نفوذ می‌کنند، آن را از روحیه می‌اندازند، و بطور مستمر در درون پرولتاریا سرشت خرده بورژوازی، فردگرایی، انتقال از شور و شوق به سوداژدگی را وارد می‌کنند» (لنن، جلد ۲۵، ۲، ۱۹۰). و در نتیجه در درون پرولتاریا و حزب برخی نوسانات و برخی تردیدها را بوجود می‌آورند.

«این ریشه و اساس هر نوع نوسان و انحراف از خط و مشی لنینیستی در صفوف حزب ماست.» (جی. استالین، مسائل لنینیسم، چاپ دهم روسی، ص. ۲۳۴).

استالین در مبانی لنینیسم خود در این باره، بطور خاص بیشتر شرح می‌دهد:

«همه این گروه‌های خرده بورژوازی بنحوی از انحاء در حزب نفوذ می‌کنند که در آن عنصری از تردید و فرصت‌طلبی؛ از هم پاشیدگی و عدم اعتماد را معرفی کنند. گروه بندی (فارکسیون‌نیم) و انشعابات، بهم ریختگی و تضعیف حزب از درون اصولاً با توجه به (وجود) آن‌هاست. مبارزه با امپریالیسم با چنین «متحدانی» در پشت یک نفر به همان بدیست که بین دو آتش گرفتار باشد، که از هر دو طرف، از جلو و از عقب می‌آیند. بنابراین، در جنگ نباید هیچ پناهی به چنین عناصری داد، و جهت مبارزه موفقیت آمیز علیه امپریالیسم، اخراج بی‌امان آن‌ها از حزب یک پیش‌شرط است.» (جوزف استالین، مبانی لنینیسم، نسخه انگلیسی، ص. ۱۲۱).

مفهوم تروتسکیسم به عنوان نماینده نفوذ خرده بورژوازی در عناصر خاصی از پرولتاریا و حزب کمونیست بارها در قطعنامه‌های کنگره‌های حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بیان شد. سیزدهمین کنگره (سال ۱۹۲۴) این گونه اعلام کرد:

«در وجود حضور این شخص «اپوزسیون» ما نه تنها تلاش برای تجدید نظر در بلشویسم، و نه تنها یک حرکت مستقیم به جدایی از لنینیسم روبرو هستیم، بلکه همچنین، بوضوح یک انحراف خرده بورژوازی بیان شده است. کوچک‌ترین شکی وجود ندارد که این «اپوزسیون» بطور عینی منعکس کننده فشار خرده بورژوازی علیه موقعیت حزب پرولتاریا و سیاست‌هایش است.»

دوباره در سال ۱۹۲۷، پانزدهمین کنگره، حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی موقعیت تروتسکی-زینوویف-کامنوف را چنین مشخص کرد:

«انکار امکان ساختمان سوسوسیالیسم پیروزمند در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و متعاقباً انکار سبک سوسیالیست روسی انقلاب ما؛ انکار نوع سوسیالیستی صنعت دولت؛ انکار مسیرهای سوسیالیستی توسعه در روستاها تحت شرایط دیکتاتوری پرولتاریا و سیاست اتحاد پرولتاریا با توده‌های اساسی دهقانان بر مبنای ساختمان سوسیالیسم؛ و درنهایت، انکار

واقعی دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی («ترمیدور^۲») و گرایش به سرسپردگی (کاپیتولاسیون) و شکست‌گرایی مرتبط با آن، همه این جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک، اپوزیسیون تروتسکی را به ابزار دموکراسی خرده بورژوازی در درون اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به یک نیروی کمکی برای سوسیال – دموکراسی بین‌المللی خارج از مرزهای خود مبدل ساخته است».

تروتسکی به عنوان یک فرد تنها نماینده‌ای از یک طبقه اجتماعی خاص، و روشنفکری خرده‌بورژوا بود. او از مخالفت با انقلاب و حزب کمونیست آغاز کرد، و با رهبری ضد انقلاب پایان یافت. همان‌طور که انتظار می‌رفت، تروتسکی به جنبش انقلابی طبقه کارگر کشیده شد، اما هرگز به توانایی نیروهای انقلابی جهت انجام انقلاب به یک نتیجه موفقیت آمیز باور نداشت و او همواره از جوهر و ماهیت حزب پرولتری نفرت داشت. او از فعالیت‌های روزانه خسته کننده برای ساخت و تکمیل سازمان کارگری متنفر بود. تروتسکی زمانی که نظم و انضباط به خود او اعمال می‌شد، از آن نفرت داشت، اما او زمانی نظم و انضباط را دوست داشت که به دیگران اعمال می‌کرد. هنگامی که او کمیسر جنگ بود، نسبت به زیردستان خود بی‌رحم بود، و هنگامی که در حزب بلشویک با رأی هزار به یک به اخراج او رأی داد، حاضر به گردن نهادن نشد.

تروتسکی در طول انقلابی‌ترین دوره زندگی خود، همواره پُر از سوء ظن بود. هر زمان که انقلاب با مشکلات مواجه می‌شد، او به وحشت می‌افتاد. زمانی که صبر و استقامت لازم بود، او خواستار اقدام تماشایی می‌شد. هنگامی که عقب نشینی موقت دستور روز بود، او حامی لاف پهلوانی دروغین بود که منجر به تخریبات در روند انقلاب می‌شد. زمانی که انقلاب برای چند پیشرفت شتاب گرفته بود، او تأسف «سقوط» انقلاب را می‌خورد، و زمانی که یک پیروزی بدست می‌آمد، او آن را به عنوان یک شکست تقبیح می‌کرد.

تروتسکی در عدم تمایل در اعتراف به اشتباهات خود، و جهت اعمال انتقاد از خود، تنها طبقه خویش را به نمایش می‌گذارد.

چیزی که اپوزیسیون تروتسکی را در زمانی که او هنوز یک اپوزیسیون صرف بود مشخص می‌کرد، عدم درک او از نیروهای محرک انقلاب و رویکردی کاملاً منطقی به حل مشکلات بود، رویکردی که به هیچ وجه هیچ رابطه‌ای با واقعیت‌های زندگی نداشت. چیزی که بعد، زمانی که او پیش‌تاز ضد انقلاب بود مشخص کرد، اختراع عمدی راه‌ها و ابزارهایی جهت ضربه زدن به انقلاب، اتحاد جماهیر شوروی، حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، و به جنبش کمونیستی در سراسر جهان بود. این تنها هدف تروتسکی و تنها دلیلی برای وجود او شده بود.

تروتسکی زمانی رؤیایی در زندگی خود داشت. او بر این باور بود که قادرست جای لنین را در حزب بلشویک بگیرد. حزب لنینی نمی‌توانست توسط کسی رهبری شود که هرگز یک بلشویک نبوده و همواره علیه لنین بوده است. اما تروتسکی در درک این حقیقت آشکار شکست خورده بود. برای این که تروتسکی خود را در باور به این که او نیروی محرکه انقلابی است دراماتیزه کرده بود، انقلابی که او کوچک‌ترین خیالش را نمی‌کرد برای او پُست پائینی داشته باشد. از آن جایی که تروتسکی یک روشنفکر خرده‌بورژوا بود، نمی‌توانست منافع حزب را در بالای جاه طلبی‌های شخصی خویش بگذارد. بنا بر این، باید خودش را در آشتی ناپذیرترین وجهی به تصویر بکشد. تروتسکی از این موقعیت به قعر لجن‌زاری لغزید که خودش را در آن می‌دید.

تاریخ ده سال گذشته تروتسکی تاریخ سقوط مداوم است. تروتسکی از عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست به یک اپوزیسیون در درون حزب کمونیست سقوط کرد، سقوط به دلیل خساراتی که منجر به اخراج او از حزب کمونیست شد، سقوط تا حد دشمنی که از اتحاد جماهیر شوروی اخراج شد، سقوط تا حد کسی که آذوقه رسان بورژوازی جهان برای دروغ‌گویی درباره اتحاد جماهیر شوروی شد، سقوط تا حد کسی که اختلال علیه نیروهای حزب کمونیست و کمونیست بین‌الملل را سازماندهی کند، سقوط تا جایی که به الهام‌بخش توطئه‌هایی تبدیل شد که با هدف ترور رهبران انقلاب – قلب انقلاب را هدف گرفته بود.

براستی که، هیچ انسانی تا این حد پستی سقوط نکرده است.

تروتسکی زمانی رؤیای رهبری حزب بلشویک‌ها و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را داشت، ولی بعد رؤیایی دیگر در سر پروراند، که ببیند اتحاد جماهیر شوروی درهم بشکند، که ببیند حزب بلشویک نابود گردد، که ببیند رهبران بلشویسم ترور شوند، که ببیند جنبش کمونیستی خُرد شود، که ببیند کمونیسم بین‌الملل از روی زمین محو گردد. تا قلب او خوشحال شود! چگونه تروتسکی در این چشم انداز از روی بغض و کینه و حسرت نگاه می‌کرد! البته، که او این را بسیار آشکار بیان

۲- («ترمیدور - سرنگونی رادیکال انقلاب و عقب‌نشینی از اهداف رادیکال‌تر و استراتژی‌ها، بویژه زمانی که با جایگزینی از شخصیت‌های برجسته ایجاد شود - ویکپی‌دیا - م») «

نمی‌کرد. تروتسکی نمی‌توانست خودش را در برابر جهان افشاء کند. این وظیفه شیطانی تروتسکی بود که بنفع خود و با استفاده از عبارات رادیکال، ضدانقلاب را استخدام کند. تروتسکی استاد جعل عبارات بود. اما او همه این اقدامات را هدایت می‌کرد که رؤیای خود را به حقیقت ببیوندد.

در این زمینه او برادر و همکار ماتیو وُل و راندولف هرست، تا ابرامویچ و هامیلتون فیش بود.

کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز

تروتسکیسم چیست و به چه معناست؟

بیش از ده سال قبل، زمانی که تروتسکی هنوز از امتیاز عضویت در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی لذت می‌برد، رفیق استالین در وجود تروتسکیسم «سه خصوصیت دید که آن را در تضاد آشفتنی‌ناپذیر با لنینیسم قرار داده بود».

قبل از ادامه ما باید درباره روش اعمال شده این جا در مورد توصیف تروتسکیسم جمله‌ای بگوئیم. این موضوع از نقطه نظر مارکسیسم – لنینیسم بحث می‌کند. فرض شده است که لنینیسم به درستی خودش را در هر دو، در تئوری و در عمل انقلاب اثبات نموده است. از این رو مفروض شده است که مخالفت با لنینیسم اشتباه است.

با این حال، ما کاملاً به این واقعیت آگاهیم که ممکن است فردی از خوانندگان با نقطه نظر لنینیستی موافق نباشد. چنین فردی ممکن است که با انقلاب پرولتری، با دیکتاتوری پرولتاریا، و با نظام سوسیالیستی مخالف باشد. چنین فردی ممکن است که در حملات تروتسکی به لنینیسم آرامش یابد. اما بعد باید بپذیرد که او نه به دنبال تأیید تروتسکی، بلکه رد راه کار لنینیستی مشکل اجتماعی است. با وجود چنین فردی از این نوع، چه کسی از جوی گل‌آلود اتهامات تروتسکی علیه شوروی و علیه کمونیست‌های کشورش بیرون کشیده می‌شود، ما هیچ استدلالی بر این موضع‌ها نداریم. تنها چیزی که از شخصی با این خصوصیات درخواست شده که انجام دهد، این است که تصدیق نماید که او مُهمات تروتسکی را علیه تمام چیزهایی بکار می‌برد که مارکس، انگلس و لنین برایشان بپا خاستند و علیه هر چیزی که امروز رفیق استالین، به همراه کمونیسم بین‌الملل برایش می‌ایستند.

این کاملاً مغایر با آن‌هایی‌ست که ادعا می‌کنند از انقلاب پرولتری حمایت می‌کنند، کسانی که ضرورت سازماندهی طبقه کارگر برای سرنگونی سرمایه‌داری و ایجاد قدرت شورایی را قبول دارند، و کسانی که لنین را به عنوان معمار اصلی و برجسته حزب بلشویک و رهبر تاریخی انقلاب پرولتری جهان می‌شناسند. استدلال زیر در نظر دارد نشان دهد که شما نمی‌توانید که (هم) خواهان انقلاب پرولتری باشید و (هم) خواهان تروتسکیسم باشید؛ و چنان چه شما استدلال تروتسکی را قبول کنید، با لنینیسم وداع می‌کنید؛ و اقرار تروتسکی به پیروی از لنینیسم تنها پرده ساتری‌ست که در پشت آن ناباوری او به پرولتاریا و بی‌اعتمادی او به حزب کمونیست (بلشویک) و روش‌های مبارزاتش پنهان هستند؛ و تروتسکیسم در واقع سلاحی‌ست علیه انقلاب پرولتری، اما نوعی که به منظور فریب کارگران با گرایش رادیکال و با رنگ سُرخ نقاشی شده است.

آنهایی که بطور جدی خواهان سرنگونی سرمایه‌داری و تأسیس دیکتاتوری پرولتاریا، بر مبنای اصول پایه ریزی شده توسط انقلاب روسیه، در کشورهای سرمایه‌داری، از جمله در آمریکا هستند، موافق پیشنهادات منطقی بنیادین زیراند:

۱- که ایجاد حزب (کمونیست) بلشویک اولین پیش‌شرط یک انقلاب موفقیت آمیزست؛

۲- که تنها یک حزب بلشویک و نه چند حزب در هر کشوری می‌تواند وجود داشته باشد، و وحدت و انسجام چنین حزبی، بنابراین قدرت برجسته‌اش از اهمیت بسیار زیادی برخوردارست؛

۳- که ستون فقران انقلاب سوسیالیستی پرولتاریای شهری‌ست؛

۴- حزب کمونیست تنها زمانی می‌تواند انقلاب پرولتری را به ثمر برساند که کل طبقه کارگر، یا دست کم اکثریت آن را در یک قیام مسلحانه علیه دولت سرمایه‌داری هبری کند؛

۵- که پیروزی انقلاب در مقیاس بزرگی به قدرت حزب و پرولتاریا در اتحاد خود با توده‌های بزرگ دیگر گروه‌ها و طبقات استثمار و سرکوب شده جمعیت، و در درجه اول با دهقانان استثمار شده، طبقه متوسط پائین‌تر شهرها، روشنفکران تحت ستم، و غیره بستگی دارد؛

۶- که اعتماد بین رهبری حزب و اعضای حزب یکی از شرایط اصلی موفقیت است و زمانی که عدم اعتماد رهبریت بلشویک بی‌پایه باشد، باعث تضعیف انقلاب می‌شود؛

۷- که تنها یک کمونیست انترناسیونال می‌تواند وجود داشته باشد که احزاب کمونیست جهان را رهبری کند؛

۸- که از آنجایی که اتحاد جماهیر شوروی بزرگ‌ترین دستاورد پرولتاریای جهان به عنوان سرمشق ساخت سوسیالیسم است، بنابراین، هیچ فردی نمی‌تواند ادعای انقلابی‌گری واقعی داشته باشد، اما با اتحاد جماهیر شوروی دشمنی کند.

اما به تعریف استالین از تروتسکیسم برگردیم. باید بیاد آوریم که استالین زمانی آن تعریف را کرد که تروتسکیسم تازه شروع شده بود. رساله **تروتسکیسم یا لنینیسم**، که تعریف تروتسکیسم در آن موجود است، در نوامبر سال ۱۹۲۴ منتشر شده بود. شگفت‌انگیز است که چگونه استالین بوضوح، هر دو معنا و توسعه آینده تروتسکیسم را زمانی کشف نمود که تروتسکی هنوز به عنوان یکی از قهرمانان بزرگ انقلاب جلوه می‌کرد.

«مختصات» تروتسکیسم، طبق نوشته رفیق استالین، عبارتند از:

ابتدا، تروتسکیسم یک نظریه به اصطلاح «انقلاب مداوم» است، و نام دیگر این تئوری این است که این غیرممکن است که سوسیالیسم را در اتحاد جماهیر شوروی بنا کرد.

دوم، تروتسکیسم به معنای عدم وفاداری به حزب بلشویک، در وحدت، و در خصومت خود نسبت به عناصر فرصت طلب است، که منجر به تئوری «همزیستی انقلابیون و فرصت طلبان، از گروه‌ها و گروهک‌های خودشان در درون حصار یک حزب واحد می‌شود».

سوم، تروتسکیسم به معنای سوء ظن به رهبران بلشویسم، تلاش جهت بی‌اعتبار ساختن و لکه دار کردن آن‌هاست. استالین با درکی پیش‌گویانه به خطرات تروتسکیسم اشاره کرد.

«خطر جدید تروتسکیسم در چه جایی نهفته است؟ در این که تروتسکیسم، باتوجه به کل محتوای درونی‌اش، هر فرصتی دارد که به مرکز و مظهر وحدت عناصر غیرپرولتری تبدیل شود که تلاش می‌کند دیکتاتوری پرولتاریا را تضعیف نماید و از هم تلاشی کند.

تروتسکیسم اکنون به منظور خلع (سلاح) بلشویسم، و تضعیف پایه‌ها به پیش می‌رود.» (انقلاب اکتبر، ص. ۹۴).

رفیق استالین شش سال بعد (ژوئن سال ۱۹۳۰)، تنها «مختصات» ذکر شده قبلی را بسط و گسترش داد و باز تعریف نمود. فعالیت‌های تروتسکیستی با توصیف خصوصیات اصلی که رفیق استالین درباره تروتسکیسم ذکر نمود، بخوبی زبینه بود. چیزی که رفیق استالین در سال ۱۹۲۴ به عنوان یک احتمال و روند پیش‌بینی نمود، به یک عمل انجام شده، تبدیل گشته بود.

رفیق استالین در سال‌های ۱۹۳۰ پرسید که «ماهیت تروتسکیسم چیست؟»، و او برداشت زیر را تشخیص داد:

«ماهیت تروتسکیسم قبل از هرچیز، شامل، انکار احتمال ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، با نیروهای طبقه کارگر و دهقانان کشور ماست. این به چه معناست؟ این یعنی که اگر، در آینده نزدیک، در شکل انقلاب جهانی پیروزمند کمک نیاید، ما باید تسلیم بورژوازی شویم و جاده را برای جمهوری دموکراتیک بورژوازی باز و هموار کنیم. متعاقباً، ما با ماسک عبارت پردازی «انقلابی» درباره پیروزی انقلاب جهانی، انکار بورژوازی از امکان ساخت سوسیالیسم در کشورمان را داریم.

ماهیت دوم تروتسکیسم شامل، نفی امکان کشاندن توده‌های اصلی دهقانان در ساخت سوسیالیست در روستاهاست. این به چه معناست؟ این یعنی که طبقه کارگر جهت رهبری دهقانان پس از آن در وظیفه تغییر مسیر مزارع دهقانان منفرد به خطوط جمعی به اندازه کافی قوی نیست، و آن که، اگر در آینده نزدیک پیروزی انقلاب جهانی به کمک طبقه کارگر نیاید، دهقانان ساختار کهنه بورژوازی را برمی‌گردانند. متعاقباً، ما در این جا نیز انکار بورژوازی از قدرت و فرصت‌های دیکتاتوری پرولتاریا برای رهبری دهقانان جهت نیل به سوسیالیسم را داریم، که با ماسک عبارات «انقلابی» درباره پیروزی انقلاب جهانی پوشیده شده است.

ماهیت تروتسکیسم در نهایت، شامل انکار ضرورت انضباط فولادین در حزب، جهت به رسمیت شناختن آزادی گروه‌های جناحی (فرقه‌ای) در حزب، برای به رسمیت شناختن ضرورت تشکیل حزب تروتسکیستی است. برای تروتسکیسم، حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی نباید یک حزب متحد و تنها حزب میلیتانت باشد، اما باید مجموعه‌ای از گروه‌ها و جناح‌ها، هر کدام با سازمان مرکزی، و مطبوعات خود و غیره باشد. و این به چه معناست؟ این یعنی که بدنبال آزادی گروه‌های سیاسی در حزب باید آزادی احزاب سیاسی در کشور بیاید، برای مثال، دموکراسی بورژوازی. متعاقباً، ما در این جا آزادی گروه‌های جناحی را در حزب برسمیت شناخته‌ایم، که مستقیماً منجر به تحمل احزاب سیاسی در کشور دیکتاتوری پرولتاریا می‌شویم، که همه با عبارات درباره «دموکراسی درون حزبی»، و «بهبود رژیم» در درون حزب پوشیده می‌شوند» (جوزف استالین، لنینیسم، جلد دوم، نسخه انگلیسی، ص. ۳۹۳-۳۹۱).

انکار احتمال ساخت سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تنها می‌تواند کارگران شوروی را دل سرد کند، اعتماد آن‌ها را از بین ببرد، شور و شوق آن‌ها را تعدیل نماید. انکار امکان ساخت سوسیالیسم در روستاها تنها می‌تواند دهقانان متوسط و فقیر را دل سرد کند، مبارزه آن‌ها علیه کولاک‌ها را تقلیل دهد، اعتماد آن‌ها را به پرولتاریای شهری و حزب او به عنوان رهبران انقلاب و سازندگان سوسیالیسم تضعیف کند. انکار ضرورت انضباط فولادین در حزب تنها می‌تواند نقض انضباط را تشویق نماید و بنابراین قوی‌ترین سلاح دیکتاتوری پرولتاریا را ضعیف کند. به همین دلیل است که استالین (در سال ۱۹۳۰) به گروه تروتسکیستی مارک «ضد پرولتری، ضد شوروی، ضد انقلابی زد، که با زحمت و دقت زیاد، بورژوازی را از امور حزب ما آگاه می‌سازد.» (همانجا، ص. ۳۹۱).

تروتسکیسم امروزه دیگر خودش را در «اطلاع رسانی» به بورژوازی محدود نمی‌کند. امروزه تروتسکیسم مرکز و مظهر وحدت دشمنان اتحاد جماهیر شوروی، انقلاب پرولتری در کشورهای سرمایه‌داری، و کمونیسم بین‌الملل است. تروتسکیسم نه تنها تلاش می‌کند که دیکتاتوری پرولتاریا را در اتحاد جماهیر شوروی متلاشی کند، بلکه همچنین نیروهایی را که در سراسر جهان برای دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه می‌کنند، تجزیه و متلاشی سازد.

ما از «مختصات» تروتسکیسم به سبک برشمرده توسط استالین پیروی می‌کنیم. ما باید با تعداد فصول اضافی با کردارها، رفتارها و سوء استفاده‌های تروتسکیست‌ها در هر دو جبهه - آمریکا و خارج از کشور مبارزه نمائیم.

تروتسکیسم و انکار ساخت سوسیالیسم در یک کشور

اساس تمام نظرات و سیاست‌های تروتسکیسم انکار امکان ساخت سوسیالیسم در یک کشور است. این انکار، به نوبه خود، از دو بخش عمده ترکیب شده است.

۱- انکار امکان انقلاب پرولتری پیروزمند در یک کشور، هنگامی که هیچ انقلابی هم‌زمان در یک یا چندین کشور دیگر وجود ندارد؛

۲- امکان ساخت سوسیالیسم در یک کشور، زمانی که انقلاب پرولتری صورت گرفته است - اما هم‌زمان هیچ انقلابی در دیگر کشورها وجود ندارد.

این نظرات برخلاف حقایق تاریخی و در تضاد با ماهیت درک لنینی از انقلاب پرولتری است.

اجازه دهید که با دومی آغاز کنیم.

درک لنینیستی انقلاب پرولتری از تجزیه و تحلیل مرحله کنونی سرمایه‌داری به عنوان امپریالیسم، دوران پوسیدگی سرمایه‌داری، و «مرگ سرمایه‌داری» سرچشمه می‌گیرد. ویژگی‌های عمده مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری، همان‌گونه که توسط لنینیسم مشاهده شد، عبارتند از:

۱- سلطه سرمایه مالی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری؛ صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده که نماینده منابع مواد خام؛ و یک الیگارش مالی سرکوبگر مطلق است؛

۲- رشد «حوزه نفوذ» سرمایه مالی و مستعمرات (مالکیت یا ثروت استعماری)، تا حد ظهور یک «نظام مالی جهانی اسارت‌بار که اکثریت قریب به اتفاق بشریت توسط عده‌ای انگشت شمار از کشورهای «پیشرفته» تحت ظلم و ستم استعماری است»؛

۳- اجتناب ناپذیری از درگیری‌های سخت بین آن کشورهایی که در حال حاضر سرزمین‌های جهان را فتح کرده‌اند و آن‌هایی که آرزومندند «سهم» خود را بگیرند - جنگی که جهت تقسیم مجدد جهان‌ست.

اولین ویژگی برشمرده از امپریالیسم «تشدید بحران‌های انقلابی در کشورهای سرمایه‌داری و رشد عناصر انفجار داخلی، جبهه پرولتری در کشورهای «مادر» را هجی یا تعریف می‌کند».

دومین ویژگی منجر به «تشدید بحران انقلابی در کشورهای مستعمره و افزایش عناصر ناراضی با امپریالیسم در جبهه خارجی، و در جبهه استعماری می‌شود».

سومین ویژگی شامل درک «اجتناب‌ناپذیری جنگ امپریالیستی و اجتناب ناپذیری از یک ائتلاف بین انقلاب پرولتری در اروپا و انقلاب ضد استعماری در شرق است، که در نتیجه به شکل‌گیری یک جبهه جهانی متحد انقلابی علیه جبهه جهانی امپریالیسم منتهی می‌شود». (مراجعة کنید به کتاب لنین، امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری؛ استالین، مبانی لنینیسم؛ برنامه کمونیسم بین‌الملل).

چیزی که در ادامه این تجزیه و تحلیل می‌آید این است که یک ساختار امپریالیستی اقتصاد جهانی وجود دارد که نشان‌دهنده یک واحد یکپارچه است؛ که این واحد با تضادهای ذاتی نهفته در آن بطور مستمر شکاف برمی‌دارد و منفجر می‌شود، و انقلاب پرولتری که در همه جا رسیده شده، حتی در کشورهای نسبتاً عقب افتاده، به این علت که این نظام بعنوان یک کل برای آن رسیده شده است، ممکن است که زنجیر امپریالیسم جهانی را در ضعیف‌ترین حلقه‌اش بشکند.

این دیدگاه از امپریالیسم به عنوان یک ساختار یکپارچه، و انقلاب پرولتری از طریق شکست آن محلی که امپریالیسم در ضعیف‌ترین موقعیت است، سرخی به درک انقلاب پرولتری می‌دهد.

اما این به معنای این است که انقلاب پرولتری، ابتدا، بناچار تنها در یک کشور به تنهایی صورت می‌پذیرد. کشورهای دیگر ممکن است پیروی بکنند و یا نکنند، اما انقلاب در یک کشور قاعده خواهد شد، جایی که به هر دلیلی امپریالیسم دیگر نمی‌تواند بیشتر در برابر یورش نیروهای انقلابی مقاومت کند.

این‌ها همه الفبای (مبارزه برای انقلاب و سوسیالیسم) هستند، و باید توسط هرکسی که با اصول لنینیسم آشنایی دارد، شناخته شده باشد. اما این تنها توسط تروتسکیسم انکار شده است.

تروتسکی مبارزه خود را علیه تئوری لنینیستی «توسعه ناموزون سرمایه‌داری» به پیش می‌برد. در این کلمات است که لنین آموزه‌های خود را درباره مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری خلاصه نمود، و این توسعه ناموزون سرمایه‌داری است که تروتسکی بویژه انکار می‌کند.

توسعه ناموزون سرمایه‌داری چیست؟ استالین، که بیشتر از هر کسی پس از لنین، خودش را با توسعه نظریه لنینیستی امپریالیسم و انقلاب جهانی علاقمند ساخت، آن را به صورت زیر توضیح می‌دهد:

توسعه ناموزون سرمایه‌داری شامل این واقعیت نمی‌شود که برخی کشورها از نظر اقتصادی پیشرفته‌تر از دیگران هستند؛ به عبارت دیگر توسعه ناموزون به معنی درجات مختلف توسعه کشورهای سرمایه‌داری نیست؛ بعلاوه، این تفاوت‌های درجات توسعه در عصر کنونی تمایل به کاهش دارند: پروسه‌ای از رهایی از تفاوت در درجه پیشرفت اقتصادی در کشورهای مختلف وجود دارد، و آن کشورهای عقب افتاده جهت رسیدن به سطح و فراتر از سطح کشورهای پیشرفته مبارزه می‌کنند. و توسعه ناموزون سرمایه‌داری شامل این واقعیت نمی‌شود که برخی از کشورها به سطح دیگران برسند و در یک راه تکاملی از آن‌ها سبقت بگیرند. چنین تغییراتی در موقعیت نسبی کشورهای مختلف یک مشخصه ویژه از امپریالیسم نیست: آن‌ها شناخته شده هستند و حتی در دوران قبل از امپریالیسم اتفاق افتاده‌اند.

پس، قانون توسعه ناموزون سرمایه‌داری تحت امپریالیسم چیست؟

«قانون توسعه ناموزون در دوران امپریالیسم [استالین می‌گوید] به معنای توسعه متناوب برخی کشورها در ارتباط با دیگران، ازدحام سریع بازار جهانی برخی کشورها توسط دیگران، تقسیم مجدد دوره‌ای از جهان در حال حاضر تقسیم شده با استفاده از درگیری‌های نظامی و فجایع نظامی، تعمیق و تشدید اختلافات در اردوگاه امپریالیسم، تضعیف جبهه جهانی سرمایه‌داری،

امکان این که این جبهه توسط پرولترهای کشورهای جداگانه دیگر شکست داده شود، و امکان پیروزی سوسیالیسم در کشورهای دیگر است.» (جوزف استالین، درباره اپوزیسیون، نسخه روسی، ص. ۵۱۵).

دو سال قبل از انقلاب ۱۹۱۷ لنین، علیه شعار «ایالات متحده اروپا» که توسط برخی از بلشویک‌ها در آغاز جنگ پیش برده شد استدلال و آن شعار را رد کرد. برای این که درست بر عدم امکان سوسیالیسم در یک کشور دلالت داشت. لنین گفت، که ایالات متحده اروپا تحت سرمایه‌داری، یا غیرممکن و یا ارتجاعی‌ست، به این دلیل که این بمثابة توافقی جهت تقسیم مستعمرات است. طبق گفته لنین، تا زمانی که پیروزی کامل کمونیسم ناپدید شدن کل دولت را به ارمغان بیاورد، ایالات متحده جهان (نه فقط اروپا به تنهایی)، شکل دولتی از فدراسیون ملی و آزادی ملی‌ست که کمونیست‌ها به سوسیالیسم پیوند می‌دهند.

«مانند برخی شعارهای جداگانه، با این حال [لنین می‌گوید] شعار ایالات متحده جهان به سختی می‌تواند یک شعار درست باشد، ابتدا به این دلیل که با سوسیالیسم ادغام می‌شود، دوم، بدین دلیل که ممکن است به اشتباه به معنای عدم پیروزی سوسیالیسم در یک کشور به تنهایی تفسیر شود [تأکید از نویسنده]؛ این ممکن است که باعث ایجاد تصورات غلط نسبت به روابط یک چنین کشوری به دیگران گردد.»

لنین بطور قطعی می‌گوید:

«توسعه سیاسی و اقتصادی ناموزون^۳، یکی از قوانین مطلق سرمایه‌داری‌ست. [تأکید از نویسنده] بنابراین، امکان دارد که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در چند و یا حتی تنها در یک کشور سرمایه‌داری بطور جداگانه اتفاق بیفتد. پرولتاریای پیروزمند آن کشور، پس از مصادره سرمایه‌ها و سازماندهی تولید سوسیالیستی خود، علیه بقیه جهان سرمایه‌داری قیام می‌کند، طبقات تحت ستم کشورهای دیگر را بخود جلب می‌کند، و در میان آنها شورش علیه سرمایه‌داری را افزایش می‌دهد؛ و در صورتی که لازم باشد حتی با نیروی مسلحانه علیه طبقات استثمارگر و دولت‌های آنها مبارزه می‌کند». ایجاد «فدراسیون آزاد ملت‌ها در سوسیالیسم بدون یک مبارزه کوتاه یا طولانی مدت‌تر و سرسخت جمهوری‌های سوسیالیستی علیه ایالت‌های عقب‌افتاده غیرممکن‌ست.» (ولادیمیر ایلچ لنین، مجموعه آثار، چاپ روسی، جلد هیجدهم، ص. ۳-۲۳۲).

تروتسکی توسعه ناموزون کشورهای سرمایه‌داری را تحت امپریالیسم انکار می‌کند. او کل تجزیه و تحلیل لنین از امپریالیسم که به عنوان یک کل یکپارچه شکل گرفته است، و باید به ناچار از طریق انقلاب پرولتری در ضعیف‌ترین نقطه آن شکسته شود را انکار می‌کند. تروتسکی فکر می‌کند که تضادهای داخلی و خارجی امپریالیسم به اندازه کافی تشدید نیافته‌اند که بتواند شکست جبهه امپریالیستی را در یک کشور امکان‌پذیر سازد. تروتسکی فکر می‌کند که نیروهای انقلاب پرولتری به اندازه کافی قوی نیستند که قادر باشند جبهه امپریالیستی را در یک کشور شکست دهند، و درست جهت پوشش شکست خود با عبارات انقلابی، ایده انقلاب در یک کشور را بگونه‌ای پیش می‌کشد که توسط انقلاب‌های کشورهای دیگر حمایت شده باشد، اما تروتسکی نمی‌تواند واقعیت را نادیده بگیرد که او به کارگران هر کشوری می‌گوید، «شما نمی‌توانید به تنهایی انقلاب کنید؛ مطمئن باشید که شکست می‌خورید؛ منتظر بمانید تا دیگر کشورها انقلاب را شروع کنند؛ و اگر انقلاب در جاهای دیگر نباشد، شما محکوم به فنا هستید» — و این بمثابة انکار هر امکان انقلابی‌ست

این در زمانی بود که اولین انقلاب روسیه (۱۹۰۵-۶) هنوز تمام نشده بود، اگرچه به روشنی در حال شکست بود؛ زمانی که بلشویک‌ها با لنین با کوشش زیاد هر تلاشی می‌کردند که سازمان‌های کارگران را که زیر ضربات فزاینده ارتجاع بودند زنده نگه دارند؛ زمانی که بلشویک‌ها نهایت سعی خودشان را می‌کردند تا درک کنند که چه اتفاقی می‌افتد، نیروهای انقلاب را تجزیه و تحلیل کنند، و دلایل شکست نیروهای انقلاب را درک کنند و از آن جایی که انقلاب به اهداف خود نرسیده بود، توده‌ها را برای نبردهای انقلابی جدید آماده سازند که اجتناب ناپذیر بود. در آن مقطع بود که تروتسکی با برآورد زیر ظاهر شد:

«ما نمی‌توانیم برای لحظه‌ای شک کنیم، که بدون حمایت مستقیم پرولتاریای کشورهای اروپایی، طبقه کارگر روسیه نمی‌تواند خودش را در قدرت حفظ کند و حکومت موقت را به دیکتاتوری سوسیالیستی پایدار منتقل کند.» (لئون تروتسکی، انقلاب ما، نسخه روسی، ۱۹۰۶، ص. ۲۷۸).

۳- در چاپ انگلیسی نهایی جلد هیجدهم ما بجای «ناموزون»، «نا برابر» می‌خوانیم. این اشتباه است و باید درست میشد.

تروتسکی در این بیانیه خود چه می‌گوید؟ تروتسکی به کارگران می‌گوید که حتی اگر بر حسب شرایط موقعیت آن‌ها خودشان قدرت دولتی را بدست بگیرند، قادر نیستند که قدرت را حفظ کنند. تروتسکی ادعا می‌کند، که کارگران نیازمند حمایت پرولتاریای کشورهای اروپایی هستند، برای مثال، حمایت پرولتاریای اروپایی که قدرت دولتی را در دست دارند. در نبود چنین حمایتی، یک انقلاب موفق در روسیه غیرممکن است – و این برای کارگران روسیه بی‌فایده است که تلاش کنند قدرت را تصرف کنند. تروتسکی هنوز به منشویک‌هایی که با ماهیت امپریالیستی سرمایه‌داری امروزی بی‌توجه اند، و به نظریه فرسوده‌ای چسبیده است که جنبش انقلابی پرولتری باید در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، قدرتمندترین باشد. تروتسکی، همراه با منشویک‌ها، به توسعه ناموزون سرمایه‌داری که توضیح می‌دهد چرا جنبش‌های انقلابی در جایی که زنجیر امپریالیسم در ضعیف‌ترین حلقه خودست، می‌توانند قدرتمندترین باشند، توجهی ندارد – چیزی که در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری ضرروری ندارد.

پاسخ تروتسکی به تئوری توسعه ناموزون سرمایه‌داری لنین چنین‌ست:

او آن را در سال ۱۹۱۷ در رساله خود، برنامه صلح نوشت. تروتسکی آن را دوباره در سال ۱۹۲۴ در مجموعه آثار خود منتشر ساخت، که آشکارا آن را صحیح می‌دانست.

«تنها از ملاحظه تاریخی کم و بیش واقعی که علیه شعار ایالت متحده اروپا طرح شد در [ارگان بلشویکی – تأکید از نویسنده] در سوسیال دموکرات سوئیس در جمله‌ای که می‌آید فرموله شده بود: «توسعه ناموزون اقتصادی و سیاسی یک قانون مطلق سرمایه‌داری‌ست». از این سوسیال دموکراسی نتیجه‌گیری می‌کند که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور ممکن است، و آن که، بنابراین، ضرورتی ندارد که ایجاد ایالات متحد اروپا را شرط برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در هر کشور جداگانه بدانیم. توسعه سرمایه‌داری در کشورهای مختلف ناموزون است، و یک واقعیت کاملاً بدون مناقشه است. اما این ناموزونی بخودی خود بی‌نهایت ناموزون است. سطح سرمایه‌داری انگلستان، اتریش، آلمان یا فرانسه یکسان نیست. اما در مقایسه با آفریقا یا آسیا تمام این کشورها نماینده سرمایه‌داری «اروپاست»، که برای انقلاب اجتماعی رشد کرده است. و به منظور اجتناب از جایگزینی ایده انفعال بین‌الملل انتظار جهت ایده اقدام بین‌الملل همزمان، هیچ کشوری در مبارزه خود نباید «منتظر» دیگران بماند، چرا که ایده ابتدایی مفید است و نیاز به تکرار دارد. بدون منتظر شدن برای دیگران، ما مبارزه خودمان را در خاک ملی خود شروع و ادامه می‌دهیم و کاملاً مطمئن هستیم که ابتکار عمل ما انگیزه‌ای برای مبارزه در دیگر کشورها می‌شود؛ اما اگر این اتفاق نیفتاد، سپس این ناامید کننده است، در پرتو تجربه تاریخی و در پرتو ملاحظات تئوریک، فکر می‌کنم، برای مثال، که یک روسیه انقلابی بتواند خودش را در مواجهه با اروپای محافظه کار نگه دارد و یا آن که یک آلمان سوسیالیستی بتواند در جهان سرمایه‌داری منشعب شده باقی بماند.» (لئون تروتسکی، مجموعه آثار، چاپ روسیه، جلد سوم، بخش اول، ص. ۸۹-۹۰).

تروتسکی علیه شعار ایالات متحده اروپا و امکان یک انقلاب پرولتری موفق در یک کشور، تنها در یک جمله چیزی می‌گوید. به این یک جمله تنها رجوع کنید. تنها «ملاحظه تاریخی کم و بیش واقعی». تروتسکی کل تئوری لنینی امپریالیسم به عنوان مرحله پوسیدگی سرمایه‌داری، سرمایه‌داری در حال مرگ را نادیده می‌گیرد. کل تئوری لنینیستی انقلاب برای تروتسکی وجود ندارد. تروتسکی با ذکر این که همه کشورهای اصلی اروپا برای انقلاب اجتماعی آماده‌اند، از رجوع به توسعه ناموزون اقتصادی طفره می‌رود. بعبارت دیگر چیزی که تروتسکی اشاره نمی‌کند تضاد بین انگلستان، اتریش، آلمان یا فرانسه است و تضادهایی که بین این کشورها و مستعمرات آن‌ها و حوزه نفوذ از سوی دیگر وجود دارد. به عقیده تروتسکی انقلاب در نتیجه این تضادها، از شکاف در جبهه امپریالیستی در یک کشور و یا دیگر کشورها بوجود نمی‌آید. به عقیده تروتسکی انقلاب همزمان یا تقریباً بطور همزمان در پیشرفته‌ترین کشورها صورت می‌گیرد – یا اصلاً به هیچ وجهی انقلاب نمی‌شود. از آنجایی که انقلاب از این راه اتفاق نمی‌افتد، این کاملاً آشکارست که تروتسکی امکان انقلاب را نمی‌بیند. باید این را در نظر داشته باشیم که این رساله در سال ۱۹۲۴، و هفت سال بعد از انقلاب اکتبر منتشر شده بود. تروتسکی گفت، این ناامیدکننده است، فکر نمی‌کنم که انقلاب در روسیه بتواند در مواجهه با اروپای محافظه کار «خودش را حفظ کند».

همان‌گونه که رفیق استالین می‌گوید، این «خطا علیه واقعیت است». این واقعیت که پرولتاریای اتحاد جماهیر شوروی قدرت را برای هفت سال در مواجهه با اروپای سرمایه‌داری نگه‌داشته است، باید هرکسی را به درستی تئوری لنینیستی پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور متقاعد سازد. اما حقایق تاریخی تروتسکی چیست؟ او حتی تا به امروز به تئوری پوسیده عدم امکان سوسیالیسم در یک کشور خود چسبیده است.

زمانی که لنینیست‌ها درباره انقلاب سوسیالیستی در یک کشور صحبت می‌کنند، آن‌ها کمک و حمایت انقلابی را که از توده‌های دیگر کشورها می‌آید انکار نمی‌کنند. این یک واقعیت بخوبی شناخته شده است که بدون کمک توده‌های کشورهای سرمایه‌داری اتحاد جماهیر شوروی نمی‌توانست خودش را حفظ کند. این کمک‌های عظیم ارائه شده به دیکتاتوری پرولتاریا

توسط توده‌های کشورهای سرمایه‌داری یکی از تضادهای امپریالیسم است: ممکن است که شرایط هنوز در کشورهای سرمایه‌داری برای انقلاب رسیده نشده باشد، اما کارگران و دیگر استثمارشدگان و سرکوب شدگان به اندازه کافی انقلابی هستند که دیکتاتوری پرولتاریا را در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تشخیص دهند. این بزرگ‌ترین دستاورد پرولتاریای جهان است، که برای مبارزه با امپریالیسم‌های سرزمین خودشان در دفاع از سرزمین پدری کارگران به اندازه کافی مصمم است.

به عبارت دیگر، تئوری لنینیستی این امکان را انکار نمی‌کند که دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور می‌تواند با اقدام هم‌آهنگ امپریالیسم جهانی خُرد شود. اگرچه احتمال چنین حمله‌ای با رشد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جنبش انقلابی در جهان سرمایه‌داری، از جمله مستعمرات ضعیف است. اما ما انقلابیون، لنینست‌ها از خودمان می‌پرسیم: حزب پرولتری در شرایط انقلابی چه باید بکند زمانی که احتمال حمله موفق در کشورهای سرمایه‌داری، و گرفتن قدرت توسط پرولتاریا وجود دارد؟ لنینست‌ها می‌گویند که وظیفه کارگران تحت چنین شرایطی قبضه کردن قدرت است. تروتسکیست‌ها به کارگران می‌گویند ابتدا ثابت کنید که آیا امکان یک انقلاب در چند کشور وجود دارد؛ و اگر چنین امکانی وجود ندارد، کارگران نباید قدرت را بدست بگیرند. لنینست‌ها انقلابیون پرولتری هستند. و تروتسکیست‌ها تمایل دارند که پرولتاریا را خلع سلاح کنند، تا از استفاده او از یک موقعیت انقلابی در تسخیر قدرت جلوگیری نمایند.

تروتسکی وجود اتحاد جماهیر شوروی را چگونه نادیده می‌گیرد؟ آیا «در مواجهه با اروپای محافظه کار» کارگران روسیه تحت رهبری حزب بلشویک قدرت را در اکتبر ۱۹۱۷ بدست نگرفتند؟ آیا این یک انقلاب در یک کشور نبود؟ آیا کارگران خودشان را در قدرت برای بسیاری سال‌ها نگه نداشتند؟

تروتسکی نمی‌تواند این واقعیت را که در صورت او خیره می‌شود نادیده بگیرد. اما بمنظور دفاع از «تئوری» ابتکاری خود درباره عدم امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور، از تفسیر واقعیت فرار می‌کند. چیزی که در اتحاد جماهیر شوروی وجود دارد، نزد تروتسکی، انقلاب سوسیالیستی واقعی نیست؛ چیزی که در اتحاد جماهیر شوروی انجام داده شده ساخت سوسیالیسم نیست.

تروتسکی در یادداشت الحاقی به نسخه جدید رساله خود، برنامه صلح، در سال ۱۹۲۲ می‌نویسد:

«این بیانیه، چندین بار در برنامه صلح تکرار شده، که انقلاب پرولتری نمی‌تواند در درون مرزهای یک کشور با یک نتیجه‌گیری پیروزمندانه انجام بگیرد، ممکن است بنظر برخی خوانندگان با تقریباً پنج سال تجربه جمهوری شوروی ما تکذیب شود. اما چنین نتیجه‌گیری بی اساس است. این واقعیت که دولت کارگری خودش را در برابر کل جهان در یک کشور، و در کشوری عقب افتاده در آن حفظ کرده است، شهادتیست بر قدرت عظیم پرولتاریا، که در دیگر کشورهای پیشرفته تر، و متمدن تر، قادر به انجام شگفتی‌های واقعی خواهد شد. اما اگر چه ما زمین خودمان را در جهت سیاسی و نظامی بعنوان یک دولت داریم، اما ما هنوز جهت کار در ایجاد یک جامعه سوسیالیستی و حتی نزدیک به این مرحله تنظیم نشده‌ایم. تازمانی که بورژوازی در دیگر کشورهای اروپایی در قدرت باقی می‌ماند، ما مجبوریم، در مبارزات خود علیه انزوای اقتصادی، بدنبال توافقات با جهان سرمایه‌داری باشیم؛ در همان زمان کسی ممکن است با اطمینان بگوید که این توافقات ممکن است در بهترین حالت بما کمک کند که برخی از بیماری‌های اقتصادیمان را درمان کند، و یک گام یا بیشتر به جلو برداریم، اما آن پیشرفت واقعی در ساخت اقتصاد سوسیالیستی در روسیه تنها پس از پیروزی پرولتاریا در اکثر کشورهای اروپایی مهم امکان‌پذیر خواهد شد.» (لئون تروتسکی، مجموعه آثار، چاپ روسیه، جلد سوم، بخش اول، ص. ۹۲-۹۳).

این آن گونه‌ایست که تروتسکی از تفسیر انقلاب پرولتری موفق در روسیه طفره می‌رود. تروتسکی اشتباه می‌کند، اما او انبوهی از ادعاهای خیالی دارد و از سوی دیگر بر خطای اصلی خود سرپوش می‌گذارد. کارگران قدرت خود را در روسیه حفظ کردند؛ انقلاب پرولتری در برابر جهان متخاصم خودش را حفظ کرد، اما تروتسکی همواره می‌بایست مُحق باقی بماند. در تفسیر تروتسکی این انقلاب است که همواره در اشتباه است. بدون پیروزی پرولتاریا «در مهم‌ترین کشورهای اروپا» سوسیالیسم در روسیه نمی‌تواند ساخته شود. بنابراین، چیزی که در روسیه ساخته شد، سوسیالیسم نیست.

تروتسکی در سال ۱۹۲۲ بدین گونه نوشت. بدین گونه هم در سال ۱۹۳۵ نوشت، زمانی که اعلام کرد که اتحاد جماهیر شوروی به «بحران عمومی خود» نزدیک شده است.

«بحران‌های سیاسی بسوی بحران‌های عمومی که بطور خزنه به پیش می‌روند، همگرا می‌شوند و این واقعیت را در خودشان بیان می‌کنند که علی‌رغم هزینه‌های عظیم از انرژی توسط توده‌ها و بزرگ‌ترین موفقیت‌های فن آوری، دستاوردهای

اقتصادی همچنان عقب‌افتاده‌اند، و اکثریت قریب به اتفاق مردم همچنان در رأس فقر زدگان موجودند» (لئون تروتسکی، ترور کیروف، ۱۹۳۵، ص. ۱۲).

در این جا ما به سرچشمه واقعی روش تروتسکی پرداخته‌ایم. تروتسکی جهت اثبات عدم پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، تلاش کرد که ثابت کند دستاوردهای اتحاد جماهیر شوروی در نقض ساخت سوسیالیسم هستند. تروتسکی جهت تقویت استدلال خود رهبر ضد انقلاب شد و تلاش کرد که به ساختمان سوسیالیسم آسیب برساند و اتحاد جماهیر شوروی را نابودسازد. تروتسکی همواره به خودش وفادار باقی ماند.

تروتسکیسم علیه انقلاب و دهقانان

آن نظریه تخیلی تروتسکی درباره عدم امکان ساخت سوسیالیسم در یک کشور به غلط «انقلاب مداوم» نام‌گذاری شده است. این نظریه مانند بسیاری از اصطلاح‌های شبه مارکسیستی دیگری که توسط تروتسکی مورد استفاده قرار گرفته است، اصطلاح گمراه کننده‌ای است، این دقیقاً برعکس آنچیزی است که مارکسیسم از انقلاب مداوم درک می‌کند. «انقلاب مداوم» تروتسکی تلاشی است جهت توصیف این که چرا انقلاب در یک کشور باید از درون شکست بخورد، حتی اگر از بیرون خرد نشود. بهانه این است که پرولتاریا در یک انقلاب سوسیالیستی در درون کشوری که یک چنین انقلابی اتفاق افتاده است هیچ متحدی ندارد. بطور خاص، تروتسکیسم تلاش می‌کند تا ثابت کند که توده‌های دهقان نماینده یک ذخیره انقلابی نیستند، و بنابراین انقلاب در یک کشور مجبور به تسلیم به نیروهای ضد انقلاب است، که شامل دهقانان نیز می‌شود، مگر این که کمک از انقلابات پیروزمند از دیگر کشورها بیاید. «انقلاب مداوم» تروتسکی در نتیجه، تفسیر نابآوری در توانایی پرولتاریا جهت بدوش گرفتن رهبری انقلاب و توده‌های وسیع دیگر طبقات استثمار و سرکوب شده جمعیت است.

تئوری مارکسی انقلاب فقط بر مبنای این مفهوم ست که پرولتاریا در انقلاب رهبر تمام استثمار و سرکوب شدگان است. هژمونی پرولتاریا در انقلاب شالوده درک مارکسی انقلاب است. این تئوری بیان کلاسیک خود را در اوایل سال‌های ۱۸۵۰ در بخشی از نوشته‌های مارکس و انگلس تحت عنوان درخواست کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست‌ها پیدا کرده است. در آن سند، که مخاطبش یکی از سازمان‌های طبقه کارگر انقلابی اروپا بود، مارکس و انگلس به وظایف کارگران حزب انقلابی کارگران در یک انقلاب اشاره می‌کنند، مانند آن چه که در کشورهای مختلف اروپا در سال ۱۸۴۸ بوقوع پیوست، یعنی، در انقلاب علیه نظام فئودالی. نویسندگان منافع طبقه کارگر را در نظر داشتند و با آگاهی کامل از این واقعیت که یک انقلاب بورژوا دمکراتیک، برای مثال، انقلابی که دمکراسی بورژوایی را ایجاد می‌کند، هرگز نمی‌تواند خواست‌های واقعی کارگران را برآورده سازد، با این حال، کارگران را از تمام نیروهای دیگر انقلاب جدا ندیدند. آن‌ها وظیفه کارگران را این چنین فرموله کردند: همراه با خرده – بورژوازی‌های دمکرات علیه نظام کهنه؛ علیه دمکرات‌های خرده- بورژوا، همراه با فقرای روستا، زمانی که دومی آرزو دارد خودش را تثبیت کند و تبدیل به قدرت حاکم در دولت بشود. سند ادامه می‌دهد:

«درحالی‌که بورژوا دمکرات تمایل دارد که انقلاب را با بیشترین سرعت ممکن خاتمه دهد، با این دیدگاه که خودش را در بهترین حالت به تحقق تنها این خواسته‌ها [خواسته‌های خرده بورژوازی] محدود کند، منافع و وظایف ما عبارت است از ساخت انقلاب مداوم تا زمانی که طبقات سرمایه‌داری حاکم کم و بیش از قدرت برداشته شوند، تا زمانی که پرولتاریا قدرت دولتی را بچنگ آورد، تا زمانی که اتحاد پرولتاریا نه تنها در یک کشور، بلکه در تمام کشورهای پیشرو جهان، به چنین حدی توسعه یافته باشد، که رقابت بین پرولترهای آن کشورها متوقف شده باشد و حداقل نیروهای مولد در دستان پرولترها متمرکز شده باشد. چیزی که ما نگرانش هستیم تغییر در مالکیت خصوصی نیست، بلکه لغو مالکیت خصوصی، نه کاهش تضادهای طبقاتی، بلکه محو طبقات، نه بهبود اجتماع موجود، بلکه ایجا یک جامعه جدید است». [تأکید از ماست – ام.جی. ا.]. (مارکس و انگلس، مجموعه آثار، چاپ روسیه، جلد هشتم، ص ۴۸۳).

ما در این جا، معنای انقلاب مداوم را بگونه‌ای در شکلی کاملاً روشن داریم، که مورد نظر مارکس و انگلس بود. مارکس و انگلس می‌گویند، ما، حزب پرولتاریا، علاقمند نیستیم که به انقلاب خاتمه بدهیم، یعنی می‌گویند، علاقه‌ای به پایان دادن انقلاب بورژوا – دمکراتیک نداریم. ما علاقمند به ساخت انقلاب مداوم هستیم، یعنی، در ساخت انقلابی که از یک مرحله به مرحله دیگر عبور کند، از انقلاب بورژوا – دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، از انقلابی که تلاش می‌کند جامعه موجود را بهبود بخشد، به انقلابی که یک جامعه جدید ایجاد نماید، از انقلابی که بورژوازی قدرت مسلط و مالک ابزار تولید است به انقلابی که پرولتاریا در قدرت است و تمام ابزارهای تولید را ملی کند و از جامعه طبقاتی به یک جامعه بی‌طبقه انتقال دهد. مارکس و انگلس همچنین به شرایط مطلوب یک انقلاب مداوم، از یک جامعه طبقاتی به یک جامعه بی‌طبقه اشاره کرده‌اند.

اما درحالی که انقلاب بورژوا-دمکراتیک در حال انجام است، کارگران باید فراموش نکنند که آن‌ها رهبران تمام استثمار شدگان هستند.

«درست مانند انقلاب فرانسه، خرده بورژوازی املاک فئودالی را به دهقانان به عنوان اموال رایگان می‌دهد، برای مثال، آن‌ها مایل به حفظ پرولتاریای روستا و ایجاد طبقه دهقان خرده – بورژوایی هستند... کارگران باید با این طرح در جهت منافع پرولتاریای روستا و منافع خود مقابله به مثل نمایند. آن‌ها باید خواهان شوند که املاک مصادره شده به مالکیت دولت درآید و به مستملکات کارگران انتقال یابد که توسط پرولتاریای روستای سازماندهی شده در انجمن‌ها کشت شده و از تمام مزایای کشاورزی در مقیاس بزرگ استفاده نماید. تحت شرایطی که روابط مالکیت بورژوایی متزلزل است، در نتیجه اصل مالکیت عمومی بر پایه‌های استوار قرار می‌گیرد. در حالی که دمکرات‌ها با دهقانان متحد می‌شوند، بنابراین کارگران باید با پرولتاریای روستا متحد گردند.» (همانجا، ص. ۴۸۷).

ما در این جا طرحی از ائتلاف کارگران با دیگر استثمارشدگان و دفاع از منافع دومی‌ها (استثمارشدگان) را در انقلاب داریم.

تئوری و عمل هژمونی پرولتاریا در انقلاب روسیه توسط بلشویک‌ها با لنین توسعه یافت و تکامل پیدا کرد.

استبداد در روسیه حکمفرما بود. نظام نیمه فئودالی بود. قدرت در دست اشراف زمین‌دار و بورکراسی قدرتمند بود. تزار خود را مالک همه زمین‌ها می‌پنداشت. زمانی که سرمایه‌داری در ربع آخر قرن ۱۹ توسعه یافت بود، تزاریسم با اکره چند موقعیت دولتی را به نمایندگان کارخانه داران و تولید کنندگان ثروتمند و بانکدار واگذار کرد. یک صنعت جدید با پرولتاریای مدرن بوجود آمد، اما بقای نیرومند فئودالیسم در روستاها حاکم بود. دهقانان حتی حق انتخاب محل زندگی خود را نداشتند. مالکان بر دهقانان به گونه‌ای سروری می‌کردند که یادآور آن‌هایی بود که تحت سرواژ بودند. توده‌های وسیع جمعیت، کارگران، دهقانان، و طبقه متوسط پائین شهرها، تقریباً هیچ حقوق سیاسی نداشتند. زمانی رسید که انقلاب اجتناب ناپذیر شد. این به نفع کارگران و دیگر توده‌های استثمارشده‌ای بود که طبقه کارگر می‌بایست در انقلاب – رهبری – کند. این آن کاریست که بلشویک‌ها برایش جنگیدند.

آن‌ها پرسیدند، که طبقه کارگر باید در انقلاب آتی چه چیزی را بخواهد؟ وظایف انقلاب چیست؟ سوسیالیست‌هایی از نوع منشویک (سوسیال – رفرمیست‌ها) بر این باور بودند تنها چیزی که انقلاب می‌تواند انجام دهد، ایجاد یک دمکراسی به سبک الگوی انگلیسی یا فرانسویست. منشویک‌ها می‌گفتند که کارگران باید خودشان را با آزادی‌های قانونی و شرکت در پارلمان بورژوایی قانع کنند. آن‌ها تصور می‌کردند که تحت شرایط موجود این حداکثر چیزی است که هر کسی می‌تواند آرزو کند. در نتیجه آن‌ها معرفی سوسیالیسم را به آینده دور و مبهم واگذار می‌کردند؛ اگر آن‌ها لحظه‌ای در باره سوسیالیسم فکر می‌کردند، باید می‌دیدند که انقلاب دارد می‌آید – البته مرحله به مرحله، و بدون تحولات خشونت آمیز – شاید در ۱۰۰ یا ۲۰۰ سال پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک. در واقع، آن‌ها درباره سوسیالیسم در ارتباط با انقلابی که در دستور کار روز نبود هرگز فکر نکردند.

بلشویک‌ها به رهبری لنین دیدگاهی کاملاً متفاوت با منشویک‌ها داشتند. در اوایل سال ۱۸۹۴، لنین در حال اتمام مقاله «دوستان مردم کیانند؟» بود، که او در آن نقش پرولتاریا و حزبش را تعریف می‌کند، لنین می‌گوید:

«زمانی که نمایندگان پیشرو [پرولتاریا] ایده‌های سوسیالیسم علمی را جذب کنند، و زمانی که این ایده در نقش تاریخی کارگر روسی گسترش یابد، و در میان کارگران سازمان‌های باثبات ایجاد گردد و کارگران جنگ اقتصادی پراکنده کنونی را به مبارزه طبقاتی آگاهانه تبدیل کنند، – آن زمان کارگر روسی، در رهبری تمام عناصر دمکراتیک قرار می‌گیرد، استبداد را سرنگون می‌کند و پرولتاریای روسیه را (همگام با پرولتاریای تمام کشورها) در مسیر مستقیم مبارزه سیاسی آشکار به انقلاب کمونیستی پیروزمند هدایت می‌کند.» (وی. آی. لنین، مجموعه آثار، چاپ روسی، جلد ۱، ص. ۱۹۴).

ما در این جا طرح کلی تئوری انقلاب مداوم را داریم. پرولتاریا با رهبری عناصر دمکراتیک به سوی یک انقلاب بورژوا دمکراتیک به پیش می‌رود، استبداد را همراه با این عناصر سرنگون می‌کند و دمکراسی بورژوایی را برقرار می‌سازد، اما در این جا متوقف نمی‌شود، با این حال، همچنان به مبارزه ادامه می‌دهد تا نظام سرمایه‌داری را سرنگون سازد و کمونیسم را برقرار نماید.

این فرمول لنینیستی انقلاب مداوم است. این فرمول از دو عنصر تشکیل شده است: اولاً، پرولتاریا عناصر استثمارشده دیگر را رهبری می‌کند؛ پرولتاریا «تنها نماینده طبیعی توده زحمتکش و استثمارشده» است، ثانیاً، انقلاب از مرحله اول به مرحله دوم، از مرحله بورژوا – دمکراتیک خود به مرحله سوسیالیستی خود انتقال می‌یابد.

این رویکرد به انقلاب مداوم بطور ضمنی بر ایده ائتلاف انقلابی بین کارگران شهر و دهقانان دلالت دارد.

استدلال بلشویکی لنین، همان‌گونه که بیش از یکبار در سال ۱۹۰۵ و در سال‌های بعد فرموله شده، چنین است: لیبرال‌ها، به نمایندگی از بورژوازی، حامی انقلاب هستند، اما به شیوه‌ای ناستوار، خودخواهانه و بزدلانه. به محض این که منافع تنگ خودخواهانه آن‌ها برآورده شد، بورژوازی به عنوان یک گروه، به مردم و به انقلاب، پشت می‌کند، و با شرکت علیه آن‌ها به استبداد می‌پیوندد. پس چه کسانی باقی می‌مانند؟ پرولتاریا و دهقانان. حتی اگر ما زمانی تنها با انقلاب دمکراتیک سروکار داشته باشیم، این از همان ابتدا روشن است که پرولتاریا به تنهایی قادر به آوردن چنین انقلابی به نتیجه منطقی خود است، بدین دلیل که پرولتاریا بسیار فراتر از آن (انقلاب دمکراتیک) می‌رود. در انقلاب پرولتاریا تنها عنصر تزلزل ناپذیر و سرکش است. دهقانان بدین دلیل متزلزلند که دارای عناصر نیمه پرولتری و خرده بورژوازی هستند. اما بی‌ثباتی دهقانان اساساً از بی‌ثباتی بورژوازی متفاوتند. بدین جهت که دهقانان به ضمانت‌های قانونی مالکیت خصوصی علاقه زیادی ندارند و زمین‌های مالکان، یکی از تکیه‌گاه‌های مالکیت خصوصی را مصادره می‌کنند.

بنابراین، لنین متوجه شد که این وظیفه پرولتاریاست که تا آنجایی که ممکن است با دهقانان جهت پیشبرد انقلاب بورژوا دمکراتیک متحد شود. او گفت، این انقلاب می‌تواند در اتحاد با تمام دهقانان انجام گردد. به محض این که انقلاب بورژوا دمکراتیک پیروز گردد، پرولتاریا، در ائتلاف با عناصر نیمه پرولتر دهقانان، برای مثال، با فقیرترین قشر دهقانان، قادر خواهد شد سرمایه‌داری را از بین ببرد، و در نتیجه بر مقاومت بورژوازی و دهقانان توانگر غلبه نماید.

این طرح بنظر دقیق می‌آمد و مطابق با نیروهای اجتماعی موجود در روسیه، و در هم‌آهنگی کامل با دکتترین مارکس و انگلس بود.

لنین گفت، برای این که گذار از انقلاب بورژوا دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی ممکن گردد، به هیچ وجه نباید اجازه داد که قدرت به دست بورژوازی بیفتد. به عبارت دیگر، حتی در انقلاب بورژوا دمکراتیک، نباید به بورژوازی اجازه داد که به طبقه حاکم تبدیل شود. قدرت باید به دست کارگران و دهقانان پیروزمند بیفتد که دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را تأسیس کنند. به محض این که پرولتاریا به اندازه کافی قوی گردد، و هرچه زوتر شرایط مطلوب شود، باید به مرحله بعدی انقلاب سوسیالیستی رهسپار شد، و دیکتاتوری پرولتاریا را تأسیس نمود.

بنابراین، ما درک لنین از دو مرحله انقلاب را داریم:

۱- دیکتاتوری انقلاب دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان، و، بلافاصله در ادامه‌اش،

۲- دیکتاتوری پرولتاریا.

چرا قبلی؟ برای این که لازم است تا مقاومت مالکان، بورژوازی ثروتمند و قاطبه مأموران و مقامات تزار درهم شکسته شوند و برای انجام آن نیاز به اتحاد با تمام دهقانان است. «بدون دیکتاتوری (دمکراتیک انقلابی)، غیرممکن است که این مقاومت را درهم شکست، و تلاش‌های ضد انقلابی را دفع نمود».

«اما البته، این سوسیالیسم نیست، بلکه یک دیکتاتوری دمکراتیک است. این قادر نیست که پایه‌های سرمایه‌داری را (بدون یک سری کامل از مراحل میان‌رو توسعه انقلابی) نابود سازد. در بهترین حالت قادر می‌شود که تقسیم مجدد اساسی اموال زمین را به نفع دهقانان، از طریق انجام یک دمکراتیسم کامل و ثابت قدم تا هنگام و هم‌زمان با جمهوری، تمام خصیصه‌های برده آسیایی را نه تنها از زندگی روستایی، بلکه همچنین از زندگی کارخانه‌ای، جهت آغاز ایجاد بهبود جدی وضعیت کارگران و بالابردن استاندارد زندگی آن‌ها بردارد، و، در نهایت، شعله انقلاب را به اروپا منتقل کند. اما یک چنین پیروزی به هیچ وجه به این معنا نیست که انقلاب بورژوایی‌مان را به یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل می‌سازد؛ سرنوشتی دمکراتیک بلافاصله فراتر از چارچوب روابط اجتماعی و اقتصادی بورژوایی نمی‌رود؛ با این حال، اهمیت یک چنین پیروزی برای توسعه آینده هر دو، روسیه و جهان بسیار عظیم خواهد بود. هیچ چیزی انرژی انقلابی پرولتاریای جهان را بیشتر از این تحریک نمی‌کند، هیچ چیزی راه را کوتاه‌تر از آن راهی نمی‌کند که منجر به پیروزی کامل انقلاب گشت، مانند این پیروزی قاطع انقلابی که در روسیه شروع شده است» (وی. آی. لنین، مجموعه آثار، چاپ روسی، جلد ۸، ص. ۶۳-۶۲).

آیا بین مرحله اول و دوم انقلاب یک وقفه طولانی مدت وجود خواهد داشت؟ البته، که تأخیر امکان پذیر است؛ گاهی شکست هم اجتناب ناپذیر است. در زمانی که خطوط فوق نوشته شد (ژوئیه ۱۹۰۵)، نتیجه توسعه انقلاب آن زمان زیاد معلوم نبود. خود لنین به این واقعیت تأکید کرد که او «به خوشبینی احمقانه تا این اندازه تمایل ندارد»، و او متوجه «این مشکل عظیم» شد. با این حال، او گفت: «ما باید آرزوی پیروزی کنیم و یاد بگیریم که چگونه راه حل واقعی رسیدن به پیروزی را نشان دهیم». به این ترتیب، همان راهی که توسط لنین بدان اشاره شد، راه انتقال فوری انقلاب بورژوا دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی بود.

«ما از انقلاب دموکراتیک بلافاصله، درست طبق اندازه قدرت خودمان، قدرت پرولتاریای آگاه و سازمان یافته، جهت عبور به انقلاب سوسیالیستی شروع می‌کنیم. ما طرفدار انقلاب مداوم هستیم [تأکید از ماست - نویسنده]. ما در نیمه راه متوقف نمی‌شویم.... بدون این که به ماجراجویی کشیده شویم، بدون این که به ضمیر علمی خودمان بی‌وفا باشیم، بدون این که بدنبال محبوبیت کم ارزش باشیم، ما تنها یک چیز می‌توانیم بگوئیم و می‌گوئیم: ما، با تمام قدرت خودمان، به تمام دهقانان کمک می‌کنیم تا انقلاب دموکراتیک را انجام دهند، تا ما، حزب پرولتاریا، آسان‌تر بتواند، با سرعت هر چه بیشتر، به تکلیف بالاتر جدید - انقلاب سوسیالیستی گذار کند.» (ی. ی. لنین، مجموعه آثار، چاپ روسی، جلد ۸، ص. ۱۸۷-۱۸۶).

به تمام دهقان کمک کنیم تا انقلاب دموکراتیک را به انجام برسانند! معنا و محتوای انقلاب دموکراتیک برای بلشویک‌ها، در رابطه با دهقانان، شامل لغو بقایای فئودالیسم است. به محض انجام این کار، هنگامی که قدرت بطور کامل در دست پرولتاریا و دهقانان باشد، زمانی که مقاومت طبقات حاکم قبلی شکسته شده باشد، هنگامی که پرولتاریا در روند انقلاب، قوی‌تر و بهتر سازمان یافته رشد کند، مسیر برای انقلاب سوسیالیستی باز است. مسیری که پرولتاریا در ائتلاف است، نه با تمام دهقانان، بدین جهت که دهقانان ثروتمند ذاتاً علیه انقلاب سوسیالیستی هستند، اما با عناصر نیمه پرولتر جمعیت دهقانان پیموده می‌شود.

فرمول کلاسیک لنین اینست:

«پرولتاریا باید، تا لحظه آخر، با توده دهقانان باشد تا مقاومت استبداد را با زور خرد کند تا بی ثباتی بورژوازی را فلج سازد که بتواند انقلاب دموکراتیک را بانجام برساند. پرولتاریا باید با پیوستن به توده عناصر نیمه پرولتر جمعیت با زور مقاومت بورژوازی را خرد کند و بی ثباتی خرده بورژوازی را فلج سازد تا بتواند انقلاب سوسیالیستی را به ثمر برساند.» [تأکید از لنین] (وی. ی. لنین، مجموعه آثار، چاپ روسی، جلد ۸، ص. ۹۶).

ما به اندازه کافی در تئوری لنینی انقلاب مداوم مکث کرده‌ایم برای این که تنها بر این اساس ممکن است که می‌توان درباره انحراف تروتسکی از تئوری انقلاب مداوم قضاوت کرد. چیزی که تروتسکی می‌گوید در ذات نفی انقلاب پرولتری است. تروتسکی با چسبیدن به آن، فکر می‌کند که سهم خویش را به علم انقلاب ادا میکند، اما در واقع، تروتسکی عبارات منشویسم را با شعارهای سرخ «انقلابی»، اما توخالی تکرار می‌کند. او در «تئوری» خود چنین گفته است:

«پرولتاریای روسیه، قدرت را در دست خود می‌گیرد - حتی اگر این تنها نتیجه منطقی در اثر یک ترکیب موقت از نیروها در انقلاب بورژوایی ما بوده باشد - در بخشی با خصومت سازمان یافته ارتجاع جهان، و در بخش دیگر با آمادگی حمایت سازمان یافته پرولتاریای جهان روبرو خواهد شد. زمانی که دهقانان از طبقه کارگر روسیه که با نیروهای خود تنها مانده دور شوند، بناچار توسط ضد انقلاب خرد می‌گردند. [نوشته با حروف ایتالیک از نویسنده است]. هیچ چیز برای دهقانان باقی نمی‌ماند تا سرنوشت سلطه سیاسی خود، و متعاقباً، سرنوشت کل انقلاب روسیه را، با سرنوشت انقلاب سوسیالیستی در اروپا پیوند دهد. طبقه کارگر آن قدرت سیاسی بزرگ دولتی را که از ترکیب موقت نیروها در انقلاب بورژوایی روسیه می‌گیرد، در مقیاس بزرگ از فشار مبارزه طبقاتی کل جهان سرمایه‌داری می‌گیرد. با قدرت دولتی در دست خود، با ضد انقلاب در پشت آن، با ارتجاع اروپا در مقابل آن، به برادران خود در سراسر جهان فریاد قدیمی نبرد را صادر می‌کند، ولی این بار فریاد نبرد برای آخرین حمله است، "کارگران سراسر جهان متحد شوید!" (ال. تروتسکی، جمع‌بندی و چشم اندازها، ۱۹۰۶).

این شیوه‌ایست نمایشی، اما محتویاتش شکست پذیری. اگر کسی تصور کند که طبقه کارگر روسیه تنهاست، که هیچ متحدی ندارد، در نتیجه به هیچ وجه نمی‌تواند قدرت دولتی را به دست بیاورد. اگر کسی فرض کند که از طریق معجزه قدرت را بدست گرفته، اما ارتجاع اروپا در برابرش قرار گرفته و نه دهم جمعیت پشت سرش دشمن اند، پس فایده فریاد نبرد برای چیست؟ زمان می‌برد تا انقلاب گسترش یابد، حتی زمانی که شرایط مناسب است. فریاد نبرد پرولتاریایی که توسط دشمنان احاطه شده، ممکن است بلافاصله کارگران کشورهای دیگر را بیدار نکند. بعلاوه، وضعیت مشابهی در برخی از دیگر کشورها نیز وجود دارد. آنجا، نیز، دهقانان بخش بزرگی از جمعیت را تشکیل می‌دهند. آنجا، نیز، طبق گفته تروتسکی،

کارگران باید ضد انقلاب را پشت سر خودشان و ارتجاع جهان در برابر خود داشته باشند. اما، طبق گفته تروتسکی، انقلاب در یک کشور امکان ناپذیر است.

مثالی نزدیکتر به کشور خودمان بزنیم. در آمریکا، ما پرولتاریای صنعتی را (در کارخانه‌های تولیدی، معادن و حمل و نقل) داریم که بخش بزرگی از جمعیت را تشکیل می‌دهند، اما به هیچ وجه اکثریت جمعیت نیستند. ده‌ها میلیون کشاورز کوچک و متوسط، سوداگران کوچک، و روشنفکران خرده بورژوازی وجود دارند – که بخش عظیمی از مردم را تشکیل می‌دهند. از ایده «اصلی» تروتسکی این درک می‌شود که کارگران نمی‌توانند حمایت این میلیون‌ها نفر را در یک انقلاب علیه سرمایه‌داری داشته باشند، و آن‌ها بناچار با استثمارگران علیه پرولتاریای انقلابی متحد می‌شوند. در نتیجه هیچ امیدی برای یک انقلاب تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند وجود باشد.

تروتسکی آن چیزی را که «انقلاب مداوم» می‌خواند، در واقع، قهرمان شکست دائم است.

بلشویک‌ها می‌دانستند که در روسیه مانند هر کشور سرمایه‌داری دیگر، پرولتاریا تنها طبقه انقلابی ثابت قدم است، و آن‌ها جهت هژمونی پرولتاریا در انقلاب تلاش نمودند. با این حال، آن‌ها همچنین می‌دانستند که دهقانان یک ذخیره پایان ناپذیر از انرژی انقلابی هستند. و برآورد آن‌ها این حقیقت را ثابت کرد. دهقانان پیشرو و تشنه زمین – در انیفورم مانند سربازان یا بدون انیفورم به عنوان نیمه برده/سرف – این امکان را برای پرولتاریا در به انجام رساندن انقلاب فوریه ۱۹۱۷ فراهم ساختند. دهقانان پیشرو، نه «کل دهقانان»، برای مثال، نه دهقانان ثروتمند (کولاک‌ها)، و دهقانان متوسط بی‌طرف، بلکه، فقیرترین دهقانانی که علیه هر دو سرمایه‌داری شهر و روستا بودند، برای پرولتاریا، با حزب بلشویک بعنوان پیش‌تاز آن با شعار خود «همه قدرت به شوراهای»، این امکان را بوجود آوردند که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را به انجام برسانند و دیکتاتوری پرولتاریا را ایجاد نمایند. میلیون‌ها نفر از فقیرترین دهقانان پیشرو که با علاقه کامل به ارتش سرخ در دفاع از فتوحات انقلاب پیوستند، این امکان را برای پرولتاریا – برهبری بلشویک‌ها ممکن ساختند – که در جنگ داخلی برنده شوند و پیروزی نهایی انقلاب را تأمین نمایند.

تاریخ اشتباه پر هیاوی «انقلاب مداوم» تروتسکی را اثبات کرده است. با این حال، او هرگز این تفکر احمقانه را که، به هر حال، حتی اختراع خودش نیست، ول نکرده است: این ایده اول توسط یک سوسیال دمکرات بنام پارووس مطرح شد، که بعدها در طول جنگ جهانی به یک میهن پرست سوسیالیست خشونت طلب تغییر یافت. این ایده اصلی که کل دهقانان ضد انقلابی هستند یک تفکر منشویکی است.

سال‌ها می‌گذرد. انقلابات می‌آیند و می‌روند. ابتدا انقلاب ۱۹۰۵، سپس دوران ضد انقلاب، بعد دوران شکوفایی، سپس انقلاب فوریه، و سرانجام انقلاب اکتبر. توده‌های عظیم دهقانان به سوی انقلاب کشیده شدند و آن سرشت توده‌ای خود را نشان دادند که شرط لازم پیروزی است. اشتراکی کردن کشاورزی برقرار شده است، کولاک‌ها به عنوان یک طبقه نابود شده‌اند، و به علت عضویت مشترک در مزارع اشتراکی، تفاوت بین دهقانان متوسط و فقیر ناپدید می‌شود. اما این‌ها (خرمگسان معرکه) هنوز هم به ایده «خود» محکم چسبیده‌اند که دهقانان در نهایت دشمن انقلاب‌اند.

تروتسکی هرگز از گذشت روزگار درس نگرفت.

یا به قول ضرب المثل فارسی:

آنکه ناموخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار!

تروتسکی در سال ۱۹۰۹ وضعیتی را پیش‌بینی می‌کند که کارگران در قدرت، زمانی که متعهد به انجام تعدادی اقدامات سوسیالیستی شوند، بناچار با دهقانان درگیر می‌شوند. او می‌گوید، «این درگیری»، «باید یا با تنبیه کارگران توسط جمعیت دهقانان پایان یابد و یا دهقانان از قدرت برکنار شوند». (مقاله با عنوان: «مناقشات ما»، تجدید چاپ شده از کتاب تروتسکی، در سال ۱۹۰۵، ص. ۲۸۵). این به فکر تروتسکی خطور نمی‌کرد که پرولتاریا ممکن است با انجام چنین اقداماتی حمایت توده‌ای بزرگی از دهقانان را بدست آورند و در نتیجه، پیشروی بسوی سوسیالیسم را تضمین نمایند. تروتسکی دوباره، در سال ۱۹۱۵، در نشریه پاریس، ناشه اسلوو، بر این نظر خود تأکید کرد که نباید «در مورد نقش انقلابی [دهقانان] اغراق کرد» و آن را پرورش داد. (همانجا، ص. ۲۵۵).

تروتسکی باز هم، در سال ۱۹۲۲، پس از پنج سال از دیکتاتوری پرولتاریا، که مملو از تجارب حمایت توده‌های دهقان از انقلاب است، مقدمه‌ای بر مجموعه مقالات سال ۱۹۰۵ خود تحت عنوان کلی مینویسد، و می‌گوید:

«در طول فاصله بین ۹ ژانویه و اعتصاب عمومی اکتبر سال ۱۹۰۵ بود، که دیدگاه‌ها بر سرشت توسعه انقلابی روسیه، و تئوری «انقلاب مداوم» معرفی می‌شود، که بتدریج در ذهن نویسنده تبلور می‌یابد. این اصطلاح تا حدودی پیچیده ترجیحاً نماینده یک ایده ساده بود... انقلاب قادر نیست مشکلات بلافاصله بورژوازی خود را حل کند مگر با قرار دادن پرولتاریا در قدرت. و پرولتاریا، به محض گرفتن قدرت، قادر نیست خود را به چارچوب بورژوازی انقلاب محدود کند. در مقابل، دقیقاً به منظور تضمین پیروزی خود، پیشاهنگ پرولتری مجبور می‌شود در همان مراحل اولیه حکومت خود نه فقط بر مالکیت فئودالی، بلکه بر مالکیت سرمایه‌داری نیز تاخت و تازهای عمیق کند. در این زمان برخورد پرولتاریا خصمانه می‌شود، نه تنها با گروه‌های بورژوازی که از پرولتاریا در طول مراحل مبارزات انقلابی اولیه حمایت کرده‌اند، بلکه همچنین با توده‌های وسیع دهقانانی که جهت نشان دادن پرولتاریا به قدرت از آن‌ها استفاده ابزاری شده است. تناقضات در وضعیت دولت کارگران در یک کشور عقب افتاده با اکثریت قریب به اتفاق دهقانان تنها می‌تواند در سطح بین‌المللی، در میدان انقلاب پرولتری جهانی حل شود». (ال. تروتسکی، ۱۹۰۵، مقدمه).

تروتسکی تا به امروز هنوز به ایده «ساده» خود چسبیده است. این ایده تروتسکیسم را به پیشاهنگ ضد انقلاب تبدیل نموده است. آیا نیازی به یک استدلال در برابر آن‌ست؟ درس‌های تاریخ به اندازه کافی روشن هستند. نه تنها فتح قدرت و دفع سرمایه‌داری و مالکان برای پرولتاریای روسیه بدون کمک میلیون‌ها و میلیون‌ها دهقان غیرممکن بود، بلکه ساخت سوسیالیسم بدون کمک آن‌ها نیز غیرممکن است. استالین گفت، سوسیالیسم به تنهایی چیز خاصی برای شهرها نیست. سوسیالیسم تشکیلات زندگی اقتصادی‌ست که تنها با همکاری صنعت و کشاورزی بر مبنای اجتماعی کردن ابزار تولید ایجاد می‌شود. سوسیالیسم بدون اتحاد بین صنعت و کشاورزی غیرممکن است. کشاورزی تنها به معنای زمین و ابزار کار نیست، بلکه در درجه اول، به معنای شرکت دهقانان، و فراهم ساختن معیشت میلیون‌ها دهقان است.

هنگامی که پرولتاریا تحت رهبری حزب بلشویک کارخانه‌های تولیدی و بانک‌ها را در مراحل اولیه انقلاب سوسیالیستی در روسیه مصادره کردند، چه کسانی نیروی مسلح آن را تشکیل می‌داد؟ ارتش سرخ که در آن دهقانان بخش بزرگی را تشکیل می‌دادند. زمانی که پرولتاریا می‌بایست شورش کولاک‌ها علیه قدرت شوروی در ولگا و بسیاری از مناطق دیگر روسیه را در سال ۱۹۱۸-۱۹۲۰ سرکوب می‌کرد، چه کسانی این کار را کردند؟ همین ارتش سرخ که توسط شمار زیادی از دهقانان فقیر و متوسط قوی گشته بود. هنگامی که پرولتاریا شروع به کولاک زدایی دهقانان ثروتمند کرد و اشتراکی کردن روستاها را عملی نمود، چه کسانی پشتیبان اصلی‌اش و چه کسانی متحدانش بودند؟ پشتیبان اصلی پرولتاریا، فقیرترین دهقانانی بودند که منافع آن‌ها کمک به ما در به انجام رساندن چنین مصادره و سلب مالکیتی بود. متحدان ما دهقانان فقیر و متوسط بودند. بر فرض که به اتحاد شوروی حمله می‌شد - چه کسانی در صفوف اول دفاع بودند؟ ارتش سرخ، که متشکل از کارگران و انبوه کشاورزان است.

«ویژگی» انقلاب مداوم تروتسکی چیست؟ ایده‌ای کاملاً برملا شده، ضد انقلابی از نوع «ویژه»، تضادی بسیار آشکار، و بالاخره ایده‌ای که در تضاد با درک لنین از دیکتاتوری پرولتاریاست.

«دیکتاتوری پرولتاریا [لنین می‌گوید] شکل خاصی از ائتلاف طبقاتی بین پرولتاریا، پیشاهنگ زحمتکشان، و اقشار متعدد غیرپرولتری زحمتکشان (خرده بورژوازی)، صنعتگران کوچک، دهقانان، روشنفکران و غیره)، یا اکثریت این‌هاست؛ این ائتلافی علیه سرمایه‌داری‌ست، ائتلافی با هدف سرنگونی کامل سرمایه‌داری، در سرکوب کامل مقاومت بورژوازی و هرگونه تلاشی که به نمایندگی جهت بازگرداندن آنان‌ست، ائتلافی که با هدف نهایی ایجاد و تثبیت سوسیالیسم است.» (وی. آی. لنین، کلیات/مجموعه آثار، نسخه روسی، جلد ۲۴، ص. ۳۱۱).

همان‌گونه که استالین گفت، تئوری تروتسکی تنها برای افراد کم سواد، «انقلابی» بنظر می‌رسد. این به سهامداران محصولات جنوب در آمریکا دلالت دارد، که لحظه‌ای پس از تسخیر قدرت علیه کارگرانی می‌شوند، که معادن و کارخانه‌ها را از سرمایه‌داران، برای مثال، آلاباما؛ مصادره می‌کنند؛ و کشاورزان مستأجر غرب میانه که به ارتش مورگان و فورد می‌پیوندند تا با کارگرانی که کارخانه‌های ماشین سازی، راه آهن و بانک‌ها را مصادره کرده‌اند، به جنگ بپردازند؛ و توده اقلیت ثروتمند شهروند نیویورکی که علیه آن کارگرانی می‌شوند که اقدامات سوسیالیستی را در این شهر از جهان عملی کرده‌اند. این آن چیز است در «انواع منشوبسم» تروتسکی، که بی‌سودان موفق به درک آن نیستند.

با این حال، تروتسکی در این «ویژگی» متوقف نمی‌شود. این تنها پایگاه، و نقطه شروع اوست. تروتسکی نتیجه‌گیری‌های «عجیب و غریب» طراحی می‌کند، که هرکدام تخیلی‌تر از دیگری‌ست. چیزی که از یک فرضیه اشتباه متابعت می‌کند، شماری از نتیجه‌گیری‌های ضد انقلابی‌ست که ویژگی‌های اصلی تروتسکیسم را تشکیل می‌دهد:

به قول ضرب المثل فارسی:

خشت اول گر نهد معمار کج، تا ثریا می‌رود دیوار کج!

- ۱- اساس تئوری تروتسکی این است: عدم امکان ایجاد سوسیالیسم در یک کشور؛
 - ۲- از این‌رو – این ادعا که آن چه که در اتحاد جماهیر شوروی در جریان است، سوسیالیسم نیست؛
 - ۳- از این‌رو، این نتیجه گیری که آن چیزی که در روسیه ساخته شده، «سوسیالیسم ملی» است؛
 - ۴- از این‌رو، این نتیجه گیری که دولت «سوسیالیسم ملی» اتحاد جماهیر شوروی «ترمیدوری» – استبدادی است، برای مثال، ضد انقلابی است، و جلوی انقلاب جهانی را می‌گیرد؛
 - ۵- از این‌رو، این ادعا که کمونیسم بین‌الملل، که حزب کمونیست شوروی آن را رهبری می‌کند، بخشی از «سوسیالیسم ملی» است، و راه انقلاب جهانی را مسدود کرده است؛
 - ۶- از این‌رو، نتیجه‌گیری می‌کند که فریاد نیاز پرولتاریای جهان، ساخت «انترناسیونالیسم چهارم» است که توسط «استراتژیست بزرگ» انقلاب، لئون تروتسکی رهبری شود.
 - ۷- نتیجه گیری از آن چه که در بالا گفته شد، این است که حمایت از مداخله و کشتن رهبران شوروی، عملی است انقلابی.
- همان‌گونه که می‌بینید، در همه هیاهوی تروتسکی یک چیز مشخص است. سرچشمه همه آن هیاهو، نیاز آهنگین تروتسکیست به انکار ساخت سوسیالیسم در یک کشور واحد است. و اگر چیزی مطابق با حقایق تاریخی اتفاق نیفتد، تروتسکی مقصر نیست، بلکه این حقایق تاریخی است که مقصر است!

کینه شتری تروتسکیسم با اتحاد جماهیر شوروی

تروتسکی در اواخر سال ۱۹۳۱، سیاه بر سفید، در جزوه انقلاب مداوم خود نوشت: «انقلاب سوسیالیستی با زمینه‌های ناسیونالیستی آغاز می‌گردد، اما نمی‌تواند بر این زمینه‌ها تکمیل شود. حفظ انقلاب پرولتری در چارچوب ملی تنها می‌تواند امور یک دولت موقت باشد، حتی اگر چه، با مدت زمان طولانی، و بگونه‌ای باشد که تجربه اتحاد جماهیر شوروی نشان داده است. در یک دیکتاتوری پرولتری منزوی، تناقضات داخلی و خارجی بناچار با موفقیت رشد افزون، افزایش می‌یابند. دولت پرولتری که منزوی باقی بماند در نهایت قربانی این تناقضات می‌شود.» (ص. ۳۵ و تأکید از نویسنده است).

حال آن که، بلشویک‌ها هرگز ادعا نکرده‌اند که حمله دولت‌های سرمایه‌داری به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی غیرممکن است. رهبران بلشویک در این مورد صریح و روشن بوده‌اند. لنین گفت:

«تا زمانی که جمهوری شوروی در کل جهان سرمایه‌داری یک کشور منزوی باقی بماند، خیال‌پرستی است ... که خطرات ناشی از این یا آن نوع از بین می‌رود. البته، تازمانی که تناقضات بنیادی باقی بمانند، خطرات باقی خواهند ماند، و هیچ راهی برای فرار از آن‌ها وجود ندارد.» (و. ا. لنین، مجموعه آثار، چاپ روسی، جلد ۲۶، ص. ۲۹).

با افزایش قدرت شوروی، با پیشرفت صنعتی شدن، با توسعه کشاورزی سوسیالیستی، با تقویت نیروهای دفاعی کشور، و با شتاب رشد همدردی با اتحاد جماهیر شوروی در میان زحمتکشان کشورهای سرمایه‌داری، ابزار مقاومت در برابر یک حمله نظامی افزایش یافته است. اما هنوز، خطر باقی می‌ماند. و هیچ کسی این را بخوبی رهبران شوروی نمی‌داند.

اما زمانی که تروتسکی درباره رشد تضادهای داخلی و خارجی صحبت می‌کند، منظورش درک خطر روشن و ساده حمله نظامی امپریالیستی نیست. منظورش چیز دیگری است. او بر روی چیزی که او «تضادهای داخلی» می‌خواند، بسیار زیاد تکیه می‌کند و بر روی تضادهای خارجی که تضادهای بین بخش سرمایه‌داری و بخش سوسیالیستی جهان است تأکید نمی‌کند. او می‌گوید که اتحاد جماهیر شوروی، در نهایت باید «قربانی» این تضادها شود.

این ها (تضادها) چه هستند؟ چه تضادهایی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تا سال ۱۹۳۱ باقی ماند؟ طبقه مالک زمین مدت ها قبل منقرض گشته، بورژوازی به بخش کوچک و کاملاً ناچیزی از گذشته اش تقلیل یافته و متعاقب اشتراکی کردن سریع روستا، کولاک ها فوق العاده ضعیف شده اند. با انحلال سریع بقایای طبقات قدیمی، تضادهای طبقاتی روز به روز کاسته شده اند. متعاقب به کارگیری ماشین آلات و فن آوری جدید در روستاهای اشتراکی شده، تفاوت بین شهر و روستا کاهش یافته است. موفقیت های رو به رشد اتحاد جماهیر شوروی به معنای بهبود بیشتر در تولیدات صنعتی، پیشرفت بیشتر در اشتراکی کردن، حذف بیشتر کولاک ها و بقایای بورژوازی، و ارتقاء فرهنگ در کشوری است که امنیت توده ها تأمین شده است. چرا این موفقیت های رو به رشد «تضادهای داخلی» را پنهان کند، در حالی که «بناچار» باید رشد دهد؟

با اطمینان می توان گفت، که مشکلاتی وجود داشته و دارد. بقایای بورژوازی بدون مقاومت تمایلی به تسلیم شدن ندارند، و در این جا و آن جا خرابکاری می کنند - اما رشد اقتصاد سوسیالیستی و تسلط سریع کارگران در ارتقاء دانش خود این تلاش های خرابکارانه را با شکست روبرو ساخته است و می سازد. کسب تکنیک بسیار مدرن، غلبه بر عادات قدیمی کار، غلبه بر طبیعت با عدم تنظیمات خاص همراه بود. اما آن ها مشکلات رشد بودند. هر مرحله موفقیت آمیز انقلاب راه حل هایی برای مشکلات آماده می کند.

پس، چرا باید بناچار «قربانی» برخی از تضادهای داخلی شد.

این یکی از رموز استدلال تروتسکی است. این به هیچ وجه استدلال نیست. پدر این تفکر آشکارا آرزو دارد که اتحاد جماهیر شوروی موفق نشود تا برای مثال بر مبنای تئوری «انقلاب مداوم»، برخوردی اجتناب ناپذیر بین پرولترها و دهقانان ایجاد شود تا درستی تئوری تروتسکی ثابت شود.

شاید تروتسکی می خواهد بگوید که این غیرممکن است که سوسیالیسم را در اتحاد جماهیر شوروی ساخت به این دلیل که این کشور فاقد پیش شرط های ضروری است؟ با این ریسک که خسته کننده نباشیم ما مایلیم که یکبار دیگر یادآوری کنیم که اتحاد جماهیر شوروی با بالا بردن زندگی اقتصادی و فرهنگی کشور معجزه کرده است. حتی قبل از این که جنگ داخلی پایان یابد، حتی در حالی که هنوز مداخله ارتش های خارجی در خاک شوروی وجود داشت، بلشویک ها برنامه کار ساختمان سوسیالیستی را آغاز کرده بودند. در ابتدا این یک کار فوق بشری بنظر می رسد. کشور با سه سال جنگ امپریالیستی نابود شده بود. توسط ارتش های ژنرال های سفید روسی و دولت های خارجی تضعیف و به ویرانی کشیده شده بود. با تقریباً پنج سال از محاصره اقتصادی خفه شده بود. گرفتار قحطی شده بود. تولید صنعتی در سال ۱۹۲۱ به یک پنجم سال ۱۹۱۳ رسیده بود. کشاورزی به کمتر از نصف کاهش یافته بود. ساختار حمل و نقل در یک وضعیت اسفناک بود. اما بلشویک ها قدرت عظیم دیکتاتوری پرولتاریا؛ انرژی پایان ناپذیر و توانایی های خلاق توده های آزاد شده زحمت کشان را با پرولتاریا و بلشویک ها در رهبری آن ها دیدند.

لنین، که بهتر از هر کسی کمبودهای این کشور بزرگ را می دانست، امکانات ساخت سوسیالیسم را نیز دید. در زمانی که تروتسکی جزوه خود را در سال ۱۹۰۵ منتشر می کرد تا ثابت کند که سوسیالیسم در یک کشور غیرممکن است، در زمانی که او پلانقرم مخالفت خود را علیه لنینیسم استادانه درست کرد، لنین (ژانویه سال ۱۹۲۳) نوشت:

«در واقع، قدرت دولت در مقیاس بزرگ به معنای تولید است، قدرت دولت در دست پرولتاریا است، ائتلاف این پرولتاریا با میلیون ها دهقان فقیر و نیمه فقیر است، تضمین رهبری درباره نقش این پرولتاریا در رابطه با دهقانان است، و غیره، آیا این تمام آن چیزی نیست که تعاونی (کنوپراتیو) ها را می سازد، به تنهایی از تعاونی هاست که ما اکنون مانند تعهد به مغازمداران را انجام داده ایم و ما تا اندازه ای حق داشته ایم تحت نپ [سیاست اقتصادی جدید] رفتار کنیم - آیا این آن چیزی نیست که برای ساخت یک جامعه کامل سوسیالیستی لازمست؟ [تأکید از نویسنده]. این هنوز ساختمان یک جامعه سوسیالیستی نیست، اما این آن چیزی است که برای ساخت چنین جامعه ای لازم و کافی است.» (وی. آی. لنین، مجموعه آثار، چاپ روسی، جلد ۲۷، ص. ۳۹۲).

امروز، پایه جامعه سوسیالیستی ساخته شده است، اتحاد جماهیر شوروی به سرعت به یک جامعه بی طبقه نزدیک می شود. اما بنگرید که چگونه تروتسکی با یک ژست پیامبرانه ایستاده و به جهان «هشدار» می دهد:

«بحران قریب الوقوع اقتصاد شوروی بناچار، و ترجیحاً در آینده نزدیک، از افسانه شیرین خود [امکان ساخت سوسیالیسم در یک کشور] فرو می پاشد، و، ما هیچ دلیلی نداریم که شک کنیم، و کشته های زیادی پراکنده خواهند شد... بحران شوروی به کارگران اروپایی، و بویژه به کمونیست ها می رسد، که کاملاً آمادگی ندارند... تضادهای اقتصاد شوروی، نقص و تزلزل

بسیاری از فتوحاتش، خطاهای خشن رهبری و خطراتی که در راه سوسیالیسم می‌ایستند... آینده نزدیک تأیید صحت ما را با خود به ارمغان می‌آورد.» (لئون تروتسکی، اقتصاد شوروی در خطر، ص. ۵-۴).

تروتسکی که تئوریش را به سادگی مبنی بر عدم امکان ایجاد سوسیالیسم در روسیه بنا کرده بود، یک دشمنی کینه‌توزانه علیه هر چیزی داشت که در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اتفاق می‌افتاد. تروتسکی مانند ذره بین مشکلات را بزرگ جلوه می‌داد؛ تروتسکی در جایی که مشکلی هم وجود نداشت، آن را اختراع می‌کرد؛ تروتسکی «بحرانی» را می‌دید که تنها یکی از موانع زیاد برای غلبه کردن بود؛ او نیروهای تحلیل رفته‌ای را می‌دید که در حال افزایش نیرو و انباشت شتاب‌آنی بودند؛ او موفقیت‌ها را انکار می‌کرد؛ دستاوردها را شکست تفسیر می‌نمود؛ و با ژست یک مدعی انگشت خود را به سوی حزب کمونیست و کمیته مرکزی آن هدف‌گیری کرده بود که استالین رهبری می‌کرد و می‌گفت که: «در آن‌جا - بوروکرات‌هایی هستند که انقلاب کارگری را نابود کرده‌اند».

در پشت همه این جعلیات، تفکر ناباوری خرده بورژوایی تروتسکی به انقلاب و ترس از موانعی قرار داشت که دیکتاتوری پرولتاریا در جهان متخاصم با آن‌ها مقابله می‌کرد.

چه چیزی تروتسکی را به گونه‌ای وحشتناک در آغاز حرفه اپوزیسیون خود ناراحت می‌کرد؟ چه چیزی در خدمت بنای اتحاد غیراصولی تروتسکی با زینوویف و کامنف بود؟ این شیوه برخورد مغلوب شدگان نسبت به سیاست اقتصادی نو (نپ) در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود.

بلشویک‌ها در سال ۱۹۲۱، در برابر قضاوت‌های نادرست برخی از کمونیست‌های «چپ»، (سیاست کذایی) کمونیسم جنگی را رها کردند و نپ را معرفی کردند. کمونیسم جنگی که از سال ۱۹۱۸ غالب شد جهت مقابله با جنگ داخلی و دفع مداخله بود. دولت برای این که بتواند در برابر حملات نیروهای دشمن طبقاتی مقاومت کند، دست خود را بر روی هر چیزی گذاشت که در کشور تولید می‌شد، و همه چیز را طبق نقشه توزیع نمود. در طول آن سال‌ها تولید افزایش نیافت؛ بلکه کاهش یافت. حمل و نقل بهبود نیافت؛ بلکه وخیم‌تر شد. بخش عمده آن چه که در کارخانه‌ها و کشت و زرع تولید می‌شد برای جبهه ارسال می‌گشت. دولت مواد غذایی و مواد خام را از دهقانان جمع‌آوری می‌کرد تا باصطلاح در ازاء آن کالاهای تولیدشده به آن‌ها برگرداند. این‌ها، بهر حال، به علت از هم پاشیدگی ساختار صنعتی و ضرورت تأمین جبهه آماده ارائه نمی‌شدند. در نتیجه، دهقانان در واقع در آن سال‌های حیاتی از کشور حمایت می‌کردند، و دولت، با استفاده از گفته‌های لنین، به آن‌ها پادداشت تعهد، و وعده سرنوشت بهتری برای آینده داد. زمانی که جنگ پایان یافت، حداقل در جنبه‌های مهم آن، هنگامی که جمهوری امن بنظر رسید، حداقل برای مدتی، آشکار شد که ادامه (سیاست) کمونیسم جنگی غیر ممکن است. ضرورت داشت که ائتلاف با دهقانان میانه‌حال که تحت فشار کمونیسم جنگی از کشور حمایت کرده بودند، تقویت شود. ضرورت داشت که پایه‌های ساختمان سوسیالیسم بنا گردد. در وهله اول، کشور تحت شوراها باید یاد می‌گرفت که چگونه تولید کند. به دهقانان باید مشوق داده می‌شد که محصولات خود را افزایش دهند و این تنها زمانی می‌توانست انجام گیرد که به آن‌ها اجازه داده می‌شد تا کالاهایشان را در بازارهای علنی (باز) بفروشند. و این ملزم به ایجاد قانونی کردن بازار باز بود. به منظور رها شدن از رکود اقتصادی وحشتناک لازم بود که حتی تولید صنعتی خصوصی را نیز تشویق نمود.

ویژگی‌های سیاست اقتصادی نوین:

منابع طبیعی و مؤسسات صنعتی در مقیاس بزرگ در دست دیکتاتوری پرولتاریا؛

گل نظم اعتباری در دست دیکتاتوری پرولتاریا؛

گل سامانه راه‌آهن و حمل و نقل آب در دست دیکتاتوری پرولتاریا؛

تجارت خارجی کاملاً در دست دیکتاتوری پرولتاریا؛

زمین‌ها و ساختمان‌های شهر در دست شوراها محلی؛

زمین‌های کشاورزی در دست شوراها محلی و منطقه‌ای و محلی؛

تولید و تجارت خصوصی تحت نظارت دولت پرولتری مطابق با قوانین پرولتری مجازست؛

دهقانان پس از پرداخت مالیات در فروش مازاد تولید خود در بازار باز مجازند.

این موضع نسبت به موقعیت کمونیسم جنگی یک عقب نشینی بود - اما به منظور پیشرفت سریع ضرورت داشت. دیکتاتوری پرولتاریا قوی‌تر از همیشه بود. موقعیت‌های استراتژیک در کل ساختار اقتصادی در دست دیکتاتوری پرولتاریا حفظ شده بود؛ صنعت خصوصی و تجارت خصوصی تنها وسیله تحریکی برای صنعت و تجارت سوسیالیستی جهت بهبود در کمیت و کیفیت بود تا قادر شود با سرمایه‌داری ان کسب و کار (بیزنس)‌های خصوصی رقابت کنند. شورا (شوروی) با حفاظت از صنایع و تجارت خود در دادن اولویت به صنعت و تجارت خصوصی، سخت‌گیر نبود و پیش‌بینی کرده بود که اولی در نهایت بر دومی پیروز خواهد گشت.

لنین، که اعتقادی راسخ در توانایی‌های خلاق توده‌های زحمتکش داشت، نپ را معرفی کرد تا قدرت شوروی قادر به آغاز پیشرفت سریع اقتصادی بسوی سوسیالیسم گردد. اما تروتسکی چنین پیشرفتی را پیش‌بینی نکرد.

دهقانان در این جا بودند. تروتسکی، همان گونه که ما می‌دانیم، هرگز به دهقانان به عنوان یک نیروی انقلابی اعتقادی زیادی بزرگ نداشت. با معرفی نپ بنظر رسید که دوباره دهقانان ثروتمند و کولاک‌ها در روستا پدیدار گشته‌اند. این درست است، اما آن‌ها دیگر مانند قبل از انقلاب نبودند. آن‌ها از قدرت سیاسی محروم شده بودند، و به هیچ وجهی مانند برخی از کولاک‌های تحت نظام سرمایه‌داری ثروتمند نبودند. با این حال، این یک واقعیت بی تردید بود. طبق قانون مجاز به خرید زمین نبودند. اما بطور غیرقانونی، زمین و چند دهقان فقیر داشتند که ابزار و نیروی کار انسانی جهت کار بر روی زمین نداشتند، و اغلب اوقات، در مزارع خود کار می‌کردند. کولاک‌ها به استثمارگران روستا تبدیل شدند. برخی اوقات حتی در شوراهای محلی خزیدند، جایی که نفوذ سیاسی اعمال می‌کردند. دولت نهایت سعی خود را کرد که به دهقان فقیر کمک کند. او را از پرداخت مالیات آزاد ساخت؛ اعتبارات او را گسترش داد؛ برخی اوقات دام و ابزار و آلات به او عرضه کرد. به عبارت دیگر از درآمد دهقان ثروتمند سهم شیر را با مالیات گرفت. با این حال، هنوز در این جا - در روستا تقسیم طبقاتی وجود داشت.

سرمایه‌داری منتج از نپ در شهر؛ و کولاک‌ها در روستا! تروتسکی شانس خود را پیدا کرد. او با اعلام این که انقلاب در خطرست و عناصر سرمایه‌داری، عناصر سوسیالیستی را در اقتصاد شوروی از بین می‌برند به زینویف و کامنف پیوست. این که اپوزیسیون واقعاً وحشت‌زده شده بود یا برای اهداف سیاسی وانمود می‌کرد، بحث دیگریست. چیزی که اپوزیسیون تروتسکی انجام داد؛ یک حمله تبه‌کارانه و بی مرام را به رهبری حزب کمونیست هدایت نمود.

یکی از ویژگی‌های اپوزیسیون تروتسکی این بود که نمی‌خواست ببیند که اتحاد جماهیر شوروی توسعه کند، و وانمود می‌کرد که نیروهای اجتماعی را نمی‌بیند که از مرحله‌ای به مرحله دیگر عبور می‌کنند. در نپ نظمی را می‌دید که آمده است نه برای همیشه، بلکه چندین دهه باقی بماند. آن‌ها از مشکلات ذاتی در چنین سیاستی توطئه جدیدی طرح کردند. بلشویک‌ها طرحی قاطع و روشن داشتند که وضعیت را در یک زمان کوتاه بطور بنیادی تغییر دهند. اما یکی دیگر از ویژگی تروتسکیسم این بود که اظهارات بلشویک‌ها را که بر خلاف اعلامیه‌های عمومی آن‌ها بود، نادیده می‌گرفت.

چگونه حزب بلشویک و استالین آن تغییر را تجسم کردند؟ آن‌ها تصور کردند، و برای پیروزی سریع سوسیالیستی بخش اقتصاد ملی بر بخش سرمایه‌داری کار کردند. آن‌ها پیش‌بینی کردند که در آینده نزدیک کارخانه‌های سوسیالیستی شوروی به آن چنان حدی از پیشرفت می‌رسند که به آسانی با کارخانه‌های کشورهای سرمایه‌داری رقابت کرده و آن‌ها را از رده خارج سازند. آن‌ها پیش‌بینی کردند که خیلی زود تعاونی‌ها هنر تجارت را بخوبی یاد می‌گیرند و قادر خواهند گشت که تجارت خصوصی را بیرون بیاورند و مجبورشان کنند که به صفوف شاغلین درآیند. درست مانند دهقانان متوسط و فقیر، حزب و استالین کاملاً خوب می‌دانستند که هولدینگ (سرمایه و منابع) و کشاورزی خصوصی مراحلی موقتی هستند، و خیلی زود دهقانان به تعاونی ملحق می‌شوند، برای مثال، آن‌ها با کمک حزب و دولت، مزارع اشتراکی می‌سازند، که به معنای پایان کولاک‌ها و الغای طبقات در روستاست.

آن‌ها دیدند که برخی از کولاک‌ها ثروتمند می‌شوند. اما آن‌ها زیاد وحشت‌زده نشدند. آن‌ها می‌دانستند که کولاک‌ها به عنوان یک طبقه طول عمر طولانی نخواهند داشت. آن‌ها سیاستی داشتند که موظف بود تا دهقانان فقیر و میانه حال را «مجدداً سازماندهی» کند، آن‌ها را تشویق و تحریک کند و یاد دهند که چگونه کشاورزی سوسیالیستی را تحت رهبری پرولتاریا سازماندهی کنند - و آن‌ها این را می‌دانستند، که کولاک‌ها را از بین خواهند برد. آن‌ها با تمام امکانات ممکن تحت شرایط اقدام به فراهم ساختن تجهیزات لازم برای اشتراکی کردن کشاورزی کردند. این لوازم می‌بایست شامل ابزار بهتر، ماشین آلات کشاورزی، تخم/دانه‌های بهبود یافته، و کارشناسان کشاورزی برای راهنمایی دهقانان در بالا بردن دانش کشاورزی به سطح تولید سوسیالیستی می‌شد.

این طرحی بود که بخوبی کار کرد. سرچشمه این طرح از لنین بود. این طرحی بود که پیوسته و بخردانه توسط حزب بلشویک تحت رهبری استالین بکار گرفته شد. این تنها راه (برای پیروزی) بود. اما این انقلاب در زمینه کشاورزی تنها زمانی می‌توانست موفقیت‌آمیز باشد که ائتلافی بین کارگران و دهقانان وجود داشته باشد.

مبارزه با کولاک‌ها از طریق تحمیل مالیات سنگین بر درآمد، وجوگیری از نفوذ آن‌ها در شوراهای محلی بود. کمک به دهقان فقیر با دادن زمین، لوازم کشاورزی، وام و معافیت از پرداخت مالیات جبران می‌شد. جهت بهبود وضعیت اقتصادی می‌بایست با دهقانان متوسط دوست شد و آن‌ها را به وظایف پرولتاریا نزدیک‌تر ساخت، «استاندارد» زندگی مادی و فرهنگی دهقانان را بالا برد و گام‌های توده‌های دهقان را بر روی مسیری گذاشت که به سوسیالیسم منتهی می‌شود» (استالین). این طرح بخوبی توسط بلشویک‌ها در نظر گرفته شد. در برابر این طرح، دو تئوری دیگر از طرف راست‌گراها و «چپ‌گراها» توسعه داده شده بود: راست‌گراها طبیعت سرمایه‌داری کولاک‌ها را دست کم می‌گرفتند؛ و در کولاک‌ها دهقانان متوسط را می‌دیدند. «چپ‌گراها» (اپوزیسیون تروتسکی) در طبیعت خرده بورژوازی دهقانان متوسط غلو می‌کردند؛ و در دهقان متوسط یک کولاک می‌دیدند.

تروتسکی به ناگاه دهقانی را کشف کرد که تا اندازه زیادی شکل «کولاک‌ها» شده بود. حزب کمونیست علیه هردو گرایش مبارزه می‌کرد — بدین دلیل که می‌دانست مقصد کجاست.

«وظیفه اصلی ما ایجاد روابط صمیمی بین خودمان و توده‌های وسیع دهقانان است [استالین در ۹ ماه مه، ۱۹۲۵ در گزارش به مقامات حزب مسکو]. جهت بالابردن سطح استانداردهای فرهنگی و مادی زندگی دهقانان و پای نهادن این توده‌های دهقان به مسیری که به سوسیالیسم منتهی می‌شود، وظیفه ما این است که شانه به شانه دهقانان، تحت رهبری طبقه کارگر سوسیالیسم را بناء کنیم؛ برای این که تنها تحت یک چنین رهبری‌ست که ما می‌توانیم تضمین کنیم سازمان اقتصادی کشور را در مسیر سوسیالیسم به پیش می‌برد.» (جوزف استالین، لنینیسم، جلد ۱، ص. ۲۴۸-۲۴۷، گزارش ایراد شده در مه، ۱۹۲۵).

مسیر سوسیالیستی در روستا چه خصوصیتی داشت؟ استالین به این سؤال پاسخ داد:

«چگونه می‌توان دهقانان را به جریان کلی توسعه اقتصادی شوروی جذب کرد؟ با استفاده از تعاونی‌ها. با استفاده از وام تعاونی، تعاونی‌های کشاورزی، تعاونی‌های توزیعی، و تعاونی‌های تولیدی. این‌ها راه‌ها و ابزارهایی هستند که از طریق آن دهقانان آهسته اما مطمئن به ساختار کلی کنونی ساخت سوسیالیست جذب می‌شوند.» (همانجا، ص. ۲۴۹).

تعاونی‌های تولیدی نام دیگری است برای مزارع اشتراکی. چرا این مسیر باید به آرامی صورت پذیرد؟ برای این که کارخانه‌های سوسیالیستی و کارخانه‌های ماشین سازی باید به اندازه کافی ماشین آلات و ابزار تولید کنند که برای دهقانان انگیزه‌ای جهت سازماندهی در تعاونی‌ها ایجاد شود؛ بدین دلیل است که معادن شوروی باید به اندازه کافی زغال سنگ و سنگ آهن (سنگ فلزدار) برای تولید آهن و فولاد ارائه دهند که در ماشین آلات کشاورزی مورد استفاده قرار گیرند؛ برای این که کارگران باید آموزش ببینند تا قادر شوند تولید کنند — و انجام همه این‌ها چند سالی زمان می‌برد. همه این‌ها بیش از هفت سال طول نکشید — از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۹، از شروع نپ تا خیز بزرگ برای اشتراکی کردن. اما تروتسکیست‌ها در طول آن سال‌ها چه سر و صدایی برافراشتند! آن‌ها زیاد اذیت و آزار کردند؛ در اقتصاد ماشینی شوروی زیاد خراب‌کاری نمودند؛ و وحدت حزب کمونیست را که اولین شرط جهت اجرای برنامه ساخت اقتصاد سوسیالیستی بود، ضعیف نمودند!

اپوزیسیون تروتسکی به مدت سه سال، بین سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۷، در حالی‌که هنوز آن‌ها اعضای حزب بودند، با هزار و یک بهانه درباره رشد کولاک‌ها و رشد سرمایه‌داران نپ (مردان نپ) به سروصدا ادامه دادند. پیشنهادهای عملی آن‌ها نه با درک (درست) اقتصاد شوروی، بلکه با وحشت دیکته می‌شد. آن‌ها می‌گفتند: «دهقانان را باید به یکباره اشتراکی کرد، حتی اگر لازم باشد، از زور استفاده نمود» — که، اگر (این چنین) عمل می‌شد، دهقانان را علیه کارگران تحریک می‌کرد و انقلاب را نابود می‌ساخت. آن‌ها خواهان تسریع زمان صنعتی شدن کشور با صرف میلیاردها روبل سرمایه گذاری در صنعت بودند. این میلیاردها می‌بایست از افزایش قیمت کالاها گردآوری می‌شد — راه چاره‌ای که بجای کاهش مشکلات مردم، آن‌ها را افزایش می‌داد، و از آن جایی که با افزایش قیمت کالاها دهقانان فقیر و متوسط، مصرف کنندگان اصلی کالاهای صنعتی را زیرضرب می‌برد، و استانداردهای زندگی آن‌ها را کاهش می‌داد، تنها در خدمت تقویت موقعیت کولاک‌ها می‌شد. اپوزیسیون تروتسکی جهت تحمیل شکست (ائتلاف) بین پرولتاریا و طبقه متوسط دهقانان حداکثر تلاش خود را بکار گرفت.

در حالی که دشمنان شکست می‌خوردند، و آن‌ها هنوز هم در حزب بودند، نه از طریق انتقاد، بلکه از طریق خراب‌کاری با حزب دشمنی می‌کردند. بدون اغراق، از نظر آن‌ها، هیچ تحریف بی اندازه پست‌فطرتانه‌ای و هیچ نفوذ وحشیانه و بیش از حد حقیرآمیزی، بد نبود. آن‌ها ادبیاتی را منتشر کردند که مملو بود از محکومیت شرم آور هر چیزی که حزب انجام می‌داد.

آن‌ها دهمین سالگرد انقلاب اکتبر را با اعلامیه‌ای تبریک گفتند که حزب کمونیست حزب بورکرات‌ها، کولاک‌ها و سرمایه‌داران نپ خوانده شده بود. این تبلیغات همراه با تشکیل یک جناح زیرزمینی بود، که جزوات را منتشر و مخفیانه پخش می‌کرد. حزب می‌بایست به آن (رفتار و کردار ضد حزبی) پایان می‌داد. اپوزیسیون تروتسکی اخراج شد. اما این امر، تبلیغات (آن‌ها) را متوقف نداشت.

ما باید این مرحله از فعالیت‌های اپوزیسیون تروتسکی را بخوبی بازگو کنیم، برای این که کلید درک درست آن چه را که در زیر می‌آید، به دست می‌دهد. هر انسان معقول، به محض این که ببیند دغده‌هایش توجیه پذیر نیستند، اعتراف می‌کند که اشتباه کرده است. اما این در مورد تروتسکی صادق نیست. انسان فکر می‌کند که با تسریع صنعتی شدن اتحاد جماهیر شوروی، از بین رفتن تقریباً کل مردان نپ، اشتراکی کردن کشاورزی، و الغای کولاک‌ها به عنوان یک طبقه، می‌بایست تروتسکیست‌ها را راضی می‌کرد، چنانچه منظورشان همان چیزی بود که از پشت‌بام خانه‌ها فریاد می‌زدند. اما هرچقدر که زمین زیر پای اپوزیسیون تروتسکی لغزنده‌تر می‌شد، کینه‌توزتر می‌گشت. کینه توزی عناصر خرده بورژوازی بدین گونه است که پیروزی سوسیالیسم را می‌بینند، اما دوست ندارند تحت شرایطی که پرولتاریا قدرت را در دست دارد تبدیل به کارگرانی بشوند که یک زندگی صادقانه دارند.

تروتسکی در سراسر عمر خود یک خرابکار باقی‌ماند.

اگر دستاوردی در اتحاد جماهیر شوروی وجود دارد که حتی دشمنان مجبور به اذعان هستند، این موفقیت اقتصادی شگفت‌انگیز در هر دو، صنعت و کشاورزی است. حقایق گسترده‌ای آنقدر شناخته شده هستند که بار دیگر تقریباً لازم به ذکر آنها نیست. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از یک کشور عقب افتاده به یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی تبدیل شده بود. از کشوری که صاحب بیست میلیون دهقان منفرد بود در مقیاس بزرگ به یک کشور کشاورزی مدرن تبدیل شد. از کشوری که در وابستگی به کشورهای دیگر برای تجهیزات صنعتی پیشتاز بود، تبدیل به کشوری شد که توانست پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین تجهیزات صنعتی را برای خود تولید کند. از کشوری که بشدت بی‌سواد بود تبدیل به کشوری گشت که تقریباً هر کسی، بویژه نسل جوان‌تر، آموزش و پرورش دریافت کرده و تحصیل می‌کرد. کارخانه‌های شوروی در میان بهترین‌ها در جهان بودند. مهندسان و کارگران شوروی صاحب پیشرفته‌ترین فن آوری (در جهان) بودند. بازده صنعتی شوروی در پنج سال، رشد ۴۰۰ درصدی داشت. کشاورزی شوروی بر مشکلات اولیه غلبه یافت و با وفور مواد غذایی و مواد خام، پیشرفت قابل توجهی در جهت عرضه به کشور ارائه داد. کارخانه‌های شوروی با ساخت صدها و هزاران تراکتور و کامیون و دیگر ماشین آلات کشاورزی به نتیجه مطلوب رسیده بود.

موفقیت اتحاد جماهیر شوروی، بهبود استانداردهای زندگی توده‌ها، زندگی فرهنگی که مال خودشان است – تمام این‌ها تحسین میلیون‌ها زحمتکش سراسر جهان را برانگیخته و در مقابل خشم استثمارگران را افزایش داده است.

تروتسکی درکجا قرار گرفته بود؟ او درکنار زحمتکشان نبود. اودرهمراهی با استثمارگران زهرپراکنی می‌نمود و به استثمارگران کمک می‌کرد و مایه تسلی آن‌ها بود. بعلاوه، او مبتکر مبارزه علیه شوروی بود. اعلام می‌نمود که تمام این موفقیت‌ها وجود ندارند.

چه چیزی در ایده تروتسکی اشتباه بود؟ به این سادگی که «شما نمی‌توانید سوسیالیسم را در یک کشور بسازید». چرا؟ برای این که

«... رشد کلی اقتصاد، از یک طرف، و افزایش نیازهای جدید و عدم تناسب از طرف دیگر، همواره نیاز به ارتباط با اقتصاد جهانی را افزایش می‌دهد. برنامه «استقلال»، که یکی از مشخصه‌های خودکفایی اقتصاد شوروی است، بیشتر و بیشتر خصلت ارتجاعی و تخیلی خود را آشکار می‌سازد. حکومت استبدادی آرزوی هیتلر است و نه مارکس و لنین.» (لئون تروتسکی، اقتصاد شوروی در خطر، ص. ۱۷، ۱۹۳۳).

در تمام این سخنرانی دراز و شدیدالحن جمله‌ای وجود ندارد که معنایی داشته باشد. این نجیب زاده وانمود می‌کند که تفاوت بین اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیسم را «نمی‌بیند». در اقتصاد سرمایه‌داری، تضادها ذاتی هستند و نمی‌توان آنها را برطرف نمود. رشد تولید انبوه با کاهش دستمزدها همراه است، برای مثال، آن نوعی از «عدم تناسب» را بوجود می‌آورد که سرمایه‌داری قادر به حل آن نیست. در اقتصاد شوروی (این) متفاوت است. آن «عدم تناسب»هایی که تروتسکی از آن‌ها صحبت می‌کند، مانند عقب ماندن در تولید، برای مثال بگوئیم در زغال سنگ یا لاستیک، از اوضاع مصیبت بار بسیار دور است. آن‌ها مشکلات خاصی را بوجود آورد که براحته رفع شده‌اند. با رشد اقتصاد شوروی آن‌ها تمایل به کاهش بجای

افزایش دارند. زمانی که فراوانی فولاد وجود دارد مسئله بسیار مهمی نیست اگر یکی دو کارخانه عقب مانده است. زمانی که سامانه راه آهن بهبود یافته است، مسئله مهمی نیست اگر یکی دو ریل کمی دچار کمبود باشد. وقتی که کشاورزی بر مبنای علمی مدرن بنا شده، حتی زیاد مهم نیست که شرایط آب و هوایی مطلوب است یا نه. جناب تروتسکی، محصول امسال علی رغم خشک سالی وحشتناک بسیار زیاد بود. عدم تناسب و مشکلات همراه، در اقتصاد شوروی بجای این که افزایش یابند در حال کاهش است.

در ارتباط با برنامه استقلال – چرا این ارتجاعیست و چرا تخیلی؟ آیا این حقیقت ندارد که اقتصاد شوروی امروز از کشورهای دیگر در چیزی که پنج سال قبل بود کمتر وابسته است؟ آیا غول صنعتی شوروی در موقعیتی جهت عرضه به کشور با تجهیزات لازم نیست در حالی که پنج سال قبل کشور مجبور و وابسته به واردات بود؟ آیا مقدار زیاد و تنوع منابع طبیعی اتحاد جماهیر شوروی را به یک اقتصاد آزاد با توسعه مستقل از کشورهای سرمایه‌داری تضمین نکرده است؟ این چه تخیلیست که در واقع وجود دارد؟

و چرا ارتجاعیست؟ اگر توسعه اقتصادی ناشی از یک سیاست خاص است، که از نقطه نظر اقتصادی بتوانیم آن را «ارتجاعی» بخوانیم، بر فرض بر این که به تنهایی مرتبط با رهبران شوروی جهت تغییر سیاست است، اگر، بهر حال، توسعه اقتصادی متعاقب سیاست بلشویکی فوق العاده شتاب گرفت، و اگر از هر کشور سرمایه‌داری – حتی در زمانی که بالاترین رونق را داشت و خوابش را نمی‌توانست ببیند – فراتر رفت، پس ارتجاع کجاست؟

ما نیازی نداریم از تروتسکی یاد بگیریم که ایده‌آل اقتصاد سوسیالیستی استبدادی نیست و مبادلات بین‌المللی تنها باید در شرایط وجود نظام شورایی بین‌المللی چنین مبادله‌ای را بر مبنای علمی قرار دهد. این یکی از نظریه‌های اساسی مارکسیسم است. حکومت استبدادی ایده‌آل اتحاد جماهیر شوروی نیست. اتحاد جماهیر شوروی علاقه‌ای ندارد، و برای حکومت استبدادی کار نمی‌کند. اما با توجه به این حقیقت که اتحاد جماهیر شوروی توسط جهان سرمایه‌داری دشمن احاطه شده است، استقلال اقتصادی از بازار جهان سرمایه‌داری یک نیازست.

این ایده که توسعه اتحاد جماهیر شوروی خواستار افزایش «ارتباط با اقتصاد جهانی» ست اساساً اشتباه ست. سال‌هاست که این یکی از ایده‌های ساخت تروتسکی بوده است که اقتصاد شوروی بخشی از اقتصاد جهانی ست، که سرپا ایستاده است، اما و بعداً سقوط می‌کند. حقیقت چیست؟

اقتصاد شوروی از یک پیروزی به پیروزی دیگری می‌رسد؛ اقتصاد سرمایه‌داری در حال زوال، فروپاشی، و سقوط است. اقتصاد شوروی با دستاوردهای بی‌نظیری در نظامی که حتی استوارتر از دوران شوراهاست به پیش می‌رود. اقتصاد سرمایه‌داری قادر نیست بر بحران‌های خود غلبه نماید و کشورهای سرمایه‌داری به سوی سرنگونی کل نظام موجود به پیش می‌روند. حتی کورها هم می‌توانند این حقایق را ببینند.

از زمان ظهور تئوری تروتسکی مبنی بر در خطر بودن اقتصاد شوروی بیش از دو سال گذشته است. تروتسکی دو سال پیش گفت که آینده نزدیک صحت نظریه جدیدش را به ارمغان می‌آورد. در طول این دو سال، اقتصاد شوروی شکوفایی فوق‌العاده جدیدی را تجربه کرده است. اما زوزه تروتسکی حتی با صدای بلندتر علیه ساختار سوسیالیست پیروزمند همچنان ادامه دارد. ساختمان سوسیالیسم تقریباً تکمیل شده است – ولی تروتسکی همچنان هنوز تکرار می‌کند که «ساخت سوسیالیسم در یک کشور غیرممکن است».

اخیراً یک برچسب جدید به شمار «ضد و نقیض گویی»‌هایی که تروتسکی در ساخت سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی کشف کرده، اضافه شده است: تضاد بین تولید و مصرف. حتی دیگر یک تروتسکیست نمی‌تواند رشد عظیم اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی را انکار کند. حتی سرسخت‌ترین دشمن، باید با غم و اندوه خود اعتراف کند که اشتراکی کردن کشاورزی یک واقعیت است. اما واقعیت‌ها تروتسکیست‌ها را مرعوب نمی‌کند. حقایق را می‌توان بد تفسیر نمود. و حداقل سوء تعبیر توسط تروتسکی به این واقعیت داده شد که، علی‌رغم افزایش عظیم تولید کالاهای مصرفی و به رغم افزایش فوق‌العاده مصرف فردی کارگر و دهقان، کالاهای هنوز تا حد زیادی در میان توده‌ها ارزش زیادی دارند و همه تمایل بیشتری به مصرف دارند. تروتسکی این را «محرک جهت انباشت فردی» می‌داند، و از آن جایی که او شنیده است مارکس «نیز» درباره انباشت (انباشت ابتدایی سرمایه!) سخن گفته است، به این نتیجه بسیار عمیق رسیده که این «محرک برای انباشت فردی» ممکن است منجر به احیای سرمایه‌داری شود.

«تا زمانی که اکثریت قریب به اتفاق توده‌ها هنوز از نیاز واقعی خود چیزی نمی‌دانند، اشتیاق برای مالکیت شخصی و انباشت کالاهای یک طبیعت توده‌ای بخود می‌گیرد و منجر به تقابل مستمر با گرایشات جمعی زندگی اقتصادی می‌شود... اگر انباشت مجاز باشد که از حد خاصی فراتر رود، خود را به نباشت اولیه سرمایه تبدیل خواهد کرد، که می‌تواند به سرنگونی گُلخوزها و پس از آن‌ها به همان خوبی [ترکیبی از کارخانه‌های متعلق به دولت شوروی – تأکید از نویسنده] به سرنگونی تعاونی‌ها منجر گردد.» «الغای طبقات» در یک مضمون سوسیالیستی، به معنای تضمین همه اعضای جامعه به چنین شرایط زندگی

است که محرک انباشت فردی را بگشاید. ما هنوز از آن بسیار دور هستیم... این جامعه در حال گذار مملو از تناقضات است، که در حوزه مصرف، فوری و حیاتی‌ترین حوزه هر فردی، یک خوی با تنش شدید حمل می‌کند، و همیشه در حوزه تولید تهدید به هرج و مرج می‌شود... بطور بالقوه، با توجه به امکانات و خطرات نهفته در آن، این یک مبارزه طبقاتی است... که خارج از رقابت شدید بین منافع درگیر شده در حوزه مصرف، براساس اقتصاد هنوز هم عقب مانده و غیر هم‌آهنگ پدیدار می‌شود.» (لئون تروتسکی، ترور کیروف، فوریه، ۱۹۳۵، ص. ۱۰-۱۱).

تروتسکی هنوز خود را به عنوان قهرمان سوسیالیسم در لفافه پنهان می‌کند. از آن جایی که در سوسیالیسم اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی هنوز موقعیتی بوجود نیامده است که در آن هیچ انگیزه‌ای برای کسب کالاهای مصرفی نباشد، او صحنه را برای حمله باز می‌بیند. این واقعیت که توده‌های اتحاد جماهیر شوروی هنوز «مشتاق کالاها» هستند – که انگیزه‌ای برای تولید بیشتر و بهتر است – توسط تروتسکی به یک مبارزه طبقاتی جدید تبدیل شده است. او اشتیاق برای کسب کالا را – با یک شعبده بازی و گردش قلم – به اشتیاق جهت انباشت سرمایه تبدیل می‌کند. دهقان اشتراکی که مایل به دریافت چند متر بیشتر پارچه پنبه‌ای یا پشم برای خود و خانواده‌اش است، طبق نظر تروتسکی، در دراز مدت آن قدر زیاد پارچه یا پشم «انباشت» می‌کند که به یک سرمایه‌داری تبدیل می‌شود، کسی چه می‌داند، او ممکن است برمینای مالکیت خصوصی یک کارخانه پارچه بافی را باز کند. کارگر نساجی که دلوپس است که آرد گندم و کلم بیشتر دریافت کند ممکن است این محصولات را احتکار – آن‌ها را «انباشت» کند – در عین حال از مصرف خودداری نماید، و – آخر «تنش شدید در حوزه مصرف بوجود آورد»! – ممکن است خودش را تبدیل به مالک غله کند که قیمت‌ها را بالا ببرد و با دولت رقابت کند و باعث «هرج و مرج در حوزه تولید شود». یا کشاورز اشتراکی دیگری که مشتاقانه و بی صبرانه در انتظار دریافت دستگاه رادیو از شهر است، خودش از آن استفاده نکند، بلکه آن را به همسایه‌اش بفروشد و با پولش این چنین «انباشت» کند و به کسب و کار بپردازد و کم کم «مبارزه طبقاتی» را توسعه دهد و به تهدیدی برای گلخوزها و تعاونی‌ها تبدیل شود.

این مضحک است، اما برای همه مزخرفات تروتسکیستی نظامی وجود دارد. تروتسکی امیدوار است بدین جهت که کالاهای مصرفی هنوز برای تأمین همه نه تنها برای آسایش بلکه همچنین برای تجملات به اندازه کافی وجود ندارد، ممکن است که برخی از دهقانان از مزارع اشتراکی فریب بخورند و امیدهای خودشان را به کولاک‌ها بسپارند – ممکن است که هنوز کسانی در مزارع اشتراکی پیدا شوند که در ظاهر اعضای وفادارند – ولی، با کمک تروتسکیست‌ها، باعث اختلال در تولید کشاورزی اشتراکی گردند.

افسوس برای تروتسکی! توده‌های مزارع اشتراکی درس خودشان را در سال ۱۹۳۲ یاد گرفتند، زمانی که به دلیل بی‌تجربگی برخی از آن‌ها در شمال قفقاز و اکراین به فشار کولاک‌ها تسلیم شدند. آن‌ها اکنون می‌دانند که امیدهایشان بیشتر و بهتر در تولید اشتراکی نهفته است. ممکن است عضو خاصی از مزارع اشتراکی تلاش کند که بخشی از سهم خود را از محصول مشترک «برای روزهای بارانی» احتکار بکند، اما این از او یک کولاک نمی‌سازد، و با رشد امنیت و فراوانی در روستا حتی این عمل بزودی کنار گذاشته می‌شود. درست مانند کارگران شهر، آن‌ها هرگز «انباشت» نمی‌کنند، آن‌ها هیچ چیزی را احتکار نمی‌کنند، آن‌ها با همه وجود و مشتاقانه تمام آن چیزی را که کسب می‌کنند خرج می‌کنند، بدین دلیل که آن‌ها نمی‌ترسند که کارشان را از دست بدهند و انتظار دارند، که حتی دستمزدهای بالاتری و بیشتری بگیرند و استاندارد زندگی بهتری داشته باشند. در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در حوزه مصرف خطر مجدد مبارزه طبقاتی وجود ندارد.

جهت اطمینان، یک تضاد در این حوزه وجود دارد: و آن بین واقعیت‌ها و آرزوهای تروتسکی، بین یک انقلابی سابق و ضد انقلاب کنونی است. تروتسکی دوست دارد که انباشت سرمایه را در جایی ببیند که میل به تولید و مصرف وجود دارد و جایی که توده‌ها از تجارب روزانه خودشان یاد گرفته‌اند که هر چه بیشتر تولید کنند بیشتر مصرف می‌کنند. تروتسکی می‌داند که توده‌ها درباره تضاد بین تولید انبوه و بازار در حال زوال کشورهای سرمایه‌داری شنیده‌اند، اما او عجله کرد و عبارات مشابه خود را در مورد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بکار گرفت، با این امید که ناآگاهان را فریب دهد تا باور کنند که بحران سرمایه‌داری – فقر زیاد – و کمبود نسبی کالاها در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی – جایی که دستگاه‌های تولیدی ابتدا باید ساخته می‌شد و جایی که افزایش تولید بسرعت در حال حذف کمبودهاست – یکی و مانند همان چیزی است که در کشورهای سرمایه‌داری غربی است.

تروتسکی به عنوان یک ضد انقلابی متقلب چهره واقعی خودش را در هیچ جایی بیشتر تا این اندازه در این جعلیات آشکار نکرده بود.

تروتسکی چه می‌خواست؟ آیا او هیچ طرحی داشت؟ آیا تروتسکی برنامه‌ای داشت؟ چندی پیش او طرح پیشنهادی عمیقی داده بود مبنی بر این که میزان سرعت صنعتی و اشتراکی شدن اتحاد شوروی گند شده است. که همه آن زیر نام کمونیسم «چپ»،

و کمونیسم «واقعی» بود. عبارات انقلابی و طرح‌های پیشنهادی ارتجاعی. حال که بنیان اتحاد جماهیر شوروی مستحکم ساخته شده بود، زمانی که کارگران و دهقانان با انبوه کالاهای مصرفی بسیار بیشتری تأمین شده بودند، زمانی که دانش و تجربه آن‌ها هزاران بار افزایش یافته بود، و با سهولت، بازده کارخانه و مزارع را افزایش می‌دادند – تروتسکی چه پیشنهادی می‌توانست بکند؟ آیا او برنامه‌ای برای آن روز داشت؟

جهت پاسخ به این سؤالات به عبث در میان نوشته‌های بی‌شمار تروتسکی و نوکران سیاسی و اجتماعی او نگردید.

در واقع تروتسکیست‌ها پیشنهاد برای برنامه‌ای نداشتند. آن‌ها قصد داشتند که افکار کارگران کشورهای سرمایه‌داری را که باندازه کافی با ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آشنایی نداشتند، مغشوش سازند. هدف آن‌ها دل‌سرد کردن کارگران کشورهای سرمایه‌داری، از جمله کارگران آمریکا، در انتخاب راه بلشویکی جهت خروج از بحران سرمایه‌داری بود. تروتسکیست‌ها تلاش می‌کردند تا در مورد بزرگ‌ترین دستاورد پرولتاریای جهان – تنها انقلاب سوسیالیستی پیروزمند و بزرگ دوران کنونی، بدبینی ایجاد کنند. آن‌ها قصد داشتند تا توده‌ها را از نظر ایدئولوژیک جهت جنگ علیه اتحاد جماهیر شوروی آماده سازند. آن‌ها کاملاً در جهت خدمت به منافع جهان سرمایه‌داری بودند.

از نسخه مضحک «انقلاب مداوم» تروتسکیستی – تا تئوری عدم امکان ساخت سوسیالیسم در یک کشور؛ از تئوری عدم امکان ساخت سوسیالیسم در یک کشور – تا حملات ضد انقلابی بر هر چیزی که در اتحاد جماهیر شوروی انجام شده بود؛ از حملات لفظی بر سنگر کمونیسم – تا کمک عملی و آسایش به دشمن طبقاتی. آیا کسی تعجب می‌کند که پیروان منطقی افراطی تروتسکی و زینوویف به اسلحه متوسل شوند؟

دشمنی کور تروتسکیسم با حزب کمونیست (بلشویک) و الگوی لنینیستی

«ما در گروهی متحد، در امتداد مسیری سخت و خطرناک، دست یکدیگر را محکم گرفته و گام برمی‌داریم. دشمن از همه طرف ما را محاصره کرده است، و تقریباً تحت آتش دائم آن‌ها قرار داریم. ما دادوطلبانه، بویژه با هدف جنگ با دشمن به هم پیوسته‌ایم و نه عقب‌نشینی به مُرداب مجاور، که ساکنانش، درست از همان ابتدا، ما را سرکوفت زده‌اند که با انتخاب مسیر مبارزه بجای مسیر سازش خودمان را در یک گروه منحصر بفرد منزوی کرده‌ایم. و اکنون چندین نفر در میان گروه ما شروع به داد و فریاد کرده اند – که بگذارید ما به مُرداب برویم! و زمانی که ما آن‌ها را خوار بکنیم، مقابله به مثل کرده و می‌گویند: شما چقدر محافظه کارید! آیا خجالت نمی‌کشید که پیشنهاد ما مبنی بر انتخاب مسیر بهتر را رد می‌کنید!

آه بله، آقایان! شما آزادید، که نه تنها ما را دعوت کنید، بلکه هر جایی بروید که خودتان مایلید، حتی به مُرداب. درواقع، ما فکر می‌کنیم که مُرداب برای شما مکان مناسبی‌ست، و ما آماده‌ایم که هرگونه کمکی به شما ارائه دهیم تا به آن جا برسید. اما تنها دست از سر ما بردارید، به ما نچسبید، و کلمه بزرگ “آزادی” را لکه دار نکنید؛ برای این که ما نیز “آزادیم” به هر جایی برویم که دوست داریم، و نه تنها علیه مُرداب بجنگیم، بلکه علیه آن‌هایی که بسوی مُرداب می‌روند.» (وی.ای. لنین، پرپود ایسکرا، نسخه انگلیسی، جلد دوم، ص ۹۷).

در این کلمات زیبا که در سال ۱۹۰۲ نوشته شده، لنین معنای انضباط پرولتاریای انقلابی را برای حزب بلشویکی توصیف می‌کند. حزب اتحاد داوطلبانه از افرادی‌ست که موافق پیروی از همین تکلیف و مبارزه با همین دشمن هستند. آن‌ها باید در صفوف خود نظم را رعایت کنند تا به بهترین وجهی مؤثر واقع گردند. آن‌ها اختلاف نظرات را تحمل خواهند کرد، اما بر اتحاد عمل تأکید می‌کنند. افرادی که با تصمیمات حزب مخالفند آزادند که بروند، اما در حالی که فرد عضوی از ماست، نمی‌تواند مسیر مخالفی با راه حزب دنبال کند. تازمانی که حزب خرد جمعی خود را تشکیل نداده است، آزادی عقیده موجودست. اما هر زمان که این (خرد جمعی) اتفاق بیفتد، پس از آن عقاید مخالف به حزب بدین دلیل که مخرب خواهد بود، نباید گسترش یابد. هرچه وحدت و انسجام حزب در میان اعضای حزب بیشتر باشد، به همان نسبت شانس موفقیت بیشترست.

اکنون بسیار واضح‌ست که این انضباط حزبی نیازی به تأکید ویژه ندارد. نه چندان، نه با تروتسکی بهر حال. تروتسکی از اولین روزهای حرفه‌ای خود، تنفر خاصی نسبت به تشکیلات حزب بلشویک، و انضباط بلشویکی، نسبت به وحدت فکر و

عمل بلشویکی پرورش داد. از این بابت، تروتسکی چهارده سال با لنین مخالفت کرد. از این بابت، تروتسکی برای دوازده سال با استالین مخالفت ورزید، و از این بابت، تروتسکی با کمونیسم بین‌الملل مخالف کرد.

این پس از کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه بود، که انشعاب بزرگ بین بلشویسم و منشویسم را شکل داد. بلشویک‌ها از رهبری لنین حمایت کرده و اطاعت نمودند که از طریق تصمیم‌گیری یک حزب بلشویکی واقعی را تشکیل داده که هر عضو زیر نظر تشکیلات باشد و بر اساس یک برنامه مرکزی کار کند. منشویک‌ها، مطابق با ماهیت اصلاح طلبی (رفرمیستی) خود، حامی تشکیلاتی گل و گشاد و بی قاعده بودند که در واقع هرکسی آزاد باشد هرکاری که می‌خواهد، بکند. تروتسکی با منشویک‌ها رفت. او در جزوهای که در پایان سال ۱۹۰۳ منتشر کرد، درباره این کنگره نوشت:

«مرده‌ها وصیت خودشان را به زنده‌ها دیکته می‌کنند. ما باید سود بدهی‌های گذشته را بپردازیم – و تاریخ، با بی‌رحمی یک رُباخوار، از اندام (ارگانیزم) زنده حزب گوشت می‌طلبد. لعنتی! ما باید بپردازیم... البته منظور ما این نیست که بدین وسیله مسئولیت شخصی رفیق لنین در کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه را انکار کنیم. این مرد، با انرژی و استعدادی که در طبیعت اوست، برای در هم و برهم زدن حزب نقش مخربی بازی کرد.» (ل. تروتسکی، دومین کنگره حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه، گزارش نماینده سبیری، ص ۱۱).

ما در این جا خلاصه می‌کنیم. تروتسکی به تصمیم تشکیل یک حزب بلشویکی واقعی که بخوبی سازماندهی شود ناسزا می‌گوید. از نظر او لنین اخلال‌گر حزب است، بدین دلیل که او بر نوعی از تشکیلات حزبی اصرار داشت که در آن خرده بورژوازی‌ها، ارازل و اوباش، روشنفکران فردگرا با برنامه‌های خیالی و تاکتیک‌های خود رأی، جایگاهی نداشته باشند. تروتسکی مخالف سانترالیسم بود. او تصور می‌کرد که سانترالیسم کاملاً یک «معنای رسمی» دارد. تروتسکی به ویژه علیه بیانیه لنین خشمگین بود که می‌گفت پرولتاریا بیشتر متمایل به نظم و انضباط است تا روشنفکرانی که افکار و رفتار فردگرای آنارشیستی دارند.

تروتسکی در جزوه دیگری که در همان زمان نوشته بود، گفت:

«زمانی که شما آن دروغ‌های عوام‌فریب گستاخ زشت [لنین] را می‌خوانید چه احساس خشم و غیظی دارید! پرولتاریا، همان پرولتاریایی که شما تنها دیروز گفتید بطور طبیعی بسوی اتحادیه‌گرایی کشیده می‌شود، امروز فراخوانده می‌شود که درس انضباط سیاسی بدهد! و به چه کسی؟ به همان روشنفکرانی که، طبق طرح دیروز، باصطلاح نقش آوردن آگاهی طبقاتی، و آگاهی سیاسی را به میان پرولتاریا بازی می‌کردند! دیروز پرولتاریا هنوز در گرد و غبار چهار دست و پا می‌رفت، اما امروز به مقام بی سابقه‌ای ارتقاء یافته است! دیروز روشنفکر حامل آگاهی سوسیالیستی بود، اما امروز با انضباط کارخانه‌ای علیه او فراخوان داده می‌شود! و این مارکسیسم است! و این تفکر سوسیال دمکراتیک است! براستی، بدبین‌تر از برخوردی که توسط لنین به بهترین میراث ایدئولوژیک پرولتاریا انجام گرفته است، وجود ندارد!» (ل. تروتسکی، وظایف سیاسی ما، ۱۹۰۴، ص ۷۵).

تروتسکی نمی‌توانست پایه‌های واقعی رویکرد مارکسی را نسبت به پرولتاریا و روشنفکر درک کند. این یکی از ایده‌های بنیادین مارکسیستی است که پرولتاریا بدون حزب کمونیست به پیروی از اصول و روش‌های اتحادیه اصناف محض کشانده می‌شود. حزب کمونیست پیش‌آهنگ طبقه کارگر، بهترین عناصرش، شجاع‌ترین و باهوش‌ترین بخش آن‌ست. در این جا دانش آن بخش از روشنفکرانی که خود را با طبقه کارگر شناسانده‌اند، از اهمیت زیادی برخوردار است. این نوع روشنفکران به شکل‌گیری ایده طبقه کارگر کمک می‌کنند. در حالی که در این ایده‌ای که پیش‌آهنگ طبقه کارگر حامل تئوری انقلابی و عمل انقلابی است تضادی وجود ندارد، روشنفکران انقلابی نیز در این پیش‌آهنگ نقش مهمی بازی می‌کنند. و این تقریباً واضح‌ست که پرولتاریا بیشتر به انضباط تمایل دارد، و معنای نظم و انضباط را بهتر از خرده بورژوازی روشنفکری درک می‌کند، که ممکن است با جنبش کارگری همبستگی داشته باشد، اما خودش را با طبقه کارگر مشخص نکند.

توجه کنید که تروتسکی درباره آموزش انضباط سیاسی پرولتاریا به روشنفکران با چه تحقیری حرف می‌زند. این تصادفی نیست. تروتسکی از روشنفکران خرده بورژوازی حمایت می‌کند. بارها و بارها تروتسکی تأکید کرده است که ممکن است دانش‌جویان و دیگر روشنفکران برای انقلاب مهم‌تر از انقلابیون حرفه‌ای باشند – آن‌هایی که خودشان را بطور کامل در راه پیش‌برد انقلاب فدا کرده‌اند، همان‌گونه که لنین تجسم می‌کرد. همچنین توجه کنید به نفرت تروتسکی از لنین.

«اتفاقی نیست بلکه یک نشانه عمیق این حقیقت است که رهبر جناح ارتجاعی حزب ما [تأکید از نویسنده – ام. جی. اُ] رفیق لنین، که از روش‌های تاکتیکی کاریکاتور ژاکوبینیسم دفاع می‌کند، از لحاظ روانی مجبور شد یک چنین تعریفی از سوسیال دمکراسی بدهد که نشان‌گر هیچ چیزی نیست مگر یک تلاش تئوریک جهت از بین بردن طبیعت کارگری حزب ما. بله، یک

تلاش تئوریک که کم خطرناکتر از ایده‌های سیاسی برنشتاین [راست‌گراترین جناح رهبری رویونیست سوسیال دمکراسی – ام.جی. ا] نیست.» (تروتسکی – همان‌جا، ص. ۹۸).

لنین، رهبر جناح ارتجاعی سوسیال دمکراتیک حزب! این کلمات می‌بایست با آهن داغ بر روی پیشانی تروتسکی حک می‌شد.

تروتسکی به مدت سی سال پس از آن بلشویک‌ها را جناح ارتجاعی، بوروکرات‌ها، دیکتاتورهای پرولتاریا، و منشعبین خوانده است. تروتسکی در سال ۱۹۰۴، اعلام کرد که لنین آماده می‌شود تا با «توجیه فلسفی در حزب انشعاب کند و با انجام آن توطئه، باقی‌ماندگان ارتش خود را حفظ و تحکیم کند».

این است فرمول کلاسیک تروتسکی درباره بلشویک‌ها که تا به امروز به آن چسبیده است.

«رژیم پادگانی نمی‌تواند رژیم حزب ما باشد، درست به همان‌گونه‌ای که کارخانه نمی‌تواند مانند آن باشد. این شیوه‌ها وضعیتی را بوجود می‌آورد که تشکیلات حزب جای‌گزین حزب، کمیته مرکزی جای‌گزین تشکیلات حزب، و در نهایت «دیکتاتور» جای‌گزین کمیته مرکزی شود... کمیته‌ها همه را «رهبری» می‌کنند، در حالی که «مردم سکوت می‌کنند».

این است آن شکلی که تروتسکی از تشکیلات حزب بلشویک برداشت می‌کند.

سال‌ها گذشت. تروتسکی به حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بُرده شد و تحت نظارت و اوامر لنین کار کرد، و به پُست‌های بالا ارتقاء داده شد. او در عمل حزب کمونیست را دید که در یک انقلاب پیروزمند، پرولتاریا را در بیش از یک ششم سطح کره زمین رهبری کرد. او همین حزب را دید که در جنگ داخلی به مدت تقریباً سه سال در عظیم‌ترین جنگ‌های تاریخی جنگید. او مشاهده کرد که حزب کمونیست دست در دست و با رهبری توده‌های دهقانی کار کرده و بدین‌گونه، ضامن پیروزی انقلاب شده است. او آغاز دوره بازسازی را دیده است، زمانی که پرولتاریا از یک کشور تقریباً ویران شده، به ایجاد یک ساختار صنعتی جدید آغاز نمود تا پایه‌های سوسیالیسم را برپا کند. او مشاهده کرده است که چگونه پیروزی امکان پذیر گشت – ابتکارات از پائین، جریان‌ات انرژی خلاق که با دیکتاتوری پرولتاریا باز شد و توسط حزب کمونیست از طریق برنامه ریزی شده هدایت گردید.

حزب همواره توسط استاد بزرگ، لنین که بخش عمده‌ای از قدرت عظیم خود را به مسئله ساخت حزب اختصاص داده بود، رهبری شد. حزب در سال ۱۹۲۳-۲۴ درست در ابتدای تغییر مسیر خود در امتداد خطوط بازسازی اقتصادی بود، به سوی وظایف جدید می‌رفت، و در حال تغییر روان‌شناسی خود از دوران جنگ به زمان صلح نسبی بود. وظایف زمان صلح اغلب از تکالیف زمان جنگ مشکل‌تر بودند. تنظیم دوباره، از نظر شخصی و سازمانی، بدون اصطکاک انجام نمی‌گرفت. مدیریت امور صنعتی همواره مؤثر و کارا نبود. سازمان داخلی حزب نمی‌توانست همیشه بدون اشکال کار کند. حزب رشد کرده بود. این یک حزب پرولتری بود که اولین دیکتاتوری پرولتاریا را در جهان رهبری می‌کرد. نقص در تشکیلات، ناهم‌آهنگی در عمل‌کرد اجتناب ناپذیر بود.

آیا حزب جهت شناخت این نقص‌ها دارای دمکراسی درونی، انتقاد از خود کافی، انعطاف پذیری و شجاعت کافی بود و اقدامات لازم را جهت رفع آن‌ها بکار گرفت؟

ما نمی‌توانیم در این جا تاریخ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را یاد بدهیم. لازم است که سیزدهم کنفرانس حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها) را ذکر کنیم، که در ژانویه سال ۱۹۲۴ برگزار شد. این کنفرانس موقعیت داخلی حزب را بطور کامل مورد بحث قرار داد. از نکات ضعف انتقاد کرد. بشدت و شجاعانه به چنین چیزهایی، از جمله اختلافات در وضعیت مادی اعضای حزب؛ ارتباطات اعضای حزب با عناصر بورژوازی و نفوذ ایدئولوژیک دومی؛ بخش‌گرایی که باید از تخصص لازم تمیز داده شود، که تمایل دارد ارتباط بین کمونیست‌های درگیر در شاخه‌های مختلف کار را تضعیف نماید؛ خطر از دست دادن چشم انداز ساخت سوسیالیسم به عنوان یک کُل و انقلاب جهانی؛ خطر نپ (سیاست اقتصادی جدید) – فساد بخشی از کارگران که در نزدیک‌ترین ارتباط با محیط بورژوایی قرار می‌گیرند؛ بوروکراتیزه شدن دستگاه‌های حزبی در این جا و آن‌جا و مخاطره جدایی از توده‌ها که ناشی از آن است، اشاره نمود.

این کنفرانس بررسی جامعی از شرایط را ارائه داد. آیا این هشداردهنده بود؟ هیچ دلیلی برای هشدار وجود نداشت. کمبودها موجودیت حزب کمونیست را به خطر نمی‌انداخت. اعضای حزب کمونیست هشیار بودند. ایدئولوژی حزب درست، و منابع حیاتی‌اش خستگی‌ناپذیر بود. این منابع توده‌های پرولتاریای اتحاد جماهیر شوروی بودند. از نظر این توده‌ها، کنفرانس حزب

را راهنمایی نمود. کنفرانس اعلام کرد که «اعتماد توده‌های پرولتاریا به حزب افزایش یافته است». کنفرانس بیان داشت که «وظیفه اساسی» حزب «جذب اعضای جدیدی از کارگران در تمام امور حزبی‌ست».

«این وظیفه تشکیلات حزب است که دقیقاً توجه ویژه‌ای به این دسته از کارگران اختصاص دهد، و هر کاری که لازم است انجام دهد تا آن‌ها را از کار مولد جدا نسازد، به آن‌ها کمک کند تا سطح دانش فرهنگی آنان را بالا ببرد، و به هر طریق ممکن مشارکت واقعی آن‌ها را در تمام امور حزب آسان‌تر سازد. کار افزایش هسته پرولتری حزب باید در چند ماه آینده یکی از مهم‌ترین تکالیف تمام سازمان‌های حزبی باشد». (قطعه‌نامه سیزدهمین کنفرانس حزب کمونیست روسیه [بلشویک]).

تروتسکی در این کنفرانس حضور داشت. او این شانس را داشت که انتقادات و راه حل‌های خود را ارائه دهد، ولی او با این قطعنامه‌ای که به اتفاق آرا به تصویب رسید، هیچ مخالفتی ابراز نکرد. اما با این همه، وی مقاله‌ای با عنوان دوره جدید منتشر کرد که بدون استثناء حمله شدید رسانه‌ای علیه حزب بلشویک، و علیه رهبران آزموده قدیمی‌اش بود. سر و صدای تروتسکی - علیه «فساد» بود. در این مقاله او تظاهر نمود که قهرمان اعضای جوان‌ترست، در حالی که علیه آنانی بود که قبل از انقلاب زیرزمینی بودند. او بیانیه‌ای غیرمعمول صادر نمود مبنی بر این که دانشجویان «فشارسنگ» انقلاب‌اند (و نه کارگران یا کارگران کمونیست)! و به شیوه قدیمی خود اظهار داشت که «حزب در دو طبقه زندگی می‌کند: در طبقه بالایی تصمیم می‌گیرد، و در طبقه پائین تنها درباره این تصمیم یاد می‌گیرد» (ص. ۹). او درباره «خودخواهی بوروکراتیک و نادیده گرفتن روحیه‌ها، افکار و الزامات حزب» صحبت کرد (ص. ۹). او تا آن جایی پیش رفت که از «فساد اپورتونیستی» اعضای قدیمی حزب صحبت نمود (ص. ۱۱). او دوباره، مانند بیست سال پیش هراسان شده بود، که «دستگاه»، کمیته مرکزی، جایگزین حزب شود.

آیا تروتسکی برنامه‌ای متفاوت از آن چه که در کنفرانس بود پیش روی خود داشت؟ آیا او می‌توانست برنامه‌ای ارائه دهد؟ تروتسکی برنامه‌ای از خود نداشت بجز یک نکته که می‌بایست اندکی جزئی بر روی آن بحث می‌شد. تروتسکی خواستار «آزادی فراکسیون» (جناح بندی) در درون حزب کمونیست بود. در واقع آن چیزی که او خواهانش بود، آزادی انشعاب حزب در شماری از زیرمجموعه‌های حزب بود که با یکدیگر بجنگند و هر کدام نظم و انضباط را بر اعضای خودش بکار گیرند. تروتسکی هرگز رؤیای پارلمان در کشورهای سرمایه‌داری را رها نکرد.

تروتسکی بدون این که به زبان آورد، خواهان آن چنان حزب منشعب شده‌ای بود که نتواند انقلاب را رهبری کند.

لنین هنوز زنده بود که تروتسکی مخالفت خود را آغاز نمود، و حمله اش را علیه لنینیسم در آن زمان براه انداخت. او از حزب کمونیستی صحبت می‌کرد که «لنینیسم را از شیوه‌ای، کاربردی که نیازمند ابتکار، تفکر انتقادی، شجاعت ایدئولوژیک است، به اصولی کورکورانه تغییر شکل دهد که تنها یک بار و برای همیشه انتخاب شده و مستلزم معرفی است».

این وضعیت در حزب نبود که «دوره جدید» تروتسکی را دیکته کرد. این نقض دستگاه حزب نبود. این نفوذ خرده بورژوازی خارج از حزب بود، این خصومت تروتسکی با بلشویک‌ها بود که بیانگر گلی دیدگاه او بود. این ضدانقلاب بود. اگر تروتسکی واقعاً نگران انقلاب بود، انتقادات خود را درست پس از وفات لنین متوقف می‌کرد، زمانی که در طول چند هفته، دویست و پنجاه هزار کارگر از کارخانه‌ها و شرکت‌ها به حزب کمونیست پیوستند تا همان‌گونه که می‌گفتند، رهبری لنین را با رهبری جمعی کارگران جایگزین سازند. تروتسکی متوقف نشد. او حملاتش را بیشتر کرد. او در درون حزب جناحی تشکیل داد، که از طریق تبلیغات این جناح، تروتسکی وحدت و قدرت قابل توجه حزب را تضعیف می‌کرد.

سیزدهمین کنفرانس حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، مخالفت تروتسکی را «نه تنها کناره گیری مستقیم از لنینیسم، بلکه همچنین بوضوح به عنوان روند پسروی به سوی خرده بورژوازی توصیف نمود».

سال‌ها گذشت. حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی از یک پیروزی به پیروزی دیگری رسید. وظایف حزب افزایش یافت و مسئولیت‌های عظیمی بعهدہ گرفت. تجهیزات تئوریک آن عمیق‌تر و گسترده تر گشت. وحدتش قوی‌تر شد که این خود ناشی از یکپارچگی حزب بود. آن «فاجعه‌ای» که تروتسکی در سال ۱۹۲۴ پیش‌بینی می‌کرد، بوقوع نپیوست. آن اتهام حزب مردان نپ (سرمایه‌داران) و کولاک‌ها ناپدید گشت و با تحولات متعاقب، مضحک شناخته شد. ولی هنوز تروتسکی همان رفتار را نسبت به حزب بلشویکی اتحاد جماهیر شوروی حفظ کرده بود، که در سال‌های ۱۹۰۴، ۱۹۱۴ و در ۱۹۲۴ داشت. فقط بجای لنین او این بار استالین را هدف حمله خود قرار داده بود.

تروتسکی حملات خود را بر تشکیلات حزب بلشویک تا حوزه بین‌المللی به پیش بُرد. سانترالیسم، مانند گذشته، آن‌گونه با درک منشویکی او منجر کننده بود که در آن تخریب حزب را می‌دید. کمونیسم بین‌الملل، و احزاب کمونیستی که بخش‌های ملی آن را تشکیل میدادند، متعاقب تشکیلات بلشویکی خود به همان‌گونه‌ای نزد تروتسکی نفرت انگیز بود که حزب بلشویک

تحت لنین بود. تروتسکی همان ناسزاگویی را علیه کمونیسم بین‌الملل بکار گرفت که قبل از انقلاب روسیه به عادت وی جهت حمله به حزب بلشویک تبدیل گشته بود. و همواره او ظاهراً آن را به نام «دمکراسی درون حزبی» و «آزادی انتقاد» بکار می‌برد، که هیچ‌کسی در کمونیسم بین‌الملل آن را انکار نمی‌نمود.

مارکس در یکی از کتاب‌های خود از هگل، فیلسوف آلمانی نقل می‌کند که گفته بود تمام حقایق و شخصیت‌های بزرگ در تاریخ جهان، دوبار ظهور می‌کنند. مارکس می‌گوید که هگل فراموش کرد اضافه نماید که این‌ها بار اول به شکل تراژدی و بار دوم به صورت طنز پدیدار می‌شوند. یاوه سرایی‌های تروتسکی علیه شیوه تشکیلات بلشویکی هرگز یک رویداد تاریخی جهانی نبوده است. اما اگر حملات اولیه تروتسکی جنبه تراژدی داشته باشد و دومی جنبه کمدی، پس دفعات سوم و چهارم و صدم او چه می‌تواند باشد؟ شما خواهید گفت که اگر برای ماهیت ضد انقلابی آن‌ها نبود، عجیب و غریب و مضحک‌اند.

آن چه که در زیر می‌آید توضیحی است که چرا تروتسکی در نوشته‌های خود روش تشکیلات بلشویکی را اشتباه دانسته است:

«بلشویسم [او می‌گوید] همواره خودش را با یک تدوین دقیق تاریخی در اشکال سازمانی مشخص کرده است، اما نه براساس طرح‌های آشکار [انگلیسی از مترجم است، نه ما- تأکید نویسنده]. بلشویک‌ها ساختار تشکیلاتی خودشان را بطور رادیکال در گذار از یک مرحله به مرحله دیگر تغییر داده‌اند. اکنون، برعکس، یک و همان اصل «تشکیلات انقلابی» برای حزب قدرتمند دیکتاتوری پرولتاریا بکار برده می‌شود، که برای حزب کمونیست آلمان نشانگر یک عامل مشترک سیاسی جدی‌ست، همچنین برای حزب جوان (کمونیست) چین، که تازه به حلقه مبارزات انقلابی کشیده شده، و در نهایت، برای حزب (کمونیست) آمریکا، که واقعاً تأسیس شده، اما یک دایره تبلیغاتی کوچک است.» (لئون تروتسکی، استراتژی انقلاب جهانی، ۱۹۳۰، ص. ۷۵-۷۴).

در تمام این «تئوری» ذره‌ای حقیقت وجود ندارد. تروتسکی می‌خواهد بقبولاند که او برای اشکال سازمانی مناسب مبارزه می‌کند، در حالی که درواقع، او علیه اصول اساسی تشکیلات بلشویکی مبارزه می‌کند. تروتسکی علیه کل ماهیت آن تشکیلات بلشویکی است که شامل حزبی منسجم، و یک خط مشی حزبی، سیاستی واحد، و یک رهبری‌ست، که اشکال سازمان‌ها و شیوه‌های کار را مطابق با تغییر شرایط عوض می‌کند. تروتسکی براحته فراموش می‌کند که همواره مخالف این تشکیلات بلشویکی بوده که اکنون تظاهر به ستایش می‌کند. تروتسکی همواره به عنوان یک خرده بورژوازی فردگرا، وارث «فرمانروای نظام فئودالی» (همان‌گونه که لنین او را نامیده) باقی مانده است، که متنفّر از تشکیلات پرولتری‌ست.

اصل تشکیلات بلشویکی چیست؟ سانترال دمکراتیک است.

«سانترال دمکراتیک تشکیلات حزب کمونیست باید تلفیقی واقعی، ادغامی از سانترالیسم و دمکراسی پرولتری باشد. این ترکیب تنها بر مبنای فعالیت مشترک مداوم، و مبارزه مشترک مداوم تمام تشکیلات حزب بعنوان یک گُل بدست می‌آید. سانترالیسم (مرکزگرایی) در یک حزب کمونیست به معنای تمرکز رسمی مکانیکی نیست، اما تمرکز اقدام کمونیستی، یعنی، ایجاد یک رهبری‌ست که قوی باشد، دارای قدرت برجسته و انعطاف پذیرست... تنها دشمنان کمونیسم می‌توانند ادعا کنند که حزب کمونیست، به علت رهبری مبارزات طبقاتی پرولتاریا و تمرکز این رهبری، در پی تسلط بر پرولتاریای انقلابی‌ست. این یک دروغ ست.» (تزارهای سومین کنگره کمونیسم بین‌الملل، ۱۹۲۱).

سانترالیسم دمکراتیک دارای حداکثر انعطاف پذیری، حداکثر وحدت، و حداکثر قدرت مؤثرست. اصول تشکیلاتی بلشویسم عقاید مذهبی کهنه نیستند، بلکه نیرویی زنده و شاداب‌اند.

«حزب انقلابی مارکسیستی در اصل، نه در صدد تحقیق یک شکل کاملاً صحیح تشکیلات حزبی‌ست که برای همه مراحل روند انقلابی مناسب باشد، و نه برای چنین شیوه‌هایی کاملاً درست از کار خود است. برعکس، شکل تشکیلات و روش‌های کار کاملاً توسط مختصات یک شرایط تاریخی مشخص و با وظایفی که مستقیماً از این شرایط پدیدار می‌گردد، تعیین می‌شود» (تحلیل مشخص از شرایط مشخص- م). (قطعه‌نامه کنگره دهم، حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ۱۹۲۱).

این‌ها اصول راهنمای تشکیلات بلشویکی در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و در احزاب کمونیستی کشورهای سرمایه‌داری‌ست. احزاب از نظر قدرت، تجربه و وظایف مشخصی که با آن‌ها روبرو می‌شوند، متفاوتند، اما آن‌ها در هدف و در اصول تشکیلاتی خود متحد هستند. بلشویک‌ها در همه جا بر وحدت کامل ایدئولوژیک، که به معنای توافق تمام اعضای حزب در اصول و تاکتیک‌های اساسی است، اصرار دارند. احزاب بلشویکی در تمام مراحل توسعه انضباط دقیق را که نه مکانیکی، بلکه، بر مبنای درک هر عضو از آن چه که باید انجام شود و چرایی آن حفظ می‌کنند. اصول بلشویکی ثابت کرده‌اند که برای تشکیلات پرولتری پیشرفته‌ترین کشورها و همچنین برای کشورهای نسبتاً عقب افتاده، مفید و بی‌خطرند.

این‌ها ضرورتاً اصول آرایش جنگی هستند، بدین‌جهت که حیات حزب کمونیست هرگز آسوده خاطر نیست، حتی در زمان‌های سکوت نسبی که مبارزه طبقاتی را رهبری می‌کند، همواره، به نحوی از انحاء، دارای عناصر جنگ داخلی‌ست. هسته‌های کارگاه‌ها و شعبه‌های حزبی – این پایه‌های تشکیلات بلشویکی – هر دو قیل، در طول، و پس از انقلاب، ابزارهای پیشروی پرولتاریا هستند. آن‌ها بزرگترین اتحاد عمل و سازگارترین شرایط را ارائه می‌دهند. اگر تروتسکی نمی‌تواند درک کند که چرا این پایه‌های تشکیلات انقلابی برای هر دو اتحاد جماهیر شوروی و آلمان، همچنین برای حزب (کمونیست) چین مناسب هستند، این دیگر مشکل اوست. اما این از واقعیت نمی‌کاهد که آن‌ها منحصراً تحت تمام شرایط موفق بوده‌اند. اگر تروتسکی به حزب کمونیست آمریکا اشاره می‌کند، تنها خودش را زیر سؤال می‌برد. زیرا که کمونیسم بین‌الملل تمایل نداشت اجازه دهد که حزب کمونیست آمریکا به عنوان یک «دایره تبلیغاتی کوچک» باشد و حزب روی هسته کارگاهی و جناح‌های درحال توسعه اصرار ورزد. یک دایره تبلیغاتی به دستگاه‌های بلشویکی نیاز ندارند. بلکه حزبی که عمل کند، یک حزب بلشویکی که توده‌ها را در مبارزه طبقاتی رهبری کند، باید دارای دستگاه‌هایی باشد که ریشه در توده‌ها داشته باشند و این که بتواند آن‌ها را با حسن نیت و با نزدیک‌ترین ارتباط در مبارزه برای نیازهای خود به حرکت درآورد. هسته‌های کارگاهی و جناح حزبی تشکیلات کنسرو شده نیستند که دور خود دیوار کشیده و از کارگران دیگران جدا شده باشند. آن‌ها باید سرزنده مانند برق در هر کارخانه، معدن و تشکیلات کارگری باشند، که از حقوق اساسی کارگران دفاع نمایند، خط مقدم هر مبارزه‌ای را اشغال کنند و در نتیجه به رهبر توده‌ها تبدیل شوند.

این واضح است که اگر چنین تشکیلاتی بخوبی سازماندهی و تربیت نشده باشد، نمی‌تواند قادر به انجام وظیفه خود گردد.

تروتسکی می‌گوید که: «لنین بطور خستگی ناپذیری علیه سانترالیسم افراطی هشدار داد». البته، که لنین علیه (آن) سانترالیسم رسمی هشدار داد که تلفیقی از سانترالیسم و دمکراسی پرولتری نبود. البته که لنین علیه سانترالیسم مکانیکی هشدار داد و حامی ارتباطی زنده بین رهبری حزب و صفوف اعضای حزب از یک سو، و بین حزب و توده‌های گسترده پرولتری خارج از حزب از سوی دیگر بود. اما به عنوان نظم و انضباط، این آن چیزی‌ست که لنین منطبق با شرایط کمینترن نوشت:

«حزب کمونیست در دوران کنونی جنگ شدید داخلی، تنها زمانی قادر خواهد بود وظیفه خود را تحقق بخشد که با سانترالیزترین وجه ممکن سازماندهی شود، تنها هنگامی که بتوان در حزب انضباطی آهین با رویکرد انضباط نظامی غالب کرد و زمانی که مرکزیت حزب بتواند یک سازمان معتبر قدرتمند با قدرت اجرایی گسترده باشد که از اعتماد گسترده عموم اعضای حزب برخوردار گشته باشد.» (وی. آی. لنین، مجموعه آثار، چاپ روسی، جلد ۲۵، ص. ۲۸۳-۲۸۲).

این در مورد انضباط حزب گفته شده بود، جایی‌که هنوز قدرت توسط پرولتار قبضه نشده بود. در مورد حزبی، مانند حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیسی، که رهبری دیکتاتوری پرولتاریا را بر عهده داشت، لنین گفت:

«کسی که انضباط آهین حزب پرولتری (بوژه دوران دیکتاتوری‌اش) را با حداقل‌ترین درجه تضعیف نماید، در واقع به بورژوازی علیه پرولتاریا کمک می‌کند.» (وی. آی. لنین، مجموعه آثار، نسخه روسی، جلد ۲۵، ص. ۱۹۰).

تروتسکی علیه پرولتاریا به بورژوازی کمک نمود.

در مورد جناح‌ها. تروتسکی در دفاع خود از «آزادی گروه بندی» در درون حزب کمونیست، درواقع از منافع نیروهای دشمن علیه منافع مبارزات طبقاتی پرولتاریا دفاع نمود. تروتسکی بزرگترین فرقه گرا بود. تروتسکی هرگز به عنوان عضو وفادار یک سازمان توده‌ای کار نکرد. تروتسکی همواره جهت سازماندهی یک محفل دنباله رو، تحسین‌کنندگان را در اطراف خودش گرد می‌آورد. تروتسکی با لنین، استالین و کمونیسم بین‌الملل مبارزه کرد. تروتسکی در سال ۱۹۲۰ جناحی را سازماندهی کرد – اما این جناح درهم شکسته شد. زمانی که لنین هنوز در سال ۱۹۲۲ زنده بود، تروتسکی جناحی را سازماندهی کرد. او این جناح را سال‌ها حفظ نمود، اگرچه آشکارا وجود آن را بارها انکار کرد (زمانی که تروتسکی با حزب بلشویک مقابله به مثل می‌کند، حرف مفت او چه ارزشی دارد!). تروتسکی آشکارا تصمیمات پانزدهمین کنفرانس حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که جناح بندی را ممنوع کرده بود، پذیرفت (اکتبر، ۱۹۲۶) – ولی بلافاصله تعهد خود را نقض کرد.

تروتسکی در استراتژی انقلاب جهانی خود نوشت: «بدون گروه‌بندی‌های ایدئولوژیک موقت، حیات ایدئولوژیک حزب غیرقابل تصور است.» «حیات حزب بدون آزادی واقعی، آزادی بحث و آزادی جمعی- و نیز آزادی گروهی در آن- توسعه مسیر آن‌ها، احزاب [کمونیسم بین‌الملل] هرگز به یک قدرت انقلابی تبدیل نخواهند شد» (ص. ۷۵).

چرا این گروه‌بندی‌ها ضروری هستند؟ بر فرض که حزب درباره مسئله بهترین شیوه‌های کار در اتحادیه‌های کارگری بحث و جدل کند. بر فرض که اکثریت توافق کند که کمونیست‌ها باید در اتحادیه‌های کارگری کار کنند، و آن‌ها را ارتقاء دهند که به سازمان‌هایی میلیتانت تبدیل شوند. بر فرض که اقلیت بگوید که کارگران انقلابی باید اتحادیه‌های رفرمیست (اصلاح‌طلب) را ترک کنند و اتحادیه‌های کارگری انقلابی جداگانه خودشان را تشکیل دهند. تازمانی که تصمیم گرفته نشده که درباره این سئوالات بحث شود، هر عضوی از حزب حق و وظیفه دارد زمانی که روی این مسائل بحث شد، اظهار نظر کند. این است آزادی بحث. برای این منظور گروه بندی لازم نیست. اما بر فرض که اکثریت حزب به نفع کار در درون اتحادیه‌های اصلاح‌طلب تصمیم گرفته باشد، تحت چنین شرایطی، اقلیت باید از تحریک/اژیناسیون بنفع خط خودش خودداری کند. اما تروتسکی پیشنهاد می‌کند که باید به این اقلیت اجازه داده شود که به عنوان یک گروه، آزادی «توسعه گروهی» از «خط» خودش داده شود. این چه «خطی» ست؟ یک مبارزه آشکارا علیه اکثریت حزب است.

«آزادی گروه بندی» یا هیچ معنایی ندارد، که کاملاً بیهوده و خارج از منطق است، و یا به معنای آزادی تشکیل یک حزب در درون حزب است. آن نوع آزادی که تروتسکی تمام عمر برای خودش قائل شده است.

این نوع «آزادی» حزب را تضعیف نموده، آن را تخریب می‌کند، حالت محاصره در حزب ایجاد کرده و روحیه نیروهای انقلابی را تضعیف می‌نماید. زمانی که این اتفاق بیفتد، رفیق استالین می‌گوید، حزب «با خطر تبدیل شدن به بازیچه دست عناصر بورژوازی» مواجه می‌گردد.

تروتسکی خودش را «لنینیست – بلشویک واقعی» می‌خواند، اما او هر چه بیشتر یاوه سرایی می‌کرد، خودش را به عنوان دشمن اصولی که لنین حمایت نمود و برایشان جنگید، عیان‌تر می‌ساخت. مقاله او در مجله ارتجاعی لیبرتی (آزادی)، به تاریخ ۲۳ مارس، ۱۹۳۵، با عنوان «اگر آمریکا باید کمونیستی گردد»، کاملاً روشن است که تروتسکی با بورژوازی آمریکا صحبت می‌کند، اما البته در تفکرش کارگران را در نظر دارد. تروتسکی سعی می‌کند که خوانندگان را متقاعد سازد که انقلاب در آمریکا یک بازی بچگانه است. او اعلام نمود که صرف‌نظر از این واقعیت که بورژوازی آمریکا بسیار سازمان‌یافته، تعلیم یافته و مجهزتر از بورژوازی روسیه است، «انقلاب کمونیستی آمریکا در مقایسه با انقلاب بلشویکی در روسیه بی‌اهمیت است». آموزش آشکار نظریه تروتسکی برای کارگران این است که نیازی به سازماندهی یک حزب کمونیست قوی با پایه توده‌ای وسیع نیست. تروتسکی اعلام نمود که «جنگ داخلی ... با عده انگشت شماری از افراد در بالا جنگیده نمی‌شود – پنج یا ده درصد که صاحب ثه دهم ثروت آمریکا هستند»، «نفوذ آن پنج یا ده درصد طبقه متوسط در شهرها و کشاورزان ثروتمند را نادیده بگیرید (بسیار مهم‌ست فردی که سوسیالیسم در یک کشور را غیرممکن می‌داند بدین دلیل که چنانچه تمام طبقات استثمارشونده قدرت را بدست گیرند علیه پرولتاریا می‌شوند، اکنون نظر خودش را معکوس می‌کند و می‌گوید هر زمان که دولت سرمایه‌داری شکست بخورد همه طرفدار سوسیالیسم می‌شوند – تروتسکی هر چیزی می‌گوید تا کارگران را فریب بدهد). تروتسکی می‌گوید: «هرکسی زیر این گروه [پنج یا ده درصدی] اکنون از لحاظ اقتصادی آماده کمونیسم است». ظاهراً، با چنین شمار زیاد کمونیست‌های حاضر و آماده، نیازی نیست که صفوف یک حزب واقعی پرولتری در ایالات متحده را جعل کرد.

«بدون اجبار!» – این شعار تروتسکی برای آمریکا، یا برای شوروی‌های آمریکا ارائه شده است. در کشوری که خشونت در هر مرحله از طبقه حاکم در ارتباط با کارگران نقش بسته است، تروتسکی آرزو دارد که کارگران را – با سبک حقیقی روحانی نورمن توماس تحت تأثیر قرار دهد – که «شوروی‌های آمریکا نیاز ندارند به اقدامات شدیدی متوسل شوند که شرایط اغلب بر روس‌ها تحمیل کرده بود». تروتسکی تلاش کرد تا با یک تیر دو نشان بزند (با یک سنگ دو پرنده را بزند): از یک سو او می‌خواهد به کارگران روسیه نشان دهد که در استفاده از نیرو و خشونت «بسیار» علیه ضدانقلاب بورژوازی و اربابان و ماکان زمین‌دار اشتباه کرده‌اند، و از سوی دیگر تلاش می‌کند تا به کارگران آمریکایی «بیاد بدهد» که انقلاب آن‌ها یک ضیافت همکاری دوستانه از جانب طبقات مالک است و رویکرد لنینیستی به انقلاب و روش لنینیستی سازماندهی و مبارزه در این بخش از اقیانوس کاربرد ندارد. بیهوده نیست که تروتسکی پدر تئوری لویستونیتی «استثنایایی» آمریکایی‌ست.

لازم است اشاره شود، که چرا تروتسکی هیچ دلیلی نمی‌بیند به استثنای سران بزرگترین تراست‌ها، بقیه طبقات مالک را با انقلاب شورایی مضطرب کند. او پیشنهاد می‌کند که آن‌ها بر مبنای مالکیت خصوصی و خصوصی سازی حتی پس از انقلاب همچنان کسب و کار (بیزنس) کنند. تروتسکی می‌گوید، که دولت باید به آن‌ها جیره مواد اولیه، اعتبارات، و سهمیه سفارشات بدهد تا زمانی که این کسب و کارها «بتدریج و بدون اجبار در نظام کسب و کار سوسیالیستی جذب شوند». تروتسکی زمانی علیه سیاست اقتصادی نو (نپ)، در اتحاد جماهیر شوروی، کشوری که در آن نپ از ضروریات سیاسی و اقتصادی بود، جار و جنجال براه انداخت، اما اکنون در آمریکا، از یک ساختار گسترده نیمه سرمایه‌داری برای دوره پس از انقلاب حمایت می‌کند، کشوری که برای آن هیچ نیازی نیست، زیرا آمریکا از نظر اقتصادی برای سوسیالیسم آماده است. تروتسکی حامی هر چیزی است که افکار کارگران را مغشوش کند – تا و از جمله رفرمیسم رهبران ارشد گارد حزب سوسیالیست در آمریکا (چرا بیزنس‌ها را از مالکانشان به قیمت اوراق قرضه دولتی نخرند، همان‌گونه که توسط برخی از سوسیالیست‌ها پیشنهاد شد؟ این حتی «بدون اجبار» تر خواهد بود).

با این حال، التماس تروتسکی برای دموکراسی بورژوایی در شوروی آمریکا شیواترین سخنوری است. تروتسکی بعنوان آستان بوس درگاه معبد نظم سیاسی سرمایه‌داری – چهره عربان سیاسی خود را کاملاً بر ملا کرد.

تروتسکی شوروی آمریکا را نه به عنوان دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه به عنوان اختلاط شرکت احزاب و گروه‌هایی تجسم می‌کند که با یکدیگر در ستیزند. «با ما [منظور روسیه]»، تروتسکی در مقاله مجله لیبرتی خود می‌گوید، «شوراها بدلیل انحصار سیاسی یک حزب، بوروکراتیک شده‌اند.» چنین چیزی هرگز نباید در آمریکا اتفاق بیفتد. نه تنها باید گروه‌ها و گروهک‌ها در درون حزب کمونیست باشند – مضاف بر این؛ خود حزب نباید «امتیاز سیاسی» داشته باشد. باید چندین حزب با حقوق برابر وجود داشته باشند، یعنی، هیچ امتیاز خاصی برای هیچ‌کسی وجود نداشته باشد. پس این احزاب نماینده چه کسانی هستند؟ اگر حزب کمونیست نماینده کارگران است، پس آشکارا احزاب دیگر باید نماینده کشاورزان ثروتمند، کشاورزان فقیر، بورژوازی متوسط، خرده بورژوازی، و شاید روشنفکران باشند. این احزاب چگونه عمل می‌کنند؟ طبیعتاً، با مبارزه. تروتسکی می‌گوید، «مبارزه گسترده بین منافع، گروه‌ها، و عقاید نه تنها امکان پذیر – بلکه اجتناب ناپذیر است.» عالی‌ست. یک شوروی که بسیار زیاد شبیه یک مجلس (پارلمان) بورژوای است. چندین حزب در آن پارلمان که حقوق برابر داشته باشند. هر حزب با دیگر احزاب مبارزه می‌کند. چندین حزب ائتلافی می‌سازند که رقیب مشترک خطرناک را شکست دهند. چرا ائتلافی از احزاب دیگر علیه حزب کارگران نباشد؟ از نظر تروتسکی، این حزب دومی، باید به شماری از گروه‌ها و جناح‌های قانونی با پلاتفرم (برنامه)‌های جداگانه خود انشعاب کرده باشند. مردم حق انتخاب احزاب، گروه‌ها و برنامه‌هایشان را دارند. برای هر حزبی هیچ انضباط خاصی ضروری نیست؛ هیچ وحدت یکپارچه‌ای برای حزب کمونیست لازم نیست. (صفت مشخصه این طرح تروتسکی در مقاله آزادی «لیبرتی» او این است که به هیچ وجه حرفی از حزب کمونیست ذکر نشود.) اکثریت آرا در دفتر قانونگذاری تصمیم می‌گیرند که از کدام سیاست پیروی کنند. در میان مسائل عمده‌ای که باید با آن‌ها نیز مبارزه شود، «تغییر و تحولات در مزارع» است، دگرگونی از کشاورزی سرمایه‌داری به کشاورزی سوسیالیستی. در صورتی که اکثریتی از آرا علیه اشتراکی کردن (کُلکتیویزاسیون) وجود داشته باشد، از این پس به «اراده مردم» بستگی دارد. هر حزب و گروهی مطبوعات خودش را خواهد داشت، «شوروی آمریکا مانند بوروکراسی روسیه شوروی از انحصار بر مطبوعات تقلید نمی‌کند.» هر گروه و حزب «در هر انتخاب شورایی بر مبنای گُرسی‌های کسب شده نسبت به اخذ رأی» سهم خود را از مطبوعات خواهند داشت، و «همین اصل جهت استفاده از سالن‌های جلسات، اختصاص وقت در رادیو و تلویزیون و غیره بکارگرفته می‌شود.

اساس تصویر خیالی تروتسکی، درکی از نوعی شوروی است که در آن تجارت و سرمایه‌داری خصوصی رشد کرده و سازمان دولتی از پارلمان‌های سرمایه‌داری تقلید کرده باشد. فرض بر این است که ضد انقلاب وجود ندارد، به نمایندگی از بورژوازی هیچ تلاشی جهت سرنگونی نظام جدید نیست، و برای کارگران جهت دفاع از انقلاب علیه حملات داخل و خارج از کشور هیچ نیازی نیست، بنابراین ضرورتی ندارد که در یک تشکیلات سیاسی مبارز قوی، با انضباط تقریباً شدید نظامی و با اراده و عمل یکپارچه سازماندهی شود که امکانات سریع و مؤثر را به خطر بیندازد. چیزی که تروتسکی به تصویر می‌کشد، یک پرولتر سازماندهی شده نیست که برای تشکیل و جذب دیگر طبقات ستمدیده پیشین به متحدان خود تلاش کند، در حالی که ضد انقلاب را سرکوب می‌کند و طبقات را از بین می‌برد، بلکه یک توده ناهمگون از بشریت مجزاست، که وفادار به احزاب گوناگون و انشعاب شدگان حزبی است که از «منافع، گروه‌ها و عقاید» آن‌ها دفاع می‌کنند. تحت این شرایط چگونه می‌توان به اتحاد رسید، سر تروتسکی باقی می‌ماند. اما بهر جهت او زیاد نگران وحدت نیست برای این که شعار او، «بدون اجبار!» است.

خرده بورژوازی، از یک دولت پرولتری قوی می‌ترسد، از یک حزب پرولتری قوی می‌ترسد، و مایل نیست ببیند که پرولتاریا قدرت انقلابی اعمال کند — این جاست که طبیعت طبقاتی خود را روشن‌تر از آن چه که تا کنون عمل کرده، نشان می‌دهد.

چیزی که تروتسکی به عنوان شوروی آمریکا به تصویر می‌کشد، با آن نوع دیکتاتوری پرولتاریایی که لنین آموزش داد و بکار گرفت، هیچ ارتباطی ندارد.

«دیکتاتوری پرولتاریا ستیزم‌گرت‌ترین، حادث‌ترین، بی‌رحم‌ترین مبارزه طبقاتی جدید علیه دشمن قوی‌تر، بورژوازیست، که مقاومت او پس از آن که سرنگون شده ده برابر گشته است. دیکتاتوری پرولتاریا یک مبارزه سرسخت، خونین و بدون خونریزی، خشونت‌آمیز و صلح‌جویانه، نظامی و اقتصادی، آموزشی (تعلیم و تربیتی) و اداری، علیه قدرت‌ها و آداب و رسوم جامعه قدیم است.» (وی.ای. لنین، مجموعه آثار، چاپ روسی، جلد ۲۵، ص. ۱۹۰-۱۷۳).

دلیل «انتقادات» و «هشدارهای» تروتسکی بسیار ساده است. هر آن چه که در ایده‌های پارلمانی بورژوازی تروتسکی ننگ‌زد، او آن را به عنوان «بوروکراسی» محکوم می‌کند. هر آن چه که معرف واقعی دیکتاتوری پرولتاریا، و وحدت انقلابی واقعی پرولتاریا باشد، خرده بورژوازی موجود در تروتسکی از آن به عنوان «خرابکاری در انقلاب» بدگویی می‌کند. بنابر نظر تروتسکی، یک حزب واقعی بلشویکی که در امتداد خطوط لنینیستی شکل بگیرد، به «جناح استالینیست» تعلق دارد.

کمیته آنگلو – روس

دیدگاه تروتسکیستی نسبت به مشکلات انقلاب جهانی، ناشی از رشد اشتباه اساسی تروتسکی درباره عدم امکان ایجاد سوسیالیسم در یک کشورست.

ما از بین مسائل بی‌شمار موجود، موارد زیر را برای نمونه انتخاب می‌کنیم:

مورد کمیته همبستگی انگلیس و روسیه؛

مورد انقلاب چین؛

مورد دوره سوم؛

مورد سوسیال فاشیسم؛ و

مورد موقعیت آلمان.

اوج عظمت تمام این سیاست‌های تروتسکیستی در شکل ساختار جدید حیرت آور انترناسیونالیسم چهارم دیده می‌شود.

کمیته همبستگی انگلیس و روسیه به منظور ترویج اقدام مشترک کارگران علیه امپریالیسم، علیه جنگ، و برای اتحاد جهانی اتحادیه‌های کارگری، در سال ۱۹۲۶ سازماندهی شد. کمیته همبستگی انگلیس و روسیه شامل نمایندگان اتحادیه‌های کارگری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و اتحادیه‌های کارگری بریتانیا بود. کمیته انگلیس و روسیه جهت درک بهتر کارگران بریتانیا و جهان از موقعیت و اهداف کارگران شوروی، به منظور کمک به انقلابی کردن کارگران بریتانیایی در مبارزات خود علیه امپریالیسم و برای افزایش نفوذ شوراها در میان کشورهای سرمایه‌داری تأسیس شد.

چرا رهبران اتحادیه‌های کارگری بریتانیا با تشکیل چنین کمیته‌ای موافقت کردند؟ بدین جهت که کارگران در بریتانیای کبیر و کشورهای دیگر رادیکالیزه شده بودند؛ بدین دلیل که نفوذ انقلاب بلشویکی در میان کارگران همه کشورها رشد کرده بود؛ برای این که اتحادیه‌های کارگری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی کارگران کشورهای دیگر را جهت شرکت در قدرت دولتی جمهوری کارگران تحت تأثیر قرار داده بود، و از این نظر که کمونیست‌ها در همه جا از ضرورت اتحاد توده‌های کارگری در عرصه اقتصادی حمایت می‌کردند.

چرا رهبران اتحادیه‌های کارگری شوروی در وارد شدن به چنین کمیته‌ای موافقت نمودند؟ آن‌ها حتی شخصیت رهبران «چپ» گرای اتحادیه‌های کارگری بریتانیا را کاملاً خوب می‌شناختند: پورسل، کوک و دیگران. اما آن‌ها در این کمیته آغاز تماس با گسترده‌ترین توده‌های اروپا را می‌دیدند. این کمیته پژواک صدای بلشویسم در محدوده وسیع‌تر در میان کارگران انگلیس و دیگر کشورها بود. از همه مهم‌تر، آن‌ها آن را سلاحی برای دفاع از اتحاد جماهیر شوروی برای زمانی می‌دیدند

که امپریالیست‌ها طرح‌های خود را جهت حمله به شوراهای کامل کرده باشند. سنت کمیته‌های اقدام پرولتری علیه مداخلات بریتانیا در اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۰ هنوز تازه بود.

از طریق کمیته همبستگی انگلیس و روسیه، مسئله جبهه متحد مبارزه علیه سرمایه‌داری و جنگ به توده‌های گسترده زحمتکشان کشورهای سرمایه‌داری ارائه شده بود. نمایندگان کارگران غیرحزبی در اتحاد جماهیر شوروی یک اتفاق معمولی بود. پورسل و رفقایش اجازه داشتند که به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سفر کنند و پذیرایی دوستانه‌ای از آن‌ها می‌شد. در مقابل، نمایندگان اتحاد جماهیر شوروی این فرصت را داشتند که در حضور توده‌های وسیع کارگران بریتانیایی باشند و دیدگاه‌های انقلابی خود را ارائه دهند.

اپوزسیون «مخالفت می‌کرد».

در جزوه‌ای که توسط نظریه پرداز تروتسکیسم در آمریکا نوشته شده، مکس شاتمن، ادعا کرده است که کمیته همبستگی انگلیس و روسیه «یک بلوک سیاسی بین اصلاح‌طلبان انگلیس و بوروکراسی حزب روسیه است» (ده سال، ص. ۳۹). درواقع این کمیته یک بلوک نبود؛ حتی یک ائتلاف هم نبود؛ این کمیته‌ای جهت تبلیغ همبستگی اتحادیه‌های کارگری بود. این برای اتحاد جماهیر شوروی کمیته‌ای بود که در موقعیت مناسب وقتی که زمانش برسد، رهبران «چپ» را افشاء کند. پس از شکست اعتصاب عمومی بریتانیای کبیر در ماه مه ۱۹۲۶ این اتفاق افتاد. آن موقع رهبران بریتانیایی کمیته انگلیس و روسیه به راست چرخیدند؛ آن‌ها نزد کارگران شروع به پنهان کردن وابستگی خود در کمیته همبستگی کردند؛ در واقع آن‌ها تلاش نمودند تا از تعهدات موافقت شده جهت ورود به این کمیته طفره بروند. چرخش مذکور به اتحادیه‌های کارگری اتحاد جماهیر شوروی این امکان را داد که در برابر کارگران بریتانیایی ظاهر شوند و نقش خیانت‌کارانه رهبران «چپ» اتحادیه را افشاء کنند. و این درست در لحظه‌ای بود که تروتسکیست‌ها سروصدای زیادی براه انداخته بودند و خواهان انشعاب در این کمیته شده بودند.

پیرو مذکور تروتسکی در آمریکا، یک تئوری اختراع نمود. وی بر «این درک غلط» تأکید نمود که رهبرانی مانند پورسل، کوک، هیکس، سولیز و سیتزن می‌توانند به «سازماندهندگان انقلابی طبقه کارگر جهان علیه جنگ امپریالیستی و برای دفاع از جمهوری شوروی» تبدیل گردند.

آه از این نظریه پرداز ژرف اندیش! آه از این متخصص فنون نفوذ! کمونیست‌ها باید تا سال ۱۹۳۳ منتظر می‌ماندند تا این دانش را تمام و کمال یاد بگیرند که رهبران رفرمیست (اصلاح‌طلب)، رهبران رفرمیست باقی می‌مانند. آقای شاتمن بر راحتی فراموش می‌کند زمانی که جبهه متحد ساخته شد، رهبر رفرمیست مجبورست به آن بپیوندد، این رهبر نیست بلکه این توده‌های تحت نفوذ او هستند که برنده دفاع از اتحاد جماهیر شوروی و دیگر وظایف انقلابی‌اند.

آقای شاتمن حمله همه جانبه مرگبار خود را با این گفته ثابت می‌کند: او در کمیته انگلیس و روسیه دست «استالینیست‌ها» را می‌بیند که دیوانه‌وار بدنبال «ضد دخالت‌گران» و کسانی هستند که تلاش می‌کنند «تا احزاب کمونیست را به پاسداران مرزی شوروی تبدیل سازند». (همانجا، ص. ۳۹).

آقای شاتمن نمی‌خواهد که احزاب کمونیست پاسداران مرزی اتحاد جماهیر شوروی بشوند. چرا او بخواهد وقتی که تروتسکیست‌ها فکر نمی‌کنند که می‌توان سوسیالیسم را در اتحاد جماهیر شوروی ساخت؟ او این را کاملاً به صراحت می‌گوید: «درک استالینیستی از نقش و طبیعت کمیته انگلیس و روسیه مستقیماً از تئوری سوسیالیسم در یک کشور سرچشمه می‌گیرد. براین اساس، روسیه می‌تواند اقتصاد سوسیالیستی منزوی شده ملی خود را بسازد، اگر بتواند تنها مداخله نظامی خارجی را دفع کند». از نظر تروتسکیست‌ها نباید این طور باشد. بنابراین، برای آن‌ها اصلی‌ترین وظیفه پرولتاریای بین‌المللی دفع مداخلات نظامی خارجی نیست.

در ارتباط با کمیته انگلیس و روسیه، یک چیز دیگر باید ذکر شود. درست زمانی که وضعیت سخت تر شد، هنگامی که خیانت به اعتصاب عمومی بریتانیا موانع بیشتری در راه رویکرد شوروی به کارگران بریتانیایی ایجاد کرد، زمانی که ضرورت داشت تا صبر بیشتر و تاکتیک‌های منعطف‌تری در رابطه با این کارگران بکار گرفته شود، اپوزسیون از حل این مشکلات شانه خالی کرد. خرده بورژوازی در ماهیت واقعی خود به وحشت (پانیک) افتاد. تجلی این پانیک تقاضا برای پایان دادن به اعتصاب بود. از نظر خرده بورژوازی این یک خواست «فوق انقلابی» بود، اما در واقع این اعتراف به شکست بود.

انقلاب چین و خیانت تروتسکیسم

انقلاب چین پس از انقلاب روسیه، بزرگترین دستاورد توده‌های زحمتکش جهان است. برای اولین بار در تاریخ، امپریالیسم جهانی در یکی از دژهای نظامی خود به لرزه افتاد – در کشوری عقب افتاده که بی‌رحمانه توسط سرمایه‌داری انگلیس، فرانسه، ژاپن و آمریکا غارت شده بود. انقلاب چین اثباتی‌ست عالی از صحت مارکسیسم – لنینیسم، که دو نیروی اساسی انقلاب جهانی: جنبش پرولتاریایی کشورهای سرمایه‌داری و جنبش آزادی‌بخش ملی کشورهای مستعمره را می‌بیند و تأکید می‌کند که این دو نیروی اصلی در یک جبهه مشترک علیه دشمن مشترک – امپریالیسم متحد شوند.

این تئوری لنین بر مسئله استعماری و ملی در کنگره کمونیسم بین‌الملل (۱۹۲۰) ارائه شد، که می‌گوید:

«سرمایه‌داری اروپایی قدرت خود را بطور عمده، نه از کشورهای صنعتی اروپایی، بلکه از قلمرو استعماری – (کشورهای مستعمره) خود بدست می‌آورد. و برای بقای خود، کنترل بازارهای وسیع استعماری و میدان گسترده‌ای از استثمار ضرورت دارد...»

منبع اصلی ابزار معاصر سرمایه‌داری، سود بسیار زیادی‌ست که از مستعمرات کسب می‌شود. طبقه کارگر اروپایی تنها زمانی موفق به سرنوشتی نظام سرمایه‌داری می‌شود که این منبع درآمد را بخشکاند.

جدا کردن مستعمرات [از سرزمین‌های مادری]، و انقلاب پرولتری در داخل کشور خود، نظام سرمایه‌داری را در اروپا سرنگون خواهد کرد. بنابراین، کمونیسم بین‌الملل باید نزدیک‌ترین تماس را با آن نیروهای انقلابی داشته باشد که در حال حاضر درگیر در کار سرنوشتی امپریالیسم در کشورهایی هستند که از نظر سیاسی و اقتصادی تحت ستم قرار گرفته‌اند. برای موفقیت کامل انقلاب جهانی، اقدام مشترک هر دو این نیروها ضروریست.» [تأکید از نویسنده – ام. جی. ا.].

در دهه گذشته، انقلاب چین بزرگترین نیرویی بوده است که سرمایه‌داری را در جنبه استعماری خود به لرزه در آورده است – و با تلاش، در خلع ید از کنترل آن بر بازار وسیع نیمه – استعماری و عرصه استثمار گسترده، تا حدودی موفق بوده است.

امروز شاهد عظمت کارکرد شوراهای چینی هستیم. پرچم سُرخ با داس و چکش بر فراز سرزمینی در اهتزاز است که جمعیتی حدود نود میلیون – حدود یک پنجم تمام جمعیت جهان را دارد. یک منطقه مرکزی وجود دارد، همه تحت حکومت شوراها، و مناطق دورافتاده دیگری که شوراهای پراکنده حوزه‌ها قرار گرفته‌اند. شوراها دارای یک دولت مرکزی و دولت‌های محلی، متشکل از کارگران و دهقانان هستند و توسط حزب کمونیست چین رهبری می‌شوند، که در شمارش سال ۱۹۳۵، بیش از ۴۰۰ هزار عضو داشته است.

در قلب کشوری که توسط امپریالیسم محاصره، فقیر، و لگدمال شده است، زندگی جدیدی در این بهشت حکومت دهقانان و کارگران به جنب و جوش درآمده است! مردم آزادند و آقای سرنوشت خودشان هستند. زحمتکشان آزاد تحت رهبری حزب کمونیست و کمونیست بین‌الملل بسوی نظام سوسیالیستی گام برمی‌دارند. ساختار هنوز سوسیالیسم نیست. تا زمانی که بخش عمده چین در دست انقلاب نباشد و تا زمانی که سرزمین‌های شوراهایی بطور کامل تثبیت نشده؛ و نتوان کارخانه‌ها و کارگاه‌هایی را مصادره کرد – که در مناطق شورایی بزرگ نیستند. تا زمانی که قدرت شوراها بسوی بیشتر صنعتی کردن بخش‌های کشور گسترش یابد، ملی کردن زمین نمی‌تواند عملی شود. چیزی که تحت شوراها بدست آمده، با این‌حال، پایه نظام سوسیالیستی آینده را بنا می‌نهد، که مرحله بعدی انقلاب خواهد بود. قدرت دولتی و محلی در دست زحمتکشان است و توسط حزب کمونیست کنترل می‌شود. نیروهای مسلح کشور در دست زحمتکشان است. کارگران مکان رهبری را اشغال می‌کنند. آن‌ها قوی‌ترین نمایندگی را در شوراها دارند. وحدت انقلابی واقعی بین کارگران و دهقانان وجود دارد.

ارتش سرخ شوراهای چین، جهان را به تعجب واداشته است. نیروهای مسلح حدود یک میلیون نفر حساب می‌شوند، که ۴۰۰ هزار نفر از آن‌ها در ارتش سرخ منظم هستند، در حالی که دیگران دسته‌های غیرمنظم را تشکیل می‌دهند. ارتش سرخ ارتش واقعی خلق است. در صورت نیاز، کارگران و دهقانان بیشتر و بیشتری به هر دو نیروهای منظم و غیرمنظم می‌پیوندند، و همچنین گاردهای سرخ که وظیفه نظامی را در پشت (جبهه) انجام می‌دهند. ارتش سرخ شوراهای چین، مانند اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، تنها یک ارتش نیست، بلکه همچنین یک نیروی فرهنگی است. در صفوف ارتش آموزش سیاسی داده می‌شود، و پیروزی‌های شوراهای چین توسط نه تنها سازمان‌های برتر نیروهای مسلح توضیح داده می‌شوند، بلکه همچنین

در اصل با توجه به این واقعیت است که جنگجویان از چیزی دفاع می‌کنند که برایشان بسیار عزیز است – سرزمین پدری شورایی خودشان.

نامه‌ای از جمهوری شورایی چین، نوشته شده در بهار ۱۹۳۰، نحوه سازماندهی یک شورا را توصیف می‌کند:

«در حال حاضر فوکین غربی که شورایی شده است، کاملاً دنیایی متفاوت از بقیه استان‌هایی است که هنوز زیر کنترل کومین تانگ هستند. پس از پیروزی شورش، دهقانان زمین‌ها را میان خود تقسیم کردند و دستمزد کارگران افزایش یافت. استاندارد زندگی توده‌های زحمتکش بطور جدی تغییر پیدا کرده است. قوانین مربوط به زمین، سفته بازی، رهن و امثالهم همه از بین رفته‌اند. شعارهای «هیچ اجاره‌ای به مالک زمین، هیچ مالیاتی به مقامات کومین تانگ، هیچ پرداختی به رُباخواران»، اکنون واقعیت یافته است. آژانس‌های جمع آوری مالیات قدیمی (از بین) رفته‌اند، خراج‌گیرها تیرباران شده‌اند. اکنون ما به بهترین وجهی به کشورهای دیگر کمک می‌کنیم تا ارتجاعیون را از بین ببرند، و کار ساخت و ساز را شروع کنند؛ تولید را افزایش دهند، سامانه آبیاری مزارع کشت برنج را بهبود دهند، و جاده‌ها را تعمیر کنند و مدارس را تأسیس نمایند و...»

شوراها در هر شهرستانی از فوکین غربی وجود دارند... هر شخصی، از هر دو جنس مذکر و مؤنث که ۱۶ سال یا بیشتر داشته باشد، می‌تواند رأی بدهد و انتخاب شود. تنها کسانی که متعلق به طبقه استعمارگر هستند از حق رأی محرومند... در این لحظه تمام نمایندگان از دهقانان فقیر، کارگران، سربازان، دانشجویان انقلابی و صنعتگران هستند.

دولت شورایی کار احیای اراضی و اصلاحات را شروع کرده است. هر دهقانی اکنون جهت آبیاری مزارع خود به اندازه کافی آب دریافت می‌کند... ما انجمن‌های تعاونی داریم... انجمن‌های اعتباری و دهنده وام داریم، جایی که ما دهقانان می‌توانیم پول قرض کنیم بدون این که توسط وام دهنده سرمان کلاه برود و غارت شویم... کلاس‌های شبانه برای بزرگسالان سازماندهی شده است... در میان نمایندگان منتخب شوراها زن‌ها وجود دارند؛ زنان با مردها از هر نظری برابر شده‌اند. شوق انقلابی آن‌ها نیز تحقیر نمی‌شود... شما حتی می‌توانید آن‌ها را در ارتش سرخ بیابید.

ما دزد، گدا در کشور نداریم. هرکسی می‌تواند کار کند... آن‌هایی که ناتوانند توسط شوراها مراقبت می‌شوند... ما بیمارستان‌ها و داروخانه‌ها را مجانی تأسیس کرده‌ایم؛ اگر قبلاً، زمانی که دهقانان مریض بودند، جایی نداشتند بروند، بجز این که به یک پوسا – خدای بودایی‌ها مراجعه بکنند، اما اکنون آن‌ها به نهادهای شورایی می‌روند... هر انجمن مخصوص به خود نه تنها جایی برای تفریح است، بلکه جایی جهت روشنفکری و روشنگری است.» (ویکتور ا. یاخونتوف، شوراهای چینی، ص. ۸۹-۸۸).

دولت نانکینگ در طول پنج سال گذشته شش جنگ علیه دولت چین راه اندازی کرده است، اما تمام آن‌ها با شکست روبرو گشته‌اند. جنگ ششم (که آن‌ها آن را در چین «اردوگشی» می‌گویند)، در سپتامبر ۱۹۳۳ شروع شد، و تا پایان سال ۱۹۳۴ ادامه داشت. طرح حمله توسط یکی از خدمت‌گزاران قدیمی قیصر، ژنرال آلمانی، ون سیکت، که اکنون رئیس ستاد ارتش‌های نانکینگ است، استادانه طراحی شد. چیان کای شیک بین ۶۵ تا ۷۰ لشکر علیه شوراها متمرکز کرد، که هر لشکری از ۷۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سرباز داشت. او دارای توپخانه زمینی، تانک، ۳۰۰ هواپیما بود، که بخشی از آن را با وام پولی که تحت پوشش «وام گندم و پنبه» گرفته بود، در آمریکا خرید. طرح او محاصره سرزمین شوراها از همه طرف بود تا ارتش سرخ را از قلمرو خویش مرحله به مرحله در هم کوبد و به عقب براند.

اما نتیجه چه شد؟ او به تنهایی در منطقه مرکز شوروی، بیش از ۱۰۰ هزار سرباز، در میان آن‌ها ۴۰ تا ۴۵ هزار نفر کشته، ۱۲ تا ۱۵ هزار نفر اسیر جنگی و ۴۰ تا ۴۵ هزار نفر زخمی داد. تمام نیروهای نظامی ارتش سچوان، حدود ۳۵ تا ۳۵ لشکر، شکست خوردند و حدود ۷۰ هزار نفر کشته شدند. در همان زمان شمار نفرات و قدرت ارتش سرخ همچنان در حال افزایش بود؛ قدرتش در حوزه‌های مختلف از ۵۰ تا ۱۰۰۰ درصد افزایش یافت. در طول یک سال، ارتش چهارم به تنهایی از ۱۵ هزار به ۱۴۰ – ۱۵۰ هزار نفر افزایش یافت. در طول این جنگ، شوراها مقدار کمی قلمرو را از دست دادند، اما ارتش سرخ سرزمین‌های جدیدی را در حوزه‌های مختلف، دو برابر اندازه آن چیزی که از دست داده بود، اشغال کرد. این در تاریخ شوراهای چین چیز تازه‌ای نیست. ارتش سرخ ممکن است که بطور موقت مجبور به تخلیه جایی بشود – اما جاهای دیگری را اشغال می‌کند. حتی دشمن مجبور است اعتراف کند که آن‌ها (شوراهای چین) آمده‌اند که بمانند.

باید موقعیت آن‌ها را در جبهه جنگ بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم در نظر گرفت. در این جا اتحاد جماهیر شوروی، دژ مستحکم پرولتاریا و ستم‌دیدگان جهان است. در این جا این امپریالیسم ژاپن است که منچوری را بلعیده است، استان جیهول را اشغال نموده، به جمهوری خلق مغول حمله می‌کند – همه این‌ها تمرینی است جهت حمله نهایی به اتحاد جماهیر شوروی. این

جا ارتش چیان کای شیک، رهبر دولت نانکینگ، خدمتگزار امپریالیسم ژاپن است، که از تمام اوامر جنگ سالاران ژاپنی اطاعت می‌کند و به آن‌ها اجازه می‌دهد که خودشان را به حساب چین قوی سازند تا قادر شوند علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پیشروی کنند. در این جا این امپریالیست‌های انگلستان و آمریکا و دیگران هستند، که نسبت به امپریالیسم ژاپن و کسی که آرزومندست سهم غارت و چپاول چین را داشته باشد، حسادت می‌ورزند، اما به ژاپن اجازه می‌دهند که همچنان پیشروی کند، بدین جهت که ژاپن نوک حمله امپریالیسم جهانی علیه اتحاد جماهیر شوروی در خاور دورست. و این جا، در مسیر واقعی ژاپن و امپریالیسم جهانی، در یکی از حاصل‌خیزترین و پرجمعیت‌تری بخش چین، که قلمرو بزرگی را در جنوب شرقی اشغال نموده و بسوی استان‌های مرکزی گسترش یافته، جمهوری شورایی چین ایستاده است – سنگری علیه امپریالیسم جهانی، و دولت ارتجاعی مالکین و سرمایه‌داری خود چین. خارج از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، در تضاد بزرگ تاریخی بین دیکتاتوری سرمایه‌داری و دیکتاتوری پرولتاریا در جهان، هرگز هیچ کشوری نقش بزرگتری بازی نکرده است.

در سندی که توسط دولت ژاپن در اواخر سال ۱۹۳۲ به کمیسیون تحقیق لیگ ملل، کمیسیون به اصطلاح لیتون ارائه شد، ما می‌خوانیم:

«آینده جنبش کمونیستی چین موضوعی جدی‌ست که باید در نظر گرفته شود و مشکلی است که باید با آن برخورد گردد. در ظاهر، ممکن است که جنبش یک پدیده اتفاقی بنظر بیاید، که از سال ۱۹۲۰ و با تشکیل حزب کمونیست چین و بوسیله تدبیر کمینترن شروع شده باشد. اما، در حقیقت، ریشه آن در شرایط عمیق خاص اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چین نهفته است؛ و اگر این‌ها حذف نشوند، نه تنها جنبش خاتمه نمی‌یابد، بلکه احتمالاً گسترش خواهد یافت. از دولت نانکینگ در وضعیت ناتوانی فعلی خود نمی‌توان انتظار داشت که وظیفه پاک سازی ارتش سُرخ و مناطق شورایی چین را به انجام برساند. خوشبختانه، این دومی‌ها (مناطق شورایی چین) از نقطه نظر جغرافیایی، هنوز از روسیه جدا هستند. در صورتی‌که آن‌ها بتوانند در سرحدات سیبری، بخش خارجی مغولستان، یا ترکمنستان تماس جغرافیایی مستقیم برقرار سازند، ممکن است موقعیتی ایجاد شود که هیچ دولت چینی هرگز نتواند به تنهایی از عهده‌اش برآید. [تأکید از نویسنده- ام. جی. اُ]. از کشورهای همسایه آن‌ها، مانند ژاپن هیچ نمی‌گوییم- شورایی کردن کل چین یک غیرممکن قاطع نیست – سوالی‌ست که باید در پی روند جنبش کمونیستی در چین در نظر داشت – ترکیب ارتش سرخ ۴۰۰ میلیونی و منابع طبیعی بی‌کران چین و روسیه شوروی که دارای یک ششم کره زمین است باید برای جهان به چه معنا باشد».

برفرض که حتی دولت ژاپن تا حدودی اغراق کند، اما باید گفته شود که برداشت بطور کلی درست است. قدرتمندترین دشمن کمونیسم در خاور دور، شوراهای چین را به وضوح خطری برای امپریالیسم ژاپن و امپریالیسم جهانی می‌بیند.

شوراهای چین و ارتش سرخ قوی‌ترین قدرت ضد امپریالیستی در چین هستند که در برابر استثمار چین توسط سرمایه‌های خارجی مخالفت و ایستادگی می‌کنند. آن‌ها مشعل فروزان توده‌های زحمتکش سرزمین‌های دیگر چین هستند. آن‌ها نشان می‌دهند که چگونه، وقتی که رژیم نانکینگ سرنگون گردد، زندگی توده‌ها بلافاصله بهبود یافته و عوامل امپریالیسم نابود می‌شوند. آن‌ها همدردی هر شهروند میهن پرست چینی را کسب می‌کنند که بشدت آرزومند است ببیند از اسارت خارجی رها شده است. به این دلیل است که شوراهای چین اکنون در موقعیتی هستند تا در سمت خودشان نه فقط در صفوف مقامات بلند پایه ارتش نانکینگ، بلکه در تمام ارتش‌ها، از جمله کارکنان و پرسنل فرماندهی پائین‌تر برنده شوند. و به همین دلیل است که شوراهای چین شکست ناپذیرند و قلمرو آن‌ها افزایش می‌یابد.

در مصاحبه‌ای که چان یان گون لین با خبرنگار ماهانه ژاپنی، در ژوئن ۱۹۳۳ داشت، چیان کای شیک، فرمانده ارشد ارتش نانکینگ، از شکست مرگبار نیروهای مسلح خود توسط ارتش سُرخ توضیح زیر را ارائه داد:

«فهمیدن این خیلی دشوار است که در جمعیت بومی چه کسی عنصر خوب و کدام یکی عنصر بدی‌ست. علاوه بر واحدهای منظم ارتش سرخ، دسته‌های پارتیزانی نیز وجود دارند، که به اصطلاح دهقان پارتیزان هستند... این پارتیزان‌ها، با هدف سردرگم کردن بخش عقب نیروهای اعزامی (وابسته به قشون) یا با حملات غافل‌گیرانه به واحدهایی که به نیروهای اعزامی می‌پیوندند، همراه با توده‌ها چنان چه شرایط عینی ایجاب کند جنگ پارتیزانی را راه می‌اندازند.»

«آن‌ها همچنین (مواضع دشمن را) شناسایی می‌کنند، نارضایتی را در میان سربازان تحریک می‌کنند و مکان‌هایی را استتار می‌کنند که پرسنل ارتش منظم سرخ حضور دارد. بطور خلاصه، آن‌ها هر کاری را که در قدرتشان است جهت خنثی کردن طرح‌های ما انجام می‌دهند... زمانی که آن‌ها جنگ نمی‌کنند، در مزارع کار می‌کنند، اما هرزمانی که به آن‌ها نیاز باشد، آن‌ها خودشان را مسلح می‌کنند و جهت کمک به ارتش کمونیست می‌آیند... دقیقاً بدین جهت غیرممکن است که بتوان بین

یک شهروند خوب و یک پارتیزان سُرخ خط تمایز گذاشت و ارتش ما نمی‌تواند بجز این که «دشمن در همه جا در کمین است»، چیز دیگری احساس کند. حتی در مناطقی که هنوز جمعیت با فعالیت‌های کمونیستی آلوده نشده باشند، پرسنل احساس می‌کنند تا وقتی که تمام جمعیت نابود نشود هیچ آرامشی وجود نخواهد داشت.»

«این دشواری، مشقاتی را که نیروهای اعزامی با آن‌ها روبرو می‌شوند، افزایش می‌دهد. من آن‌ها را بشرح زیر خلاصه می‌کنم:

- ۱- ثابت شده است که این کاملاً غیرممکن است که مواد غذایی یا هر گونه خدمات شخصی را برای پرسنل انجام داد؛
 - ۲- جمعیت حوزه‌هایی که مجاور یا تنها نزدیک مناطق راهزنان هستند، از ترس این که مبادا بدون استثنا توسط نیروهای اعزامی کشته شوند، غالباً بیشتر و بیشتر، سُرخ می‌شوند» (نقل از وان مینگ، چین انقلابی امروز، ص. ۴۰-۳۹).
- موضع تروتسکی نسبت به این مرکز بزرگ انقلاب جهانی چیست؟

ما وقتی که دوره تشکیل و توسعه شوراهای چین در سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ را بیاد می‌آوریم، از تروتسکی تقدیر می‌کنیم، چون که تروتسکی ارتش سرخ را «راهزنان» نامید و پس از آن عقب نشینی موقت انقلاب در پایان سال ۱۹۲۷ و اوایل سال ۱۹۲۸، او همچنان فریاد می‌زد «شکست، شکست و شکست»، «سقوط و سقوط»، تلاش‌های اولین رهبران ارتش سرخ، هو لانگ و یح تین را «ماجرای» اعلام کرد، جار می‌زد که شوراهای اختراع استالین خراب‌کارست، و دائم درباره «انقلاب اعدام شده»، درباره حزب کمونیست چین که «مرده است»، درباره این که استالین «انقلاب چین را خلع سلاح نموده» و «آن را از پشت خنجر زده» می‌نوشت و وراجی می‌کرد. در آن زمان کنگره شوراهای در حوزه‌های زیادی سازماندهی شده بود، از جمله در حوزه‌های کیانگسی، هوپه، فوکین، هونان، کوانگتو، کیانگسو، آنهویی، چیکیانگ، هونان و طرح‌هایی جهت اولین کنگره شوراهای چین آماده شده بود، در حالی که تروتسکی همچنان درباره استالین زار می‌زد:

«... کارگران چینی فرمان بردار بورژوازی شده‌اند، بر جنبش ارضی ترمز زده‌اند، از ژنرال‌های ارتجاعی حمایت کرده‌اند، کارگران را خلع سلاح کرده‌اند، از ظهور شوراهای جلوگیری کرده‌اند و آن‌هایی را که ظهور کرده بودند پاک سازی کرده‌اند.» (لئون تروتسکی، استالین و انقلاب چین، نوشته شده در اوت ۱۹۳۰. از جمله در کتاب تروتسکی، مشکلات انقلاب چین، ص. ۳۰۸-۳۰۷).

مانند بسیاری از «ایده‌های» تروتسکی، تکذیب انقلاب چین و مقصر دانستن باصلاح تفکر شیطانی استالین که دقیقاً برخلاف حقایق تاریخی‌اند، ممکن‌ست برای تازه کارها (جوانان و بی‌تجربه‌ها) عجیب و غریب بنظر بیاید. اما در واقع، دارای منطق، و منطق ضد انقلابی‌ست. این از درک بنیادین منشویکی تروتسکی سرچشمه می‌گیرد. این در هم‌آهنگی کامل با نگرش ضد انقلابی تروتسکی نسبت به انقلاب، اتحاد جماهیر شوروی، و کمونیسم بین‌الملل ست.

تروتسکی ایجاد سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی را انکار می‌کند. پس چرا او نباید وجود شوراهای چین را انکار نکند؟ تروتسکی ادعا می‌کند که استالین انقلاب روسیه را نابود کرده است – پس چرا نگوید که استالین انقلاب چین را نابود کرده است؟ این آن واقعیتی است که در منظر تمام ادعاهای دروغین تروتسکی شفاف است، اما هرگز او را به اندازه سر ناخنی هم نگران نمی‌کند.

در رویکرد تروتسکی به انقلاب چین، در «پند و اندرز»، «سفارشات»، «مقالات»، و یادداشت‌ها (نامه‌های غیررسمی) او، در رابطه با سیاست کمینترن در چین، خط ضد انقلابی تروتسکی، همواره با عبارات «فوق انقلابی»، خودش را حتی بیشتر از نگرش او نسبت به انقلاب روسیه نشان می‌دهد. در این جا ما تروتسکیسم را در شکل متمرکز و تحکیم شده آن داریم، – بطوری که می‌توان گفت این ماهیت تروتسکیسم است.

برای شروع، تروتسکی موضع منشویکی را در خصوص ماهیت انقلاب چین تصویر می‌کند. تروتسکی نمی‌تواند ببیند که این انقلاب آزادی‌بخش ملی در یک کشور نیمه مستعمره بود، جایی که نیروی محرک اساسی آن انقلاب ارضی علیه بقایای فئودالیسم بود. بنظر تروتسکی هیچ فرق اساسی بین چین و هر کشور امپریالیستی وجود ندارد.

نیازی به اثبات ندارد که چین از یک سو کشوری نیمه مستعمره، و از سوی دیگر نیمه فئودالی بوده است. با آغاز دومین انقلاب چین در سال ۱۹۲۵ (اولین در سال ۱۹۱۱ بوقوع پیوست و چین را از رژیم سلطنتی رها ساخت)، چین توسط امپریالیست‌های خارجی از هر دو نظر اقتصادی و سیاسی در بردگی به سر می‌برد. حدود ۸۰ درصد از راه آهن و ۷۸

درصد از ناوگان اقیانوس پیما و رودخانه‌ای چین در دست سرمایه خارجی بود. شبکه‌ای از بانک‌های تحت کنترل خارجی خون حیاتی جمعیت چینی را می‌مکید. تجارت خارجی و درآمد گمرکی در دست امپریالیست‌های خارجی به رهبری بریتانیای کبیر بود. امپریالیست‌ها به زیان کارخانه‌های تولیدی داخلی چینی (محصولات بومی چینی) - تعرفه‌های کم بر کالاهای وارداتی از کشورهای خود برقرار کردند. سرمایه‌داران خارجی انحصار مالیات بر نمک، شراب و تنباکو را در دست داشتند، که در سال ۱۹۳۱، ۲۴۵ میلیون دلار چینی بازده داشتند. بهترین معادن زغال سنگ، چاه‌های نفتی، اسکله‌ها و ماشین آلات کارگاه‌ها، ایستگاه‌های برق، کارخانه‌های شیمیایی، کارخانه‌های آرد، پنبه، شکر، تنباکو، کاغذ، کبریت سازی در دست سرمایه‌داران خارجی بود. سرمایه خارجی هر کاری را که ممکن بود انجام داد تا مانع توسعه مستقل نیروهای تولیدی چین گردد.

جهت حفظ آزادی کامل برای استثمار اقتصادی، دولت‌های امپریالیستی خارجی برای خودشان امتیازات سیاسی قائل شدند و از کشور سلب استقلال نمودند. آن‌ها باصطلاح پیمان بنادر را در چین، در جاهایی منعقد می‌کردند که جهت حفاظت از تأسیسات صنعتی و مالی خود نیروهای ارتشی، پلیس و ژاندارمری خود را داشتند. آن‌ها برای خارجی‌ها معافیت (از پرداخت) مالیات و معافیت از مقررات داخلی را تأمین نمودند. کشتی‌های تجار خارجی، آزادانه، و بدون هر کنترلی توسط مقامات محلی در رودخانه‌های چین تردد می‌کردند. حدود پنجاه شهر در چین وجود دارد که در آنجا سرمایه‌داران خارجی حاکمان واقعی هستند. آن‌ها مالک سرزمین‌هایی هستند که هنوز هم امتیازات آن‌ها بیشترست. آن‌ها به اصطلاح دارای مزایا و گُلنی (شهرک)‌هایی می‌باشند که مانند دولت در درون دولت در چین هستند. حل و فصل بین‌المللی در شانگهای توسط یک شهردار خارجی اداره می‌شود. علاوه بر این، تمام ساکنان خارجی از امتیازات فرا-مرزی (مصونیت از قوانین حقوقی یا سیاسی کشور میزبان) لذت می‌برند، یعنی این که خارجی‌ان در چین می‌توانند فقط توسط دادگاه‌های خارجی محاکمه شوند.

این آن شرایطی است که یک میهن‌پرست چینی آن را توصیف می‌کند:

«ابتدا مردی در لباس سیاه (مبلغ مذهبی) نزدیک می‌شود و می‌گوید، “مرا مانند برادر دوست بدار، در غیر این صورت ترا به کوره آتش بزرگی می‌فرستم که فراتر از کباب سوخته شوی”. سپس مردی در لباس سفید با کالاهایی نزدیک می‌شود و می‌گوید، “این آشغال را با قیمت بالا بخر، در غیر این صورت به مرد لباس سفید با اسلحه بزرگ شکایت می‌کنم”. در نهایت، مرد لباس سفید می‌آید و می‌گوید، “تو نباید مرد لباس سیاه را به عنوان برادر دوست داشته باشی، تو نباید کالاهای را با قیمت خوب از مرد لباس سفید بخری. این موقعیت ماست، از خانه‌ات برو بیرون و زمین‌ات را به مرد لباس سیاه و مرد لباس سفید واگذار کن، در غیر این صورت من ترا می‌کشم”. اما بهر حال او مرا می‌کشد قبل از این که بتوانم دهانم را بازکنم، و هر سه تایی آن‌ها بر من حکومت می‌کنند: یکی قطره قطره بر رویم آب می‌ریزد، دیگری جیبم را خالی می‌کند، سومی بدنم را جلوی سگ می‌اندازد. سپس همه آن‌ها خانه، سرزمین، زن، فرزندان و تصاویر مقدس اجداد مرا از من می‌گیرند.» (نقل شده توسط پ. میف، انقلاب چین، ص. ۲۱).

سلطه خارجی، که شیره جان چین را گرفت و مانع رشد آن شد، یکی از عوامل مهم انقلاب چین بود.

سلطه خارجی با حکومت جنگ سالاران و اربابان زمین‌دار در چین پیوندی جدا ناشدنی داشت. جنگ سالاران با ارتش مزدور خود اراده امپریالیست‌ها را در درون چین پیاده می‌کردند - و امپریالیست در ازای ارائه کمک جنگ سالاران، مردم چین را زیر پاشنه‌های آهنین حکومت آن‌ها سرکوب و له می‌کردند. جنگ سالاران - چندین نفر از آن‌ها بر چین حکومت می‌کردند، که قدرتمندترین آن‌ها تسو لین، دیکتاتور شمال بود - کسی که مانند تزار بود، یک نیمه فئودال ستمگر. قدرت او بر مبنای ترکیبی از قدرت زمین‌داران محلی، به سبک فئودال واقعی، قدرت اقتصادی، اداری و قضایی بر تمام دهقانان بود. ارباب زمین‌دار از طریق عرق جبین و مکیدن خون دهقانان زندگی می‌کرد.

در اوایل سال‌های بیست قرن بیستم، آمار نشان می‌دهد که ۲ میلیون و هشتصد هزار مالک بیش از نیمی از کل مناطق قابل کشت و زرع، بخش خاصی از چین را در دست داشتند، جایی که ۳۱ میلیون دهقان (دو گروه پائین تر) باهم زمین کمتری از تمام مالکان داشتند. متعاقباً، دهقانان نمی‌توانستند با قطعه زمین‌های کوچک خود یک «اقتصاد» را اداره کنند و می‌بایست زمین از مالکان اجاره کنند، و برای آن بین ۶۰ تا ۹۰ درصد از محصول را (در عوض کرایه زمین) پرداخت کنند. دهقانان مستأجر مجبور بودند شمار معینی مرغ و خروس و اردک و مرغابی و مقدار معینی شراب مجانی به ارباب‌ها ارائه دهند. علاوه بر این، دهقان مجبور بود روزهای معینی را برای ارباب کار کند. از هر صد دهقان در مرکز و جنوب چین، ۴۰ نفر مستأجر بودند (زمین اجاره می‌کردند)، ۲۸ نفر نیمه مستأجر بودند، و تنها ۳۲ نفر صاحب مزارع خود بودند. همه دهقانان مالیات گزافی پرداخت می‌کردند. علاوه بر مالیات اصلی، شماری از مالیات‌های ویژه: برای ارتش، شبه نظامیان، پادگان‌ها، نگهبان‌ها، و غیره - همه باهم حدود ۳۰ نوع مالیات وجود داشت. دهقانان اغلب مجبور بودند که مالیات‌های خود را جلوتر

بپردازند. مواردی شناسایی شده که مالیات ۹۰ سال جلوتر از دهقانان گرفته شده بود. همه این مالیات‌ها به جیب مالکان و جنگ سالاران می‌رفت.

دهقانان چینی نهایت سعی خودشان را می‌کردند و با استقامت باورنکردنی، ساعات طولانی باورنکردنی، بر روی قسمت‌هایی باورنکردنی از زمین کوچک کار می‌کردند تا زندگی خود را بچرخانند، اما باز هم نمی‌توانستند. برای میلیون‌ها زحمتکش این سرزمین، قحطی، بیماری‌های همه گیر و سیل چیزهایی معمولی بودند.

صدها میلیون از توده دهقانی، منبع اصلی انقلاب چین بودند.

کارگرانی (از تمام ۵ میلیون کارگر در سرتاسر چین، ۲ میلیون کارگر صنعتی در شهرهای بزرگ) وجود داشتند که از آن نوع استثمار زجر می‌کشیدند که تنها در اوایل قرن نوزدهم در اروپا شناخته شده بود. قانون کار روزانه دوازده ساعته بود، که برخی از کارگران مجبور بودند تا شانزده ساعت و هیجده ساعت در روز کار کنند. هیچ محدودیتی برای کار کودک وجود نداشت، کودکان هفت یا هشت ساله، دوازده ساعت در روز کار می‌کردند. دستمزد معمولی کارگران ماهر حدود ۲۰ سنت در روز بود. حداقل دستمزد چیزی تا حدود ۴ سنت در روز بود. مواردی شناخته شده که پسران بین ۹ تا ۱۵ ساله در رقابت کارخانه‌ای در یک فضای مسموم از ۴ صبح تا ۸:۳۰ غروب، تنها با یک استراحت جهت شام یا ناهار کار می‌کردند، که ۳ تا ۶ سنت در روز دستمزد می‌گرفتند. استثمار وحشیانه این امکان را برای سرمایه‌داری بوجود آورده بود که سودهای ۱۰۰ درصدی و بیشتر انباشت کند. زندگی کارگران به گونه‌ای بود که ۴۰ درصد مجبور بودند حتی زیر استاندارد زندگی کولبران چینی زندگی کنند. به این ترتیب کارگران در دست امپریالیست‌ها هم به عنوان بومیان یک کشور تحت ستم و هم به عنوان کارگران رنج می‌بردند.

کارگران یکی از نیروهای بزرگ انقلاب چین بودند. اما از آنجایی که شمار کمتری نسبت به تمام جمعیت کارگر روسیه بودند، آن‌ها نمی‌توانستند بلافاصله آن نقشی را در انقلاب چین بازی کنند که کارگران روس انجام دادند؛ آن‌ها نمی‌توانستند بلافاصله دیکتاتوری پرولتاریا را ایجاد نمایند به همان‌گونه که در نوامبر ۱۹۱۷ در روسیه بوقوع پیوست. اما با این وجود نقش آن‌ها در انقلاب به عنوان یک نیرو، مهم و برجسته بود. اعتصاب عمومی ماه‌های مه و ژوئن ۱۹۲۵ بود، که شروع انقلاب بزرگ در نظر گرفته شده است. اعتصابات در شهرهای دیگر دنبال شد. در تمام [این جنبش‌ها] پس از سال ۱۹۲۵، طبقه کارگر به رهبری حزب کمونیست، صفوف اول جنبش را اشغال نمود. در شوراهای کنونی چین کارگران به عنوان رهبران، شناسایی و برسمیت شناخته شده‌اند. با این حال، بطور خلاصه، انقلاب چین در ماهیت، نه یک انقلاب سوسیالیستی، بلکه انقلابی دهقانی و ضد امپریالیستی بوده است.

این ماهیت از همان اوایل توسط کمونیسم بین‌الملل برسمیت شناخته شد. کمونیسم بین‌الملل در سال ۱۹۲۳ در دستورالعمل خود به کنگره سوم حزب کمونیست چین گفت:

«انقلاب ملی در چین و ایجاد یک جبهه ضدامپریالیستی به ناچار با انقلاب ارضی دهقانان علیه بقایای فئودالیسم همراه خواهد بود. انقلاب فقط در آن زمان پیروزمند است که موفق به جلب توده‌های اساسی جمعیت چین، دهقانان فقیر، شود.

بنابراین، سؤال اساسی کل سیاست، مسئله دهقانی است... به همین دلیل است که حزب کمونیست به عنوان حزب طبقه کارگر باید برای ائتلاف/اتحاد کارگران و دهقانان تلاش نماید. این امر تنها از طریق تبلیغات دائمی و تحقق تکرار شعارهای انقلاب ارضی امکان پذیر است، مانند مصادره زمین‌های مالکان، مصادره زمین‌های اماکن راهبان مذهبی و کلیساها و برگردان بدون غرامت آن‌ها به دهقانان، لغو اجاره گرسنگی‌زا (پرداخت اجاره با مرغ و خروس یا غاز)، لغو نظام مالیاتی کنونی، لغو اجاره مالیات‌ها، لغو عوارض گمرکی بین استان‌ها، لغو حکومت ماندیرینی‌ها، ایجاد ارگان‌های مستقل دهقانی در دست کسانی که زمین‌های مصادره شده به آن‌ها تعلق می‌گیرد.

جهت انجام این خواسته‌های اساسی لازم است که کل توده‌های فقیر دهقانی ضرورت مبارزه علیه امپریالیسم خارجی را درک کنند... تنها زمانی که پایه‌های ارضی تحت شعارهای جبهه ضد امپریالیستی قرار بگیرد، ما می‌توانیم به یک موفقیت واقعی امیدوار باشیم.

لازم نیست که گفته شود رهبری باید در دست (متعلق به) حزب طبقه کارگر باشد. حوادث اخیر ناشی از (اعتصابات عظیم) جنبش کارگری اهمیت جنبش کارگری را در چین به روشنی اثبات کرده است.

حزب کمونیست موظف است که پیوسته حزب کومین تانگ را به سوی انقلاب ارضی سوق دهد»

سرشت انقلاب چین به باخاطر ترکیب ضد امپریالیستی و ارضی انقلاب، و نقش کارگران و حزب آن‌ها، حزب کمونیست، نمی‌تواند بیشتر از آنی تعریف شود که در این سند حتی قبل از شروع واقعی انقلاب در سال ۱۹۲۵ تعریف شده است. کمونیسم بین‌الملل، که هنوز تحت رهبری لنین بود، هرگز نقش پرولتاریا در انقلاب را دست کم نگرفت. با این حال، این را هم دید که انقلاب، شورش یک کشور ستم‌دیده علیه یوغ امپریالیسم بود که نیروی اصلی آن، اکثریتی از جمعیت متشکل از توده‌های دهقانی است.

نظر تروتسکی چه بود؟ درست بدون در نظر گرفتن دهقانان، تروتسکی به سادگی میلیون‌ها دهقان فقیر و سرکوب شده را ندید که جهت مبارزه علیه زمین‌داران شروع به تشکیل کمیته‌های محلی کرده بودند. بنظر تروتسکی دهقانان وجود نداشتند، بنابراین، در این کشور نیمه فئودالی، نیروی اصلی مبارزات انقلابی وجود نداشت.

تروتسکی در اواخر دهه ۱۹۲۰، سه سال پس از مبارزه قهرمانانه دهقانی، درباره دهقانان و انقلاب چین چنین گفت:

«از حیث تعداد، توده‌ی دهقانی چین حتی خیلی بیشتر از دهقانان روسیه هستند؛ اما در فساد تضادهای جهانی له شده و برای راه حل آن که به هر طریقی سرنوشت‌اش به آن بستگی دارد، دهقان چینی حتی کمتر از نوع روسی آن توانایی دارد که نقش پیشرو را بازی کند. در حال حاضر نظریه تنوریک دیگری وجود ندارد؛ این واقعیتی است که کاملاً و از آغاز تا انتها و از تمام جوانب آزمایش شده است.» (لئون تروتسکی، مشکلات انقلاب چین، ص. ۱۳۳).

به کلمه بندی توجه کنید: «فساد تضادهای جهانی». بنظر می‌رسد که تضاد بین منافع میلیون‌ها دهقان و منافع زمین‌داران و جنگ سالاران در چین به تضادهای جهانی وابسته نیست؛ انگار که تضاد بین منافع دهقانان و منافع سرکوب کنندگان و همچنین استثمارگران امپریالیستی به تضادهای جهانی مربوط نیستند. بنظر می‌آید که دهقانان باید منتظر برخی از نیروهای دیگر بمانند که مشکلات آن‌ها را حل کنند.

تروتسکی سرشت ضدامپریالیستی انقلاب چین را درک نکرد. اگر نادیده گرفتن جنبش دهقانی توسط تروتسکی به عنوان یک نیروی انقلابی در نگرش وی به انقلاب روسیه یک ویژگی قدیمی آشکار بود، اما در این جا او خود را از یک زاویه جدید آشکار افشاء کرد. تروتسکی نتوانست ببیند که برای اکثریت قریب به اتفاق جمعیت سرکوب شده چین، رهایی از یوغ قدرت خارجی مسئله مرگ و زندگی بود. آن چیزی که او در انقلاب دید به هیچ وجه انقلاب نبود: تروتسکی تمام جنبش را متقاعد کرد که تولید کنندگان چینی تلاش کنند تا کنترل خارجی بر حقوق گمرکی را بردارند و «حقوق گمرکی مستقل» را تأسیس نمایند.

با چنین رویکردی او تنها توانست اشتباهات بیشتر، و یکی دیگر از خنده‌دارترین طرح‌هایی را پیشنهاد کند که، اگر بوقوع می‌پیوست، برای انقلاب چین فاجعه بیار می‌آورد.

کومین تانگ که در بالا در دستورالعمل کمونیسم بین‌الملل به آن اشاره شد، تا اواسط سال ۱۹۲۷، یک حزب انقلاب ملی بود، که در سال ۱۹۱۲ توسط سویات سین تشکیل شد، در اوایل سال‌های بیست (قرن بیستم) نفوذ و قدرت زیادی کسب کرد. تا سال ۱۹۲۵ شهر کانتون در جنوب چین و سرزمین‌های اطراف را در دست داشت، دارای ارتش خود بود، و نفوذش را افزایش میداد. نخستین حزب روشنفکران و خرده بورژوازی بود، که بسیار زود شمار زیادی از دهقانان و کارگران را بخود جذب نمود. در اواسط سال ۱۹۲۶، ارتش آن، به رهبری چیان کای شیک، که هنوز انقلابی بود، راهپیمایی معروف به شمال (اردوگشی شمالی) را آغاز نمود.

این بزرگ‌ترین جنبش انقلابی است که تا بحال جهان خارج از روسیه بخود دیده است. در زمانی کوتاه ارتش‌های انقلاب مهم‌ترین استان‌های چین را تسخیر کردند: هونان، هوپه، کیانگسی، هانان، چیکیانگ، و غیره. راه پیمایی از مناطق کمتر صنعتی شده تا صنعتی‌ترین و توسعه یافته‌ترین بخش‌های چین به‌پیش رفت. هرجایی که ارتش می‌رسید، یک دولت انقلابی برقرار می‌گشت، قانون حمایت خارجیان لغو می‌شد، امتیازات خارجی قطع می‌شد. راه پیمایی به شمال با پیشرفت بسیار عظیم جنبش کارگری همراه بود. هر جایی که دولت انقلابی خود را تأسیس نمود، طبقه کارگر که توسط جنگ سالاران مجبور به مبارزه زیرزمینی شده بود، علنی گشت و در فضای آزاد سیاسی شروع به فعالیت نمود. اتحادیه‌های کارگری را سازماندهی کرد؛ از سلاح اعتصاب جهت بهبود شرایط خود استفاده نمود. افراد حزب کمونیست را بسیار افزایش داد. اعتصابات بزرگ طبقه کارگر را سازماندهی نمود که ده‌ها هزار نفر در آن شرکت می‌کردند. بعلاوه، کارگران خود را در این جا و آن جا در استان‌های آزاد شده مسلح کردند. در همان زمان پیشرفت عظیمی از جنبش دهقانی وجود داشت. در واقع، میلیون‌ها دهقان علیه اربابان زمین‌دار خود بپاخاستند، کمیته‌های فقرا را تشکیل دادند، از پرداخت کرایه خودداری نمودند،

دولت‌های محلی خود را در روستاها تأسیس کردند، و اغلب به املاک اربابان حمله می‌نمودند، و زمین‌ها را مصادره می‌کردند.

این یک سیل انقلابی گسترده بود که بخش‌های عمده چین را در خود غرق نمود، جنگ‌سالاران و امپریالیست‌ها را بیرون کرد، انرژی خلاق انقلابی کارگران و دهقانان را رها ساخت.

دیدگاه کمونیسم بین‌الملل و حزب کمونیست چین نسبت به این انقلاب ملی چه می‌بایست بوده باشد؟ در سال ۱۹۲۳ کمونیسم بین‌الملل به حزب کمونیست چین مشاوره داد که «کومین تانگ را به سمت چپ سوق دهد». در نوامبر سال ۱۹۲۶، در قطع‌نامه هفتمین پلنوم کمینترن اعلام کرد:

«اگر پرولتاریا یک برنامه ارضی را به پیش نبرد، قادر نخواهد شد دهقانان را به مبارزه انقلابی بکشانند و هژمونی در جنبش آزادی‌بخش ملی را از دست خواهد داد».

کمینترن بارها علیه سرمایه‌دارها و جنبش ارضی علیه زمین‌دارها، بر گسترش جنبش کارگری انقلابی اصرار نمود. سفارشات کمینترن به حزب کمونیست چین، که در دسامبر ۱۹۲۶ صادر شد، می‌گوید:

«سیاست کلی عقب‌نشینی از شهرها و تضعیف مبارزه کارگران جهت بهبود شرایط خود اشتباه است. مبارزه در روستاها باید گسترش یابد، اما در همان زمان ضرورت دارد که در لحظه مناسب جهت بهبود شرایط مادی و قانونی کارگران استفاده شود، از هر جهت تلاش نمود تا به مبارزات کارگران یک سرشت سازمان‌یافته دهد که مانع افراط و بی‌احتیاطی شتاب‌زده شود. این بویژه ضروری است که تلاش شود مبارزه در شهرها علیه قشر بورژوازی بزرگ و قبل از هر چیز علیه امپریالیست‌ها باشد تا بدین‌ترتیب خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط چینی تا آن جایی که ممکن است در درون چارچوب جبهه متحد علیه دشمن مشترک باقی بماند... ما معتقدیم که این ضرورت دارد هشدار دهیم که احکام علیه آزادی اعتصابات، و جلسات کارگران، و غیره، کاملاً جایز نیست».

در اوایل سال ۱۹۲۷ کمینترن در پیشنهادات خود گفت:

«ضرورت دارد که بسوی مسلح کردن کارگران و دهقانان، بسوی تغییر کمیته‌های دهقانی محلی به ارگان‌های واقعی قدرت با خود دفاعی مسلح، شتافت».

لازم است در همه جا آشکار شود که برای حزب کمونیست: سیاست دادوطلبانه نیمه قانونی غیرقابل قبول است؛ حزب کمونیست نباید به عنوان ترمزی در برابر جنبش توده‌ای ظاهر شود؛ حزب کمونیست نباید سیاست ارتجاعی خیانت آمیز کومین تانگیست‌های راست را مخفی کند؛ اما برای نقاب برداری و افشای آن‌ها باید توده‌ها را اطراف کومین تانگ و حزب کمونیست بسیج کرد».

بدین‌طریق واضح است درحالی‌که کمونیسم بین‌الملل تلاش می‌کرد تا انقلاب علیه امپریالیسم به حداکثر ممکن توسعه یابد، سعی می‌کرد تا حداکثر دستاورد ممکن را برای کارگران و دهقانان در درون این انقلاب و از طریق این انقلاب کسب نماید.

فردی مانند تروتسکی، نمی‌تواند درک کند که هر دو جنبش دهقانی ضد فیودالی و جنبش ملی ضد امپریالیستی انقلاب، موظف بودند تا از طرح‌های ضد انقلاب جلوگیری نمایند.

تروتسکی پیشنهاد کرد که حزب کمونیست از کومین تانگ خارج شود و شوراهای تشکیل دهد. مخالفت او با بلوک ضد امپریالیستی بین پرولتاریا و بورژوازی در طول راه پیمایی به شمال، علیه لنینیسم بود. او اصرار می‌کرد که تشکیل فوری شوراهای تنها راه لنینیستی است.

«اگر، در آغاز مبارزات شمال [تروتسکی می‌گوید]، در حوزه‌های «آزادشده» شروع به تشکیل شوراهای کرده بودیم (و توده‌ها بطور غریزی برای آن می‌جنگیدند)، ما می‌توانستیم شورش ارضی را بسوی خود جلب کنیم، ما می‌توانستیم ارتش خودمان را بسازیم؛ می‌توانستیم ارتش‌های مخالف را تضعیف کنیم و - حزب کمونیست چین علی‌رغم جوانی - قادر میشد، با یک راهنمای قضایی کمینترن، در این سال‌های استرس و پریشانی رشد کرده و به قدرت برسد، اگر نه فوراً در تمام چین، اما حداقل در بخش قابل توجهی از آن. و قبل از همه چیز، ما می‌توانستیم یک حزب داشته باشیم.» (لئون تروتسکی، مشکلات انقلاب چین، ص. ۱۳۴).

اجازه دهید فراموش نکنیم که شوراهای ابزارهای قدرت هستند. تروتسکی آنها را به عنوان ارگان‌های دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان نمی‌بیند. او می‌خواست که ضرورت تاریخی مرحله انقلاب را حذف کند و فوراً بسوی شوراهای به عنوان دیکتاتوری پرولتاریا جهش کند.

وظیفه چنین ارگان‌هایی چه می‌توانست باشد؟ آنها می‌توانستند دولتی باشند که علیه دولت ملی عمل کنند. آنها دهقانان را علیه آن ارگان‌ها تحریک می‌کردند، دهقانان می‌دیدند که آنها تلاش می‌کنند برای کومین تانگ انقلابی که هنوز به آن اعتماد داشتند، مزاحمت ایجاد می‌شود، تلاشی که جهت دخالت در انقلاب ارضی است. آنها قادر نمی‌شدند یک ارتش شورایی بسازند، زیرا اکثریت قریب به اتفاق دهقانان و بخش بزرگی از کارگران معتقد بودند که چیان کای شیک در آن زمان یک انقلابی است. آنها نمی‌توانستند ارتش چیان کای شیک را ضعیف کنند، زیرا که ارتش در یک انقلاب پیروزمند درگیر شده بود. آنها نمی‌توانستند حزب کمونیست را تقویت کنند، زیرا که حزب کمونیست خودش را از توده‌های انقلابی ایزوله می‌کرد. در نتیجه کمونیست‌ها در بخش قابل توجهی از چین بقدرت رسیدند، و آنها موفق به این کار شدند فقط بدین دلیل که در چشم توده‌ها بعنوان مُختل انقلاب ملی دیده نمی‌شدند، اما با تجارب خود به توده‌ها ثابت کردند که چیان کای شیک یک خائن است.

شعار شوراهای انقلابی بنظر می‌رسد، اما تحت شرایط موجود استفاده از آن زمانی که تحقق آن غیرممکن باشد، می‌تواند یک اقدام ضد انقلابی باشد. این شعار می‌توانست انقلاب را فلج سازد.

یکی از رهبران کمینترن، کوبوسینین، تجارب انقلاب چین را در ششمین کنگره کمونیسم بین‌الملل این چنین خلاصه کرد:

«خوب، رفقا، آیا این همان سوژیکتیویسم (ذهنیت گرایی) یک انقلابی افراطی با اُلْتانژ بالای خرده بورژوازی است که وحشی شده – یا چیز دیگری است؟ من نمی‌دانم که به لحاظ ذهنی چیست، اما کاملاً بخوبی می‌دانم که معنای هدف چنین اقدامی در عمل چه می‌توانست بوده باشد. اگر برای یک چنین چیزی تلاش می‌شد، مطمئن‌ترین روش جهت سقوط بلافاصله انقلاب یا حداقل ... جنبش ارضی بود. پیشبرد یک چنین شعاری در مرحله کنونی در چین می‌تواند تنها دارای یک اثر تحریک آمیز باشد.» (گزارش ششمین کنگره کمینترن، چاپ آلمانی، جلد سوم، ص. ۲۴).

این واقعیت که در ماه مارس ۱۹۲۷، چیان کای شیک به انقلاب خیانت کرد و به ابزار امپریالیسم جهانی تبدیل شد، توسط تروتسکی جهت اثبات تیز هوشی خود خودش درک شده است. آیا او قبلاً نمی‌دانست که نمی‌توان به بورژوازی تکیه کرد؟ آیا تروتسکی پیشنهاد شوراهای را نداد؟ تروتسکی وانمود می‌کند که نمی‌داند وقتی که بورژوازی به انقلاب خیانت می‌کند یک چیز است، و وقتی که حزب کمونیست تلاش کند که انقلاب را مُختل کند، چیز دیگری است. تروتسکی «فراموش می‌کند» – چیزی که او پیشنهاد کرد منجر به جنگ کارگران علیه دهقانان می‌شد. او به درجه تهوع آوری مرتب تکرار می‌کند، که حزب کمونیست نمی‌تواند «دنبالچه یک حزب بورژوازی» باشد. تروتسکی کمینترن را گمراه می‌کند هنگامی که می‌گوید «میلیون‌ها کارگر و دهقان را می‌توان بحرکت درآورد و آنها را رهبری کرد اگر تنها «پرچم» کومین تانگ را کمی در هوا چرخاند.» (لئون تروتسکی، انقلاب چین و تره‌های رفیق استالین، ماه مه ۱۹۲۷). تروتسکی دقیقاً «فراموش می‌کند» یک چیز کوچک را ببیند – و این که میلیون‌ها دهقان همزمان با مبارزه جبهه متحد ضد امپریالیستی واقعاً در یک انقلاب ارضی واقعی درگیر بودند. او هرگز مراحل مختلف انقلاب و گذار از یک مرحله به مرحله دیگر را درک نکرد.

آیا کمونیسم بین‌الملل از این واقعیت آگاه بود که انقلاب نمی‌تواند برای مدت طولانی به بورژوازی تکیه کند؟ تمام پیشنهادات بر این نکته تأکید دارند که اگرچه یک جبهه متحد، بلوکی از توده‌ها با بورژوازی وجود داشت، اما سرنوشت انقلاب به (اتحاد) کارگران و دهقانان بستگی داشت. کمینترن توصیه کرد که کارگران و دهقانان در صورت نیاز مسلح شوند؛ علی‌رغم مخالفت رهبران کومین تانگ. کمینترن به آنها توصیه کرد که کمیته‌های دهقانی را تشکیل دهند، تا علیه راست‌گرایان کومین تانگ بجنگند، تا کومین تانگ را به سمت چپ سوق دهند، و جسورانه، حزب کمونیست را به جلو بیاورند. کمینترن به کمونیست‌ها هشدار داد که ضرورت دارد آن جنبش توده‌ای را توسعه داد که به تنهایی می‌تواند انقلاب را نجات دهد. «در غیر این صورت»، دستورالعمل ماه دسامبر ۱۹۲۸ کمونیسم بین‌الملل گفت، «انقلاب با یک خطر عظیمی تهدید شده است».

حزب کمونیست چین، جوان، ستیزه جو، تند و تیز، اما بی تجربه، و مرتکب اشتباهاتی شده است. برخی از رهبران کمونیست وجود داشتند که موفق به ضرورت جنبش انقلابی مستقل کارگران نشدند. رهبران کمونیستی بودند که گفتند، «ما نباید جبهه متحد ضد امپریالیستی را با انقلاب ارضی بسیار برآشفته سازیم». کمونیست‌هایی بودند که می‌گفتند، «ما نباید اعتصابات زیادی داشته باشیم، زیرا بورژوازی را از انقلاب منزوی می‌سازد». کمونیست‌هایی بودند که، به همین دلیل، از مسلح کردن کارگران شانه خالی می‌کردند. چنین اشتباهاتی زیاد رخ داده بود: بعضی از این اشتباهات به علت بغرنجی و تازگی شرایط،

اجتناب ناپذیر بودند. رهبری کمونیستی آن دوران، به علت شرایط تاریخی، خرده بورژوا (از شهرها) و روشنفکر بودند. هنوز در مبارزه فولاد آبدیده نشده بودند. هنوز کاملاً اصول لنینیستی انضباط کمونیستی را جذب نکرده بودند. اما این به هیچ وجه به این معنا نیست که خط کمونیسم بین الملل یا استالین اشتباه بود.

در ششمین کنگره کمونیسم بین الملل، اشتباهات کمونیسم بین الملل به صورت زیر توصیف شدند:

«حزب کمونیست چین یک سری از شکست‌های بزرگ را متحمل شد که به گذشته با یک سری از اشتباهات اپورتونیستی خطرناک مرتبط هستند: فقدان استقلال و آزادی انتقاد در رابطه با کومین تانگ؛ عدم درک گذار از مرحله انقلاب به مرحله دیگر و ضرورت آمادگی برای مقاومت در زمان (مناسب)؛ و درنهایت جلوگیری از انقلاب ارضی.» (گزارش ششمین کنگره، چاپ آلمانی، جلد چهارم، ص. ۴۰).

با این حال، خط کمینترن، مطابق با آموزه‌های لنین و با منافع انقلاب بود.

این است آن چیزی که لنین در مورد حمایت از بورژوازی در انقلاب گفت:

«کمونیست بین الملل باید در یک ائتلاف موقت دست در دست با دموکراسی بورژوازی کشورهای مستعمره و عقب افتاده برود، اما با آن ادغام نشود و با تمام وجود استقلال جنبش پرولتری را حتی در ابتدایی ترین شکل خود حفظ نماید.» (و. ا. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، ص. ۲۹۰).

«ما به عنوان کمونیست فقط در چنین مواردی از جنبش‌های آزادیبخش بورژوازی در کشورهای مستعمره حمایت می‌کنیم که این جنبش‌ها واقعاً انقلابی باشند، زمانی که نمایندگان آن‌ها مانع ما در تعلیم و سازماندهی دهقانان و توده‌های عظیم استثمار شده با روحیه انقلابی نشوند.» (همانجا، ص. ۳۵۳).

جنبش کومین تانگ از سال ۱۹۲۶ تا ماه مارس ۱۹۲۷، واقعاً انقلابی بود و نمایندگان آن نه فقط مانع کمونیست‌ها از تعلیم و سازماندهی توده‌های دهقانی و کارگران با روحیه انقلابی نشدند، بلکه آن‌ها حتی از کمونیسم هم حمایت زبانی می‌کردند. بنابراین، در هفتمین پلنوم کمینترن (نوامبر ۱۹۲۶)، نماینده چیان کای شیک اعلام کرد: «چیزی که کومین تانگ برای آن می‌کوشد این است که پس از انقلاب ملی در چین سُلطه بورژوازی برقرار نگردد، همان‌گونه که در غرب اتفاق افتاد و اکنون آن‌را در تمام کشورها بجز اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی می‌بینیم ... ما همه متقاعد شده‌ایم که کومین تانگ تحت رهبری حزب کمونیست و کمینترن وظیفه تاریخی خود را به پایان می‌رساند.» (گزارش پلنوم هفتم، چاپ آلمانی، ص. ۴۰۴).

کمونیسم بین الملل هرگز هیچ توهمی درباره یک بلوک پایدار از پرولتاریا با بورژوازی نداشت. چیزی که بر روی آن تأکید داشت، استفاده از انقلابیون بورژوازی تا آن جایی که امکان داشت به منظور دستیابی به حداکثر دستاوردها بود.

چیان کای شیک خیانت کرد. زمانی که امپریالیست‌ها در ماه مارس ۱۹۲۷، شروع به بمباران نانکینگ کردند، چیان کای شیک علیه انقلاب به آن‌ها پیوست. چرا؟ بدین جهت که بورژوازی بوحشت افتاد که مبادا دهقانان و کارگران قدرت بسیار زیادی کسب کنند. بورژوازی که با آلترناتیو یا عذاب در دست امپریالیست‌های خارجی و یا نابودی توسط افزایش موج شورش دهقانان و کارگران روبرو شده بود، اولی را برگزید. چیان کای شیک پیشنهاد اربابان خود را پذیرفت. او از کومین تانگ انشعاب کرد.

مرحله دوم انقلاب، مرحله وُاهان شروع شد. «بورژوازی ملی از انقلاب جدا شد، درحالی که جنبش ارضی به یک انقلاب قدرتمند متشکل از ده‌ها میلیون دهقان رشد کرد» (استالین). جناح چپ کومین تانگ دولت وُاهان را تشکیل داد. کمونیست‌ها در آن شرکت کردند. تروتسکی که هرگز گذار انقلاب از یک مرحله به مرحله دیگر را درک نکرد، حال (۱۸۰ درجه) تغییر جهت داد و به کمونیست‌ها «نصیحت کرد» که در کومین تانگ شرکت کنند. او در مقاله خود، انقلاب چین و تزه‌های رفیق استالین، (ماه مه ۱۹۲۷) اعلام کرد، «ما موافق کار کمونیست‌ها در کومین تانگ هستیم و صبورانه کارگران و دهقانان را به سمت آن‌ها می‌کشانیم». چرا حالا؟ وُاهان قبل از ماه مارس ۱۹۲۷، در اصول فرقی با نیروهای چیان کای شیک نداشتند. اما در این جا ما یکی از چرخش‌های زیاد (از شاخه‌ای به شاخه‌ای دیگر پریدن‌های) تروتسکی را می‌بینیم که مختص و نشان‌دهنده شخصیت تروتسکی است.

دوره وُاهان چه بود؟ استالین با وضوح بی‌حد این را در سخنرانی خود در برابر جلسه پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، در ۱ اوت، ۱۹۲۷ توضیح داد:

«اگر اولین مرحله با این واقعیت مشخص شد که لبه تیز انقلاب عمدتاً علیه امپریالیسم خارجی هدایت شده بود، ویژگی دومین مرحله این واقعیت است که انقلاب لبه اولیه خود را علیه دشمنان داخلی، در وهله اول علیه فئودال‌ها، علیه رژیم فئودالی متمرکز می‌کند. آیا مرحله اول مسئله سرنگونی امپریالیسم خارجی را حل کرده است؟ نه، آن را حل نکرده است. تحقق این وظیفه را، به عنوان وارث آن، به مرحله دوم انقلاب چین واگذار نمود. این به توده‌های انقلابی فقط اولین انگیزه را علیه امپریالیسم داد تا به دوام آن پایان دهد، و هدف را به آینده بسپارد. مرحله دوم هم آن طوری که ما احتمالاً تصور می‌کنیم، نمی‌تواند موفق به حل وظیفه دفع امپریالیست‌ها گردد. این به توده‌های گسترده کارگران و دهقانان چینی انگیزه‌های بیشتری علیه امپریالیسم می‌دهد، اما این کار را بمنظور تکمیل این هدف به مرحله آینده انقلاب چین، مرحله شوراهای می‌دهد.» (جوزف استالین، مارکسیسم و مسئله ملی، چاپ روسی، ص. ۱۸۳-۱۸۲).

استالین، این لنینیست، چیزی را درک کرد و شرح داد که برای تروتسکی قابل درک نیست: گذار از یک مرحله از انقلاب به مرحله دیگر. استالین مرحله بعدی انقلاب را پیش‌بینی کرد که مرحله شوراهای خواهد بود. استالین می‌دانست که بلوک با بورژوازی در دولت و اهان عمر طولانی نخواهد داشت. با این حال، او نمی‌توانست به حزب کمونیست پند دهد که تلاش کند و خود را علیه رژیم و اهان قرار دهد. زیرا در حال حاضر، این عمل برای انقلابی که علاوه بر امپریالیست‌ها و جنگ سالاران، همچنین بخش بزرگی از بورژوازی به رهبری چیان کای شیک – باصطلاح رژیم نانکینگ، علیه آن صف آرای شده بود، ضرر داشت.

چرا لازم بود کمونیست‌ها در درون دولت و اهان بمانند؟ وظایف آن‌ها طبق نظر استالین، آن بود که:

«آشکارا از امکان سازماندهی حزب، پرولتاریا (اتحادیه‌های کارگری)، دهقانان (اتحادیه‌های دهقانی)، و انقلاب بطور کلی، کاملاً بهره برداری کنند، کومین تانگیست‌ها را بطرف چپ، در مسیر انقلاب ارضی سوق دهند. و کومین تانگ و اهان را به مرکز مبارزه علیه ضد انقلاب و به هسته آینده دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان تبدیل سازند.» (همان‌جا، ص. ۱۸۳).

استالین در پاسخ به درخواست تروتسکی در ارتباط با تشکیل بلافاصله شوراهای، شرح داد از آن جایی که این امر به معنای جهش از فاز توسعه چپ کومین تانگ است، «می‌تواند یک "ماجراجویی" باشد، "یک ماجراجویی که از روی مراحل می‌پرد"، زیرا کومین تانگ در و اهان هنوز خودش را نزد توده‌های کارگر و دهقان بی اعتبار و افشاء نکرده بود؛ خودش را از یک سازمان انقلابی بورژوایی نُهی نساخته بود».

انقلابات به سرعت متحول می‌شوند. مرحله دوم انقلاب در پایان سال ۱۹۲۷، تا یک سوم موفق شده بود. بورژوازی در چشم کارگران و دهقانان کاملاً بی اعتبار شد. بخش بزرگی از سرزمینی که با راه پیمایی به شمال تسخیر شد، اکنون در دست رژیم نانکینگ است، همچنین بورژوازی رژیم و اهان که به همراهش راهپیمایی کرد. حزب کمونیست اکنون به تنهایی کارگران و دهقانان را رهبری می‌کند. اختلافات طبقاتی عملی شد. بورژوازی دوباره به سوی امپریالیست‌های خارجی برگشت تا امنیت داشته باشد، اگرچه، علیه موج سُرخ انقلاب ارضی و کارگری بهای خیلی زیادی پرداخت. گام بعدی انقلاب، ناگزیر، شوراهای بود. انقلاب دمکراتیک بورژوایی به مرحله دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان گذار کرد.

اولین شورا در کانتون پس از قیام مسلحانه ۱۱ دسامبر ۱۹۲۷ سازماندهی شده بود. کمون کانتون تنها سه روز عُمر کرد. این قیام توسط نیروهای متحد بورژوازی چین، جنگ سالاران و امپریالیست‌های بین‌المللی در خون جنگ جویان قهرمان غرق شد. اما این پایان انقلاب نبود. یکی از شکست‌های آن بود. درست است، که در قلمرو نانکینگ حزب کمونیست مجبور شد زیرزمینی شود. توده‌های بزرگی از کارگر و دهقان توسط چیان کای شیک دژخیم، اعدام شدند. اما انقلاب همچنان ادامه دارد. حتی قبل از شکست کمون کانتون، کمونیست‌های چینی تحت ریاست ژنرال یچ تین، رو لانگ و چوتج، شورش موفقی را در میان بهترین سپاهیان ارتش کومین تانگ در استان‌های نانچنگ، و کیانگسی انجام دادند. آن‌ها موفق شدند که حزب کمونیست بر یک نیروی مسلح حدود ۱۵۰ هزار نفری پیروز گردد، و به عنوان هسته آینده ارتش سُرخ خدمت کند. ارتش سُرخ برای مدتی به مناطق کوهستانی عقب‌نشینی کرد، اما حال در فوریه ۱۹۲۸، ما یک رژیم شورایی در استان‌های فوکین، و یونگنین تأسیس کرده‌ایم. در ماه مه، کنگره کارگران و دهقانان و سربازان سُرخ در شرق کیانگسی برگزار خواهد شد. در سپتامبر و اکتبر، ما رژیم شورایی را در و اهان، و کیانگسی تأسیس می‌کنیم. از حالا به بعد شوراهای چینی همچنان رشد می‌کنند تا این که آن‌ها بتوانند مرحله کنونی خود را قوی و تثبیت سازند.

کسی نمی‌تواند اهمیت این توسعه را در مواجهه با مشکلات فراوان، زیاد تخمین بزند. شوراها تا حد زیادی از مراکز بزرگ با توده‌های مدرن پرولتاریا جدا بوده‌اند و هنوز هم هستند. آن‌ها از مداخله و تحریم رنج برده‌اند. طرح‌های زیادی علیه آن‌ها، نه فقط از طرف ارتش، بلکه همچنین از نوع تبلیغاتی سازماندهی شده بود. جمهوری شورایی جدید باید ارتش سرخ خود را ایجاد کند تا خود را در کشوری مسلح نماید که بشدت صنعتی نیست. سلاح‌هایش عمدتاً از ارتش‌های چپان کای شیک در جنگ‌های پیروزمند بدست آمده است. ولی با این‌حال – چه پیشرفت حیرت‌آوری!

کمون کانتون چه بود؟ کمونیسم بین‌الملل، در تظاهرات ششمین کنگره (سال ۱۹۲۸) گفت:

«با وجود اشتباهات بزرگ رهبری، قیام کانتون، به عنوان گارد قهرمان جنگ پرولتاریای چین در دوران گذشته انقلاب چین، و مشعل فاز شورایی جدید انقلاب، باقی می‌ماند.»

حدود همان دوران، زمانی که کمونیسم بین‌الملل تظاهراتی درباره شورای کانتون ساخت، و پرچم فاز جدید انقلاب را شکل داد، تروتسکی اعلام کرد:

«شورای [کانتون] که با عجله تأسیس شده بود، تنها همان‌گونه که نظارت بر تشریفات مذهبی می‌شود، صرفاً استتاری برای یک کودتای ماجراجویانه بود. به همین دلیل پس از آن که تمام شد، ما می‌بینیم که شورای کانتون فقط یکی از آن اژدهاهای چینی قدیمی بود- که به سادگی روی کاغذ نقاشی شده بود.» (لئون تروتسکی، قیام کانتون، نوشته شده در ژوئیه ۱۹۲۸؛ قرار داده شده در کتاب خود، مشکلات انقلاب چین، ص. ۱۵۷).

نمی‌بینید، که استالین، بسادگی یک «مراسم مذهبی» را جهت اثبات این که او یک انقلابی خوب است، براه انداخت. او کودتایی براه انداخت تا نشان دهد که او بدتر از تروتسکی نیست! اما تروتسکی فریب نمی‌خورد. «ما مدافع ایجاد شوراها در چین در سال ۱۹۲۶ بودیم. ما علیه کارناوال شوراها در کانتون در دسامبر ۱۹۲۷ بودیم» (همان‌جا). تروتسکی در سال ۱۹۲۵ مدافع صنعتی شدن و اشتراکی کردن در روسیه بود، اما در سال ۱۹۳۵ صنعتی سازی استتاری و «کارناوال» اشتراکی را می‌بیند. او می‌گوید، «هیچ تناقضی وجود ندارد». نه، هیچ تناقضی وجود ندارد. سیاست تروتسکی همواره ضد انقلابی بوده است؛ او یا مدافع تجزیه نیروهای انقلابی است، یا یک جنگ انقلابی را «کارناوال» می‌داند. آن «کارناوال شورایی» کانتون، یکی از قهرمان‌ترین قیام‌های کارگران و دهقانان در یادها می‌ماند. پس از سرکوبی قیام بیش از ۷ هزار جنگجو به تنهایی در کانتون کشته شدند.

در سال‌های پس از ۱۹۲۷، تروتسکی از به رسمیت شناختن گسترش انقلاب چین و تأسیس شوراها امتناع ورزید. چیزی که در واقعیت گذار به مرحله بالاتری از انقلاب است، از نظر او پایان همه چیز است – سیاهی و شکست. ما به چیزی باور می‌کنیم که آرزوی درست بودنش را داریم. در این صورت، شرارت تروتسکی هم‌مرز با تناقض می‌شود. «هولانگ و یح تین، حتی اگر سیاست اپورتونیستی خود را کنار بگذارند، نمی‌توانند یک ماجراجویی مجرد باشند، شبه کمونیست برجسته ماچونو [ماچونو نیمه راه‌زن، نیمه انقلابی در طول جنگ داخلی در روسیه]؛ «نمی‌تواند با کسی بجز انزوای خودش مقابله کند، و مقابله کرده است.» (مشکلات انقلاب چین، ص. ۱۵۰-۱۴۹). این است آن گونه که تروتسکی تشکیل هسته ارتش سرخ آینده را خوش آمد می‌گوید. گزارش حزب کمونیست چین به ششمین کنگره (تابستان ۱۹۲۸)، درباره رشد شمار اعضای حزب، گزارشی که نشان داد انقلاب شکست نخورده بود، و توسط تروتسکی به عنوان «اطلاعات هیجان انگیز» خوش آمد گفته شده بود، و سزاوار «تکذیب خشم» شده است (همان‌جا، ص. ۱۶۰). تروتسکی واقعاً نمی‌توانست ارقام را رد کند، اما سپس او خطای دیگری پیدا کرد: تروتسکی گفت که اکثریت اعضای جدید حزب دهقانان هستند، و بنابراین، حزب کمونیست چین «در انطباق با مقصد تاریخی خود متوقف شده است» (همان‌جا، ص. ۱۶۱)، برای مثال، مطابق با مباحثه تروتسکی، دهقانان نمی‌توانند یک نقش انقلابی بازی کنند. از نظر او، انقلاب، منحرف شده است. «در حال حاضر این انقلاب به یک آینده نامعلوم واگذار می‌شود. و علاوه بر این، پی‌آمدهای شکست این انقلاب هنوز کاملاً تمام نشده است.» (همان‌جا، ص. ۱۷۷، اکتبر ۱۹۲۸).

تروتسکی شکل‌گیری شوراها را در طول سال ۱۹۲۹ یک شوخی تلقی کرد. «شاید کمونیست‌های چینی به این دلیل که آخرین نظرات مولوتوف را درباره قطعنامه “دوره سوم” دریافت کرده‌اند، به شورش برخاسته‌اند... آیا این شورش از موقعیت چین یا به عبارتی دیگر از دستورات مربوط به “دوره سوم” سرچشمه می‌گیرد؟» (همان‌جا، ص. ۲۳۳، نوامبر ۱۹۲۹).

درحالی‌که کارگران و دهقانان چین تحت رهبری کمونیستی قهرمانانه می‌جنگیدند و جان خود را در میدان‌های جنگی فدا می‌کردند که حاکمیت شورایی را تأسیس نمایند، تروتسکی، آسوده خاطر در آلمان – آتا، انزجار سمی خود را علیه استالین و

کمونیست‌ها نشان می‌داد. آه، که تروتسکی بالاخره رمز هو لانگ و یح تین و قیام سال ۱۹۲۷ کانتون، همچنین معنای نادرست تشکیل شوراهای را در سال ۱۹۲۹ کشف کرد.

«مبارزات ماجراجویانه هو لانگ و یح تین در سال ۱۹۲۷ و قیام کانتون برای اخراج اپوزیسیون از حزب کمونیست روسیه تعیین شده [بودند].» (همان‌جا، ص. ۲۳۴-۲۳۳) – آن‌ها سازماندهی شده بودند، به این معنا، که توجه کارگران را منحرف سازند؛ که بخودی خود آن‌ها هیچ بودند. در مورد تشکیل شوراهای در بخش‌های خاص چین در سال ۱۹۲۹ - راز این جاست، و افشای آن تروتسکی را «مضطرب ساخت»، در واقع:

«آیا کمونیست‌های چین به این علت قیام کرده بودند که چیان کای شیک راه آهن شرق چین را تسخیر کرده بود؟ آیا این قیام، در ماهیت کاملاً پارتیزانی بود، که هدفش ایجاد ناآرامی در پشت چیان کای شیک باشد؟ اگر این آن چیزی است که وجود دارد، ما می‌پرسیم چه کسی چنین مشاوره‌ای به کمونیست‌های چینی داده است؟ چه کسی مسئولیت سیاسی را برای حرکت به سوی جنگی چریکی بدوش می‌کشد؟» (همان‌جا، ص. ۲۳۵).

به دشمنی مضاعف توجه کنید: بی‌اعتنایی به یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای انقلاب جهانی، و تحقیر امنیت اتحاد جماهیر شوروی. تروتسکی دوباره علیه کارگران و دهقانان چین است که از امنیت مرزهای شوراهای دفاع می‌کنند (آیا اگر نیروهای چیان کای شیک موفق به ضربه زدن به اتحاد شوروی می‌شدند، تروتسکی ترجیحاً خوشحال نمی‌شد؟). تروتسکی اظهار داشت:

«پرولتاریای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، که قدرت و ارتش را در دستان خود دارد، نمی‌تواند از پیشنهاد پرولتاریای چین بخواهد به یکباره جنگی را علیه چیان کای شیک آغاز کند، بدین معنا، که ابزارهایی را بکار ببرد که خود دولت شوروی درستی انجام آن را امکان‌پذیر نمی‌داند.» (همان‌جا، ص. ۲۳۴).

این طرز تفکر تروتسکی را نسبت به اتحاد جماهیر شوروی کاملاً روشن می‌سازد. درضمن، حمله امپریالیست‌ها به راه آهن شرق چین توسط اقدام سریع و قاطع ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی – ارتش کارگران و دهقانان متوقف شد.

طبق معمول، تروتسکی پیش‌بینی می‌کند – اما پیش‌بینی‌های او احمقانه هستند. بدین ترتیب، او در پایان سال ۱۹۲۹ «چشم انداز سرنگونی هولناک و انحطاط ماجراجویانه بقایای حزب کمونیست را می‌بیند. اما اگر خلاف آن رخ داد، این دیگر ربطی به اشتباه تروتسکی ندارد.

کافیست خیانت ناجوان مردانه یک ضد انقلابی که دیوانه شده است. ما می‌توانیم نمونه‌های بیشتر و بیشتری بیابیم و ثابت کنیم تروتسکی دشمن خشمگین انقلاب چین است، که نمی‌تواند در شوراهای چین حتی یک دستاورد انقلابی را ببیند، کسی که تا اوت ۱۹۳۰، ادعا می‌کرد: «دهقانان توانایی ایجاد دولت شورایی مستقل را ندارند»، و در قضاوت تروتسکی رهبری شوراهای چین، در دست حزب کمونیست نیست، اما «به دست احزاب دیگری افتاده است»، غیره و غیره، اما ماهیت نقل قول‌های ارائه شده به اندازه کافی گویای اثبات تصویری از این دشمن انقلاب جهانی است.

با این حال، باید یک نمونه را جهت تکمیل تصویر تروتسکی ذکر کرد. پس از سال ۱۹۲۸، تروتسکی به ناگهان تحت رژیم نانکینگ ثبات اقتصادی چین، افزایش نیروهای تولیدی، «بهبود واقعی اقتصادی»، و، به همان نسبت، یک «ثبات (سیاسی) نسبی بورژوازی» را پیش‌بینی می‌کند، که «بطور اساسی از یک موقعیت انقلابی تشخیص داده شده است»، ما نیازی نداریم که درباره این واقعیت فکر کنیم که چین امروز در یک بحران عمیقتری قرار دارد و این که نیروهای انقلابی در مناطق نانکینگ خیلی سریع رشد می‌کنند. چیزی که برای ما جالب است شعار تروتسکی: برای یک مجلس مؤسسان است:

«حزب کمونیست می‌تواند و باید شعار مجلس مؤسسان را با قدرت تمام، که با رأی عمومی، برابر، مستقیم و مخفی انتخاب شده، فرموله کند.» (همان‌جا، ص. ۱۸۹، نوشته شده در اکتبر سال ۱۹۲۸).

تروتسکی می‌گوید، نه به انقلاب. نه به شوراهای. نه به مسلح کردن کارگران و دهقانان. حزب کمونیست باید «از آغاز» شروع بکند – و این به معنای این است که به بورژوازی کمک کند تا قدرت دولتی خود را مستحکم سازد، به بورژوازی کمک کند که همه چین را تحت یک مجلس مؤسسان متحد سازد، تا اپوزیسیونی تشکیل دهد، که در سرشت خود، در درون پارلمان بورژوازی مشروع باشد.

ضد انقلاب شکست خورده‌ای که به علت ضعف و کف آلود شدن دهان خود در طول انقلاب افشاء شده است – این آن چیزی است که تروتسکی در ارتباط با انقلاب چین به آن تبدیل گشته است. به نفرت او از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، نفرت

زننده‌اش نسبت به چین شورایی نیز اضافه شده است. وقتی که می‌بیند این دو باهم متحد شده‌اند، زمانی که می‌بیند کمونیست‌های چین شعار جنگ انقلابی ملی علیه امپریالیسم ژاپن را صادر می‌کنند، تروتسکی بجوش می‌آید و درست به همان روشی «هشدار» می‌دهد که علیه دفاع از راه آهن شرق چین «هشدار» داد.

تروتسکی سعی کرد که از اشتباهات حزب کمونیست چین سود ببرد، و تلاش نمود که موفقیت‌های تاریخی جهانی حزب کمونیست چین را پنهان کند. تروتسکی با دقت از ذکر یک چیز اجتناب ورزید، ولی با این حال، آن رهبری که بیش از دیگران مسئول اشتباهات اپورتونیستی حزب کمونیست چین بود، فردی بنام چن- دو- هسیو بود، که بعدها از حزب اخراج و به رهبر تروتسکیست‌های ضد انقلابی در چین تبدیل شد.

موضع تحقیرآمیز تروتسکیسم در قبال دوره سوم

مدت زمان بین سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۲۳، دوره جنبش‌های توده‌ای بزرگ و انقلابات بود. کافی است که انقلاب پرولتری در مجارستان، انقلاب پرولتری در باواریا (ایالتی در جنوب آلمان)، تصرف کارخانه‌ها توسط کارگران در ایتالیا، شورش سال ۱۹۲۱ در آلمان، و جنبش انقلابی قدرتمند در پائیز سال ۱۹۲۳ در آلمان را بیاد بیاوریم. این دوره با شکست انقلاب آلمان خاتمه یافت.

دوره بعدی، دوره ثبات جزئی و نسبی سرمایه‌داریست. تولید سرمایه‌داری افزایش یافته، اما نتوانسته است بر بحران عمومی سرمایه‌داری فائق آید. اقتصاد جهانی به دو بخش- سرمایه‌داری و نوع سوسیالیستی تقسیم شده است. سرمایه‌داری فن‌آوری پیشرفته‌تری را معرفی می‌کند، و به تولید گسترده متوسل می‌شود، اما گسترش کالاهای جدید به بازار نیاز دارد، در حالی که بازارها کاهش می‌یابند. سرمایه‌داری به منظور کسب سود سرمایه خود، استثمار کارگران را افزایش می‌دهد، اما در نتیجه این، بازار داخلی تضعیف می‌شود. در بسیاری از کشورها، در حالی که «رونق» وجود دارد، اما استانداردهای زندگی کارگران پائین است، و این به معنای کاهش قدرت خرید آن‌هاست. همه این‌ها باعث می‌شود که امپریالیست‌ها برای حوزه‌های فعالیت در سرمایه‌گذاری جدید و منابع مواد خام، دیوانه وار بدنبال بازارهای جدید بگردند. و این به درگیری‌های جدید بین قدرت‌های امپریالیستی منجر خواهد شد. هر کشوری با دست‌پاچگی خود را به سلاح‌های نو مجهز می‌کند. جنگ‌های جدید در شرف تکوین‌اند. در همان حال، استثمار توده‌ها، هردو کارگران و کشاورزان را بسوی مقاومت بیشتر می‌کشاند. جنبش ضد امپریالیستی شدیدی در مستعمرات موجود است که اغلب خودش را به قیام شباهت دارد.

در سال ۱۹۲۸ یک چنین وضعیتی وجود داشت و بدین دلیل بود که گردهم‌آیی ششمین کنگره کمونیسم بین‌الملل در تابستان ۱۹۲۸، اعلام کرد که این پایان ثبات سرمایه‌داری است و دوره جدید - سومین دوره پس‌انگشت شروع گشته است. در آن دوره، کمینترن گفت، که توده‌ها بیشتر رادیکال می‌شوند. آن‌ها با شمار بیشتری از جمعیت در مبارزه علیه سرمایه‌داری حضور می‌یابند. کمینترن گفت، که متعاقب افزایش تنش‌های داخلی و تضادهای خارجی کشورهای سرمایه‌داری، روحیه انقلابی کارگران، افزایش می‌یابد. کمینترن، دوره جدیدی از جنگ‌ها و انقلابات را در آینده نه چندان دور پیش‌بینی کرد.

استالین مؤثرترین شخصیتی بود که درک درستی از موقعیت جهان را ارائه داد. این استالین بود که حس واقعی و درکی روشن از مسیری را داشت که باید پیموده می‌شد. این استالین بود که پیوسته علیه هر دو جبهه جنگید: اپورتونیست‌های راست، مانند لاوستونتی‌ها در آمریکا، که نه بحران‌های قریب الوقوع، و نه رادیکالیزه شدن کارگران در کشورهای سرمایه‌داری، و نه احتمال پیشروی سریع بسوی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را می‌دیدند - و اپورتونیست‌های «چپ» که مدافع تجربیات ماجراجویانه غلط ناشی از عدم اعتقاد محض نسبت به رشد نیروهای انقلابی بودند.

حوادث بعدی صحت این تجزیه و تحلیل رفیق استالین را به اثبات رساند. در کمتر از یک‌سال از گذشت کنگره، بحران اقتصادی جهانی با شدت تمام به همه ارگان‌های حیاتی کل ساختار سرمایه‌داری ضربه وارد ساخت. جنبش انقلابی مستعمرات هند، عرب و شماری دیگر، پیروزی‌های شوراهای چین، انقلاب در کوبا، انقلاب در اسپانیا، قیام انقلابی در اتریش، رشد جنبش انقلابی در فرانسه و آمریکا، تنها برخی از تحولات زیادی هستند که دوره سوم را نشان می‌دهند.

باید اعتراف کنیم که هرگز نمی‌توانیم در نوشته‌های تروتسکیست‌ها چیزی را شبیه به توضیح بیابیم که چرا آن‌ها مخالف تجزیه و تحلیل «دوره سوم» اند. پوزخند تحقیرآمیز تنها کاری است که می‌کنند. از نظر آن‌ها هیچ دوره جدیدی وجود ندارد. برای تروتسکیست‌ها سرمایه‌داری در سال ۱۹۲۸ و پس از آن هنوز یکسان است. همه این حقایق جنبش‌های انقلابی، تروتسکیست‌ها را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. از نظر تروتسکیست‌ها، سرمایه‌داری هنوز شکست ناپذیر است.

وضعیت آلمان و مسئله سوسیال فاشیسم

سوسیال دموکراسی بزرگترین عامل ثبات سرمایه‌داری پس از اولین دور جنگ‌ها و انقلابات بود. در کشورهایمانند آلمان و اتریش، رهبران سوسیال دموکراسی در واقع متعهد به سازماندهی و حفظ دولت سرمایه‌داری، علیه یورش انقلابی کارگران بودند. نوسکه، سوسیال دموکرات آلمانی در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ انقلاب کارگران را در آلمان غرق در خون کرد. وزرای سوسیال دموکرات اعتصابات کارگران را سرکوب نمودند، به تظاهرات کارگران تیراندازی کردند، و علیه کارگران حکومت نظامی اعلام نمودند. جهت رام کردن قیام مردم مستعمرات، دولت «سوسیالیستی» بریتانیا ارتش را اعزام نمود. سوسیال دموکرات فرانسه پیش‌گام معرفی حکومت نظامی‌های امپریالیستی بود. بطور خلاصه، در همه جا رهبران سوسیال دموکرات بخشی و بسته‌ای از دستگاه دولت بورژوازی بودند. آن‌ها ایده‌ای را مطرح ساختند مبنی بر این که یک دولت ائتلافی وجود دارد، برای مثال، یک دولت سرمایه‌داری و وزرای سوسیالیستی، که در آن‌جا ما یک مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم داریم. واقعیت این است که در یک دولت ائتلافی از آن جایی که بنیان سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی و استثمار آن متزلزل نمی‌شود، یک دولت سرمایه‌داری باقی می‌ماند. برعکس، با فریب کارگران و با ایده گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم، فقط در خدمت تقویت سرمایه‌داری است.

در واقع سوسیال دموکراسی در آلمان و اتریش به رشد فاشیسم کمک نمود. باندهای فاشیستی تحت حمایت دولت‌های سوسیال دموکراسی سازماندهی شدند. از طرف رؤسای پلیس سوسیال دموکرات در تظاهرات فاشیستی مزاحمتی ایجاد نمی‌شد، در حالی که تظاهرات کمونیست‌ها را پراکنده می‌کردند. باندهای فاشیستی اجازه مسلح شدن داشتند، در حالی که سازمان میلیتانت جبهه سرخ کارگران آلمان غیرقانونی شده بود. بارها جهت جلوگیری از جنبش کارگرانی که خواهان بهبود شرایط غیرقابل تحمل خود بودند حکومت نظامی و نیمه حکومت نظامی اعلام شد.

به همان شیوه‌ای که لنین پس از خیانت سوسیال دموکراسی به پرولتاریا در آغاز جنگ (اول جهانی)، رهبران سوسیال دموکرات را سوسیالیست‌های میهن پرست و سوسیال شونیست‌های (میهن پرست افراطی) خواند، این بار کمونیسم بین‌الملل، پس از خیانت سوسیال دموکراسی، رهبرانش را سوسیال فاشیست می‌خواند – به این مفهوم که راه را برای فاشیسم آماده نموده‌اند.

این برای پرولتاریای آلمان و همه جهانی که رهبران سوسیال دموکراسی منافع مشترکی با سرمایه‌داری داشتند، فاجعه‌بار بود. فاجعه‌بار بود که میلیون‌ها کارگر با عبارات سوسیالیستی رهبران سوسیال دموکرات فریب داده شدند و به آن‌ها اعتقاد داشتند که مبارزان واقعی منافع طبقه کارگرند. این مایه تأسف بود که حزب کمونیست آلمان فقط توانست رأی حدود شش میلیون نفر را بدست آورد و اکثریت قریب به اتفاق طبقه کارگر را پشت سر خود نداشت. این برای کارگران آلمان و برای انقلاب جهانی بهتر می‌شد اگر توده‌های کارگر آلمانی توهم کمتری نسبت به رهبران سوسیال دموکرات خود ابراز می‌کردند. چنانچه (توده‌ها) در یک جبهه متحد (خلق) قدرتمند در آلمان سازماندهی شده بودند، به قدرت رسیدن فاشیسم را دشوار می‌ساختند.

نمی‌توان این را انکار نمود که ضعف‌های خاصی در کار حزب کمونیست آلمان وجود داشت، اما مخالفت با جبهه متحد (خلق) در میان آن‌ها نبود. حزب کمونیست موفق نشد که تمام اعضای خود را به درون اتحادیه‌های کارگری رفرمیست ببرد که در آن‌جا از حمایت انقلابی قدرتمندی برخوردار بشود. در اتحادیه‌های رفرمیست به اندازه کافی فعالیت نکرد – و این فراموش شدمترین بخش فعالیت‌هایش بود، اگرچه قبل از ظهور فاشیسم اپوزیسیون اتحادیه کارگری سرخ را با بیش از ۳۰۰ هزار عضو بنا نهاد. حزب کمونیست به اندازه کافی ریشه خود را در کارخانه‌ها و کارگاه‌های کارگری پرورش نداد. حزب کمونیست به اندازه کافی در جهت نزدیک شدن به صفوف کارگران سوسیال دموکرات انعطاف بخرج نداد. بارها به وسیله کمونیسم بین‌الملل به همه این کمبودها اشاره شد، و حزب تلاش‌های فراوانی جهت بهبود کار خود انجام داد. در نتیجه، به طور فوق‌العاده‌ای به نفوذ خود افزود و در خاتمه، نفوذش بطور فزاینده‌ای رشد نمود.

«در طول آخرین دوره قبل از به قدرت رسیدن هیتلر، نفوذ حزب کمونیست در توده‌های گسترده و حتی در میان سوسیال دمکرات‌ها، اعضای اتحادیه‌های رفرمیست، و همچنین اعضای سازمان پرچم سرخ (رایش بنارز)، به همان دلیلی بود که قادر به سازماندهی مبارزه علیه این فرمان اضطراری بود. محبوبیت حزب بسیار افزایش یافته بود، و اعضای اتحادیه‌های کارگری رفرمیست شروع به شرکت در اعتصابات به رهبری اپوزیسیون اتحادیه کارگری سرخ و کمونیست‌ها می‌کردند. بدین ترتیب، علاوه بر کمونیست‌ها، اعضای اتحادیه‌های کارگری رفرمیست و حتی سوسیالیست‌های ملی گرا در کمیته اعتصاب برلین شرکت نمودند.» (ا. پیاتیتسکی، وضعیت کنونی در آلمان، ص. ۲۰).

حزب کمونیست آلمان آماده مبارزه با فاشیسم بود. در واقع، بارها کمونیست‌ها با باند‌های فاشیستی در خیابان‌ها جنگیدند. حملات آن‌ها را دیدند و حملات پلیس را در پروسیا^۴ برای مثال، که تحت فرماندهی سوسیال دمکرات‌ها بود و همه جا از پیراهن قهوه‌ای حمایت می‌کردند، شاهد بودند.

کمونیست‌ها جهت ایجاد جبهه متحد (خلق) با کارگران سوسیال دمکرات، و در صورت نیاز از طریق توافق با رهبران سوسیال دمکرات فعالیت می‌کردند، که ممکن است در (موارد) زیر دیده شود:

در سال ۱۹۲۵، حزب کمونیست آلمان به حزب سوسیال دمکرات پیشنهاد یک مبارزه متحد علیه خطر هواداران سلطنت را نمود. بعد در این سال، با دیدن این که کمونیست‌ها و سوسیال دمکرات‌ها اکثریت اعضا را در شهرداری برلین دارند، کمونیست‌ها جهت منافع کارگران به سوسیال دمکرات‌ها پیشنهاد یک برنامه اقدام مشترک را دادند. در سال ۱۹۲۶، کمونیست‌ها رهبران سوسیال دمکرات را فراخواندند تا در یک همه‌پرسی علیه بازگشت اموال به خانواده سلطنتی قبلی آلمان ملحق شوند. در بهار سال ۱۹۲۸، حزب کمونیست پیشنهاد تظاهرات مشترک اول ماه مه، روز جهانی کارگر را داد. در اکتبر سال ۱۹۲۸، حزب کمونیست پیشنهاد اقدام مشترک ضد نظامی گری – علیه ساخت یک رزمنه جنگی را داد. در بین سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲ حزب کمونیست بارها پیشنهاد اقدام مشترک علیه کاهش دستمزد را نمود. در آوریل ۱۹۳۲، حزب پیشنهاد یک مبارزه مشترک از سازمان‌های طبقه کارگر علیه کاهش قریب الوقوع دستمزد را داد.

همه این پیشنهادات از طرف سوسیال دمکراسی رد شد. توده‌های گسترده کارگران جهت اقدام مشترک به برخی از درخواست‌های حزب کمونیست پاسخ گفتند. رهبران سوسیال دمکرات همکاری با احزاب سرمایه‌داری را ترجیح می‌دادند.

هنگامی که وُن پاپن سوسیال دمکرات‌ها را از دولت پروسی بیرون انداخت، حزب کمونیست پیشنهاد یک اعتصاب عمومی مشترک جهت لغو احکام اضطراری و منحل کردن پرسنل توفان را داد. در ۳۰ ژانویه سال ۱۹۳۳، زمانی که هیتلر به قدرت رسید، حزب کمونیست دوباره پیشنهاد یک اعتصاب عمومی جهت مبارزه با ارتجاع را داد. دوباره در ماه مارس ۱۹۳۳، پس از سوزاندن رایشتاگ، حزب کمونیست از حزب سوسیال دمکرات و اتحادیه‌های کارگری خواست تا یک اعتصاب عمومی علیه حمله به کارگران را اعلام کنند. همه این پیشنهادات توسط سوسیال دمکرات‌هایی رد شد که ترجیح می‌دادند باور کنند که آن‌ها می‌توانند تحت هر رژیم سرمایه‌داری عمل کنند و اندک قدرت خود را حفظ نمایند.

۴- پادشاهی سابق آلمان- کشور کوچکی در سواحل جنوب شرقی دریای بالتیک – مرکز بیسمارک امپراتوری جدید آلمان بود- که پس از شکست آلمان در جنگ جهانی اول منسوخ شد- م).

چه کسی مقصر است؟

تروتسکی می‌گوید: کمونیست‌ها مقصرند. چرا؟ بدین‌جهت که آن‌ها سوسیال دمکرات‌ها را سوسیال فاشیست‌ها خوانده‌اند. تروتسکی نمی‌تواند این واقعیت را انکار کند که کمونیست‌ها جهت ایجاد جبهه متحد (خلق) تلاش می‌کردند. کمونیست‌ها اقدام ضد فاشیستی را سازماندهی می‌کردند تا کارگران احزاب مختلف را متحد سازند. کمونیست‌ها فعالیت می‌کردند تا جبهه متحد را در کارخانه‌ها و اتحادیه‌ها سازماندهی کنند. اما رهبران سوسیال دمکرات بزرگی اعتمادی را نسبت به کمونیست‌ها و نسبت به جبهه متحد (خلق) می‌کاشتند، و این مانع اقدام کمونیست‌ها می‌شد. تروتسکی نیز سهم خود را در تفرقه افکنی ادا نمود.

اما اکنون او خرسند نیست.

این باصطلاح تک خال حکم اوست:

«چنانچه کمینترن از سال ۱۹۲۹، یا حتی از سال ۱۹۳۰، یا سال ۱۹۳۱، در بنیان سیاست‌های خود عدم توافق عینی بین سوسیال دمکراسی و فاشیسم، و یا بطور دقیق‌تر بین فاشیسم و سوسیال دمکراسی را قرار می‌داد؛ اگر بر اساس یک سیاست قانونمند (اصولی) و ماندگار، جبهه متحد (خلق) را ساخته بود، آلمان در طول چند ماه، با شبکه قدرتمند کمیته‌های دفاع پرولتاریایی، و شوراهای کارگری بالقوه تحت پوشش قرار گرفته می‌شد.» (لئون تروتسکی، میلیتانت، ۱۰ مارس، ۱۹۳۴).

اما، جناب تروتسکی، بین سوسیال دمکراسی و فاشیسم، یا دقیق‌تر: بین رهبران سوسیال دمکراسی و فاشیسم هیچ عدم توافقی وجود نداشت. تا آن جایی که رهبران سوسیال دمکراسی در نظر داشتند، هیچ عدم توافقی وجود نداشت. آنها پیش‌بینی نمی‌کردند که بی‌رحمانه (از صحنه سیاست) رانده می‌شوند. آن‌ها بخش قابل توجهی از دستگاه‌های دولتی را تحت تمام رژیم‌های قبل از هیتلر شکل داده بودند و متقاعد شده بودند که حتی تحت هیتلر سهم خاصی از قدرت آن‌ها حفظ می‌گردد. (برای سوسیال دمکرات‌ها) مهم نبود که چقدر کمونیست‌ها قبل از آنان نتایج ترسناکی را که باید از صعود فاشیسم توقع داشته باشند، تصور کرده بودند — اما سوسیال دمکرات‌ها به سادگی آن را نمی‌پذیرفتند. سوسیال دمکرات‌ها می‌گفتند که خود از آن‌ها بهتر می‌دانند.

شاهد (ما) رفتار رهبران سوسیال دمکرات اتریش است که باصطلاح خیلی رادیکال‌تر از هم‌قطاران آلمانی خود بودند و کسانی که تجارب رفقای آلمانی خود را داشتند. شهادت اُتو بائور مارکسیست «چپ»، در مصاحبه با خبرنگار نیویورک تایمز، جی ایی آر جیدی (منتشر شده در ۱۸ فوریه، ۱۹۳۴) را بخوانید که چگونه سوسیال دمکرات‌های اتریش آماده همکاری با دولفوس، دیکتاتور فاشیست به هزینه قانون اساسی اتریش بود:

«از زمان پیروزی هیتلر در آلمان (۵ مارس) وقتی که «انتخابات» رایشتاک کنترل (کشور) را به آلمان نازی داد، حزب ما بزرگترین اشتباهات را جهت توافق با دولت کرده است... در اولین هفته‌های ماه مارس، رهبران ما هنوز در رابطه نزدیک با دولفوس بودند و اغلب سعی داشتند تا او را راضی به توافق با راه حل قانونی بکشانند. در پایان ماه مارس، او به رهبر ما، دکتر دیننبرگ، شخصاً قول داد که در ابتدای آوریل، مذاکرات با ما را جهت اصلاح قانون اساسی باز کند [جهت محدود ساختن دمکراسی بورژوایی که مناسب فاشیسم باشد — او جی ا]. این وعده هرگز برآورده نشد، چون که در ابتدای آوریل، او بطور قطعی به اردوگاه فاشیستی منتقل شد... و از صحبت با سوسیالیست‌ها خودداری کرد. وقتی که او گفت مایل به دیدن رهبران موجود نیست، ما پیشنهاد اعزام مذاکره کنندگان دیگری ارائه دادیم. او بشدت رد کرد. وقتی که ما نمی‌توانستیم او را دوباره ببینیم، تلاش نمودیم که از طریق افراد دیگری با او مذاکره کنیم. صادقانه بگویم، ما همه تلاش خودمان را کردیم. ما نزد رئیس جمهور میکلاس رفتیم... بعد ما از طریق سیاستمداران مذهبی که از مدت‌ها قبل می‌شناختیم، تلاش کردیم... اما همه چیز بر مقاومت لجوجانه دولفوس خرد شد که به سادگی نمی‌خواست دوباره سوسیالیست‌ها را ببیند و بشنود. گروهی از سوسیالیست‌های مذهبی با گروهی از دمکرات‌های کاتولیک همراه شد و تلاش نمود که کلیسا را وادار به مداخله نماید. این (شگرد) هم شکست خورد.»

بر فرض هم که شما در آن زمان یک جبهه متحد (خلق) ارائه می‌دادید که کمونیست‌ها با دولفوس مبارزه کنند؟ آن‌ها به مبارزه با فاشیسم فکر نمی‌کردند. آن‌ها هیچ قصدی در دفاع از دمکراسی بورژوایی نداشتند. به این اعتراف ارزشمند توسط بائور در همان مصاحبه گوش دهید:

«ما پیشنهاد بزرگترین امتیازاتی را دادیم که یک حزب دمکراتیک و سوسیالیستی تا بحال ارائه داده است. ما گذاشتیم که دالفوس بداند که اگر او فقط یک لایحه را از مجلس بگذراند، ما اقداماتی را قبول می‌کنیم که به دولت اجازه می‌داد تا بوسیله حکم بدون پارلمان برای دو سال حکومت کند [تأکید از ا. جی. ا.]، با دو شرط، که یک کمیته کوچک پارلمانی، که در آن دولت اکثریت را داشته باشد، و بتواند قادر به انتقاد از دیوان قانون اساسی و احکام باشد، و تنها حراست علیه نقض قانون اساسی، باید برگردانده شود.

سوسیال دمکرات‌ها بطور قطع آماده بودند تا آنجایی که لازم بود بروند. سوسیال دمکرات‌های «چپ» آماده پذیرفتن لغو پارلمان بودند، بشرطی که این لغو توسط حکم پارلمانی باشد (پروسه‌ای که در واقع در آلمان تحت هیتلر عملی شد). سوسیال دمکرات‌ها آماده بودند، و گفتند، موافق دولت بدون پارلمان «برای دو سال» هستند، اما این کاملاً آشکارست که به سختی میشد آن‌ها را وادار به قبول زمان اضافی کرد. سوسیال دمکرات‌ها علاقمند به حفظ موقعیت‌های خود در اتحادیه‌های کارگری، شهرداری‌ها، نیروی پلیس، و دستگاه قضایی بودند. که بخوبی می‌دانستند این موقعیت‌ها تحت فاشیسم کاهش می‌یابند. سوسیال دمکرات‌ها به سایه قدرت در آن زمان چسبیده بودند وقتی که طبق شهادت خود آن‌ها، نارضایتی و تحریک کارگران علیه سیاست محافظه کار کمیته حزب ما افزایش یافت، در حالی که تحریکات دولت افزایش می‌یافت... در هفته‌های گذشته شور و هیجان تب آلود به اوج خود ارتقاء یافت.» (همانجا).

تروتسکی بدین دلیل کمونیست‌ها را مقصر می‌داند که چنین رهبران (سوسیال دمکراتی) را جهت سازماندهی جبهه متحد (خلق) تهییج نکرده است.

اما بخاطر داشته باشید که تروتسکی کمونیست‌ها را مقصر نمی‌داند که به کارگران نزدیک نشده‌اند، برای این که تروتسکی بخوبی می‌داند که کمونیست‌ها به کارگران نزدیک شدند و هر تلاشی جهت نزدیکی به کارگران کردند تا کارگران را به پیوستن در جبهه متحد (خلق) تشویق نمایند. اتهام اصلی تروتسکی این است که رهبران کمونیست با رهبران سوسیال دمکراسی صلح برقرار نکردند.

استدلال تروتسکی در حمایت از احتمال یک جبهه متحد (خلق) با رهبران سوسیال دمکرات حقیقت ندارد.

«سوسیال دمکراسی [او می‌گوید] بدون تکیه کردن بر سازمان‌های سیاسی و اتحادیه کارگری طبقه کارگر نه می‌تواند زنده بماند، نه نفس بکشد. همزمان دقیقاً در این راستاست که تضاد عدم سازش بین سوسیال دمکراسی و فاشیسم اتفاق می‌افتد؛ و دقیقاً در امتداد این مسیر ضرورت و مرحله غیر محدود سیاست‌های جبهه متحد (خلق) با سوسیال دمکراسی باز می‌گردد.» (میلیتانت، ۱۰ مارس، ۱۹۳۴).

این استدلال، حتی در زمینه ترجمه ضعیف آن از متن انگلیسی نادرست است. حوادث نشان داده‌اند که بورژوازی وقتی که بفهمد سوسیال دمکراسی دیگر قادر به کنترل جنبش انقلابی توده‌ها نیست به فاشیسم متوسل می‌شود. به همین دلیل تمام سازمان‌های توده‌ای طبقه کارگر، حتی اگر تحت سلطه رهبران سوسیال دمکراسی باشند، (باز هم) سرکوب می‌شوند. اما رهبران سوسیال دمکراسی قبل از ظهور هیتلر این امر را قبول نداشتند.

آن‌ها بر دمکراسی سرمایه‌داری، بر قانون اساسی وایمار، بر احترام آلمان برای نظم و قانون و - بالاخره - بر رکورد خود در چابک‌سازی برای بورژوازی تکیه کرده بودند. آن‌ها سیاست حمایت از «شرکمتر» را اختراع کردند که تنها بهانه‌ای برای همکاری با بورژوازی بود. زویرجیبیل، رئیس پلیس آن‌ها در برلین بدون مجوز، کارگران شرکت کننده در راه پیمایی اول ماه مه - روز جهانی کارگر (سال ۱۹۲۹) را به رگبار مسلسل بست. شمار قربانیان بیش از ۳۰ نفر بود. رهبران آن‌ها تصویب قانون نیمه حکومت نظامی را جهت فرو نشاندن شورش کارگران معرفی کردند. رهبران آن‌ها حامی کاهش دستمزد و حامی تسلیحات/ساز و برگ نظامی بودند. سوسیال دمکراسی از دولت‌های برونینگ، وُن پاپن و اشلاچر حمایت نمود. آماده حمایت از هیتلر بود. آیا دولت هیتلر را پس از انتخابات ۵ مارس، ۱۹۳۴ برسمیت شناخت، اعلام نکرد که هیتلر قانوناً توسط هیندنبورگ منصوب شده و با اکثریت رأی مردم اختیار روشن به او داده شده است؟

چنان چه شانس به سوسیال دمکرات‌ها داده می‌شد، آیا آماده همکاری با دولت هیتلر نبودند؟ آیا حتی پس از آن که با چکمه‌های نازی‌ها لگد خوردند، نقش اپوزیسیون وفادار را به عهده نگرفتند؟ آیا گروه پارلمانی سوسیال دمکرات، در ۱۷ ماه مه سال ۱۹۳۳، متفقاً در رایشتاک بنفع سیاست هیتلر رأی ندادند؟ آیا کارل سیویرینگ علی‌رغم همه این‌ها، حامی هیتلر باقی نماند؟ آیا همین رهبر سوسیال دمکرات کار کشته از مردم سائر تقاضا نکرد که به نازی‌ها رأی بدهند؟ آیا رهبران اتحادیه‌های کارگری سوسیال دمکرات پیش‌قدم هیتلر نشدند؟

وقتی که آن‌ها سقوط کردند، هنگامی که آن‌ها با رسوایی و بدون مقاومت برکنار شدند، آن وقت بود که روند ارزش گذاری مجدد نه فقط در میان کارگران سوسیال دمکرات، بلکه همچنین در میان برخی از رهبران آن‌ها شروع شد. بخشی (سیویرینگ و شرکاء) فقط منتظر فرصتی بودند که توسط فاشیست‌ها «به خدمت گرفته شوند». (جناح) مرکز مردد بود. (جناح) چپ حامی جبهه متحد (خلق) با کمونیست‌ها بود. جبهه متحد (خلق) به سرعت در حال ساختن، بویژه در فرانسه، اسپانیا و همچنین در آمریکا – تحت ابتکار و رهبری کمونیست‌ها بود. اما اگر کسی توقع داشته باشد که قبل از ژانویه ۱۹۳۳، رهبران سوسیال دمکراسی آلمان موافق جبهه متحد (خلق) با کمونیست‌ها بودند، تنها می‌تواند یک تروتسکیسم باشد.

در عمق همه این نطق‌های کسالت‌آور، گرایش منشویکی تروتسکی نهفته است. منشویک قدیمی ادعای رهبری «اپوزیسیون چپ» را تکرار می‌کند. او معتقد نیست که سوسیال دمکراسی «به همان اندازه بد است». تروتسکی صادق است وقتی که می‌گوید کمونیست‌ها نباید رهبران سوسیال دمکرات را سوسیال فاشیسم بخوانند. زیرا او بر این باور است که آن‌ها سوسیال فاشیسم نیستند. او معتقدست که سوسیال دمکرات‌ها مبارز هم هستند، حداقل برای دمکراسی بورژوایی و برای منافع کارگران تا آنجایی که آن‌ها بتوانند تحت دمکراسی بورژوازی مورد دفاع قرار گیرند. از نظر تروتسکی سوسیال دمکرات‌ها «نیز» سوسیالیست هستند. حالا کاملاً درست است که اگر کمونیست‌ها موقعیت خودشان را رها کرده بودند و با رهبران سوسیال دمکرات آلمان بر اساس شرایط این رهبران صلح کرده بودند، آن وقت می‌توانستند یک جبهه متحد (خلق) داشته باشند. مشکل این است که این جبهه متحد (خلق) ضد فاشیست نمی‌شد.

تقلید مسخره آمیز از کل سلسله تجربیات فرانسه آشکار است. زمانی که جبهه متحد (خلق) در فرانسه ایجاد شد، هنگامی که جنبش‌های توده‌ای علیه فاشیسم بر اساس جبهه متحد (خلق) شروع به گسترش نمودند، گروه تروتسکی به حزب سوسیالیست ملحق شد، با آن جوش خورد، و با حزب سوسیالیست علیه جبهه متحد (خلق) می‌جنگید.

شما در این جا تروتسکیست‌ها را در عمل می‌بینید.

اما چرا حزب کمونیست با نیروهای خود در آلمان در اوایل سال ۱۹۳۳ قیام مسلحانه نکرد؟ این مشکل آلمان اغلب توسط تروتسکیست‌ها پرسیده می‌شود.

پاسخ به این توسط لنین داده شده که «قانون بنیادی انقلاب» را توضیح می‌دهد.

«این برای انقلاب کافی نیست که توده‌های استثمار شده و سرکوب شده درک کنند که به شکل گذشته نمی‌توانند زندگی کنند و خواهان تغییر آن باشند؛ برای انقلاب، ضروری است که استثمارگران قادر نباشند به سبک گذشته زندگی و حکومت کنند. تنها زمانی که «طبقات پائین‌تر» رژیم گذشته را نخواهند، و هنگامی که «طبقات بالاتر» قادر به حکومت کردن مانند گذشته نباشند، آن وقت انقلاب می‌تواند موفق گردد. ممکن است این حقیقت را به شیوه دیگری بیان کرد: بدون بحران همه جانبه، که هردو استثمارشوندگان و استثمارگران را تحت تأثیر قرار دهد، انقلاب امکانپذیر نیست. [تأکید از ام. جی. ا.]. جهت انقلاب ابتدا لازمست، که اکثریت قریب به اتفاق کارگران (یا حداقل اکثریتی از کارگران آگاه، متفکر، و از نظر سیاسی فعال) ضرورت انقلاب را کاملاً درک کنند، و آماده باشند تا جان خود را فدای انقلاب کنند؛ دوم، طبقه حاکمه در شرایط بحران دولتی باشد، شرایطی که حتی عقب افتاده‌ترین توده‌ها را به سیاست جذب کند... دولت را تضعیف نماید و سرنگونی سریع آن را توسط انقلاب آسان کند.» (وی. آی. لنین، مجموعه آثار، چاپ روسی، جلد ۲۵، ص. ۲۲۲).

در بحث موقعیت آلمان از زمانی که هیتلر به قدرت رسید، ا. پیاتنیتسکی، رهبر کمونیسم بین‌الملل، تعریف لنینیستی بالا از موقعیت انقلابی را ذکر نمود و نتیجه گیری اجتناب ناپذیری گرفت. او گفت:

«آیا تمام این شرایط در آلمان در ژانویه سال ۱۹۳۳ کاملاً رشد کرده بودند و وجود داشتند؟ خیر. کل بورژوازی، در مواجهه با مخاطره یک انقلاب پرولتری، علی‌رغم وجود نفاق در میان آن‌ها، متحداً علیه پرولتاریای انقلابی ایستاده بودند. اکثریت قریب به اتفاق خرده بورژوازی که توسط هیتلر نمایندگی می‌شد دنباله رو بورژوازی بودند، که به آن‌ها بازگشت آلمان «با عظمت» گذشته را وعده داده بود که در آن خرده بورژوازی در شرایط کم و بیش نسبتاً خوبی زندگی کرده بود. پرولتاریا توسط حزب سوسیال دمکرات که هنوز اکثریت کارگران از آن پیروی می‌کرد، منشعب شده بود. بنابراین، استثمارگران هنوز قادر به زندگی و رهبری کردن بودند، و هنوز مانند گذشته قادر به استثمار طبقه کارگر بودند، اگرچه با شیوه‌های جدید فاشیستی.» (ا. پیاتنیتسکی، موقعیت کنونی در آلمان، ص. ۲۷).

هیئت رئیسه کمیته اجرایی کمینترن، که موقعیت آلمان را ارزیابی می‌کرد، از رابطه موجود نیروهای اجتماعی آلمان به تنها نتیجه گیری رسید که یک رهبری مسئول می‌تواند بدان دست یابد.

«تحت این شرایط [قطعنامه هیئت رئیسه می‌گوید] پرولتاریا در موقعیتی بود که نمی‌توانست سازماندهی کند و در واقع در آن نوع سازماندهی شکست خورد که بتواند یک ضربه فوری و قاطع علیه آن دستگاه دولتی بزند، که، به منظور مبارزه علیه پرولتاریا، سازمان‌های جنگی بورژوازی فاشیستی را جذب کرده بود: پرسنل توفان، کلاه خودهای فولادین و رایکسویر. بورژوازی قادر شد بدون مقاومت جدی قدرت دولت را در کشور به سوسیالیست‌های ناسیونالیست بدهد که از طریق تحریکات، ترورهای خونین و تهاجم سیاسی علیه طبقه کارگر عمل می‌کرد.»

لنین در تجزیه و تحلیل موقعیت‌ها جهت قیام‌های مختلف پرولتاریا گفت، که یک نبرد قاطع می‌تواند کاملاً آماده/بالغ بنظر بیاید،

... اگر تمام نیروهای طبقاتی که علیه ما دشمنی دارند به اندازه کافی درگیر شده باشند، به اندازه کافی ضربه خورده باشند، به اندازه کافی خودشان را با مبارزه‌ای که فراتر از قدرت آن‌ها تضعیف کرده باشند. اگر تمام عناصر متزلزل، مردد، بی‌ثبات، واسط، برای مثال، خرده بورژوازی، و دموکراسی خرده بورژوازی همان‌گونه که قابل تشخیص از بورژوازی است، خودشان را به اندازه کافی نزد مردم افشاء کرده باشند، خودشان را به اندازه کافی با ورشکستگی عملی بی اعتبار کرده باشند. اگر در میان پرولتاریا همبستگی توده‌ای جمع شده باشد، و قیام با شدت به نفع حمایت از قاطع‌ترین اقدامات فوق العاده جسور و انقلابی علیه بورژوازی باشد، آنوقت انقلاب به حد بلوغ رسیده است، و چنان چه ما به موقع تمام شرایط ذکر شده بالا را درنظر بگیریم ... و لحظه مناسب را انتخاب کرده باشیم، پیروزی ما حتمی است.

خصوصیات ویژه شرایط زمان کودتای هیتلر این بود که این شرایط برای قیام پیروزمندانه هنوز در آن لحظه به حد بلوغ نرسیده، و تنها در یک حالت جنینی وجود داشت.

همان گونه که برای پیش آهنگ پرولتاریا، حزب کمونیست، مایل به افتادن در ماجراجویی نیست، البته، با اقدامات خود نمی‌توانست برای این عامل ناپیدا غرامت بپردازد و توان اعمال خود را بدهد.»

انتقاد تروتسکی از کمینترن بیان ناامیدی یک خرده بورژوازی ترسیده از فاشیسم و بی اعتقادی نسبت به نیروهای انقلابی پرولتاریاست. بنابراین، سیاست‌های پیشنهادی تروتسکی، سیاست‌های یک خرده بورژوازی رفرمیست متوحش است.

«شعارهای دمکراتیک و توهّمات [او می‌گوید] را نمی‌توان با حکم لغو نمود. لازم است که توده‌ها از آن‌ها عبور کنند و با تجربه مبارزه بیشتر دوام بیاورند ... ضروری‌ست که عناصر پویا را در این موقعیت دفاعی طبقه کارگر پیدا نمائیم؛ ما باید توده‌ها را وادار کنیم که از منطق دمکراتیک خود نتیجه‌گیری نمایند؛ ما باید کانال‌های مبارزه را عریض‌تر و عمیق‌تر کنیم.» (لئون تروتسکی، وظایف کنونی ما، میلیتانت، ۹ دسامبر، سال ۱۹۳۳).

در این کلمات یک برنامه کامل وجود دارد. این یک پیش فرض جهت یک موقعیت سیاسی عام است که ارتجاع سیاه قبلاً انتخاب کرده است که برای یک دوره بسیار طولانی حکومت کند و جایی برای هیچ تفکری از جنگ پرولتاری مصمم جویای قدرت نمی‌تواند وجود داشته باشد. این (برنامه) یک نظام سرمایه‌داری باثبات را پیش‌بینی می‌کند. این (برنامه) فرض می‌کند که مبارزه کارگران جهت بهبود شرایط فوری آن‌ها ضرورتاً باید از کانال‌های پارلمانی حرکت کند. بنابراین این (برنامه) مبارزه جهت اصلاحات دمکراتیک را به عنوان وظیفه اصلی کارگران به پیش می‌برد.

این برنامه تروتسکی درست مانند تمام خلاقیت‌های سوسیال دمکراتیک، هم ارتجاعی و هم خیال‌پردازانه است.

بدین‌جهت ارتجاعی‌ست که مبارزه پرولتاریا برای کسب قدرت را در زمانی که شرایط به سرعت جهت چنین مبارزه‌ای فراهم شده است رها می‌سازد. بدین دلیل خیال‌پردازانه است چون که امکان ندارد کارگران همیشه خودشان را به تنهایی با «شعارهای دمکراتیک» محدود سازند، اگر آن‌ها بخواهند از حقوق خود برای زندگی کردن دفاع نمایند.

کارگران گرسنه‌اند. آن‌ها سرکوب می‌شوند. آن‌ها باید جهت دستمزد بالاتر، بیمه اجتماعی، علیه خشونت پلیس، علیه قوانین اعدام بدون محاکمه بجنگند. هر زمان که آن‌ها یک مبارزه واقعی را تقبل کنند، بناچار آن‌ها فراتر از دموکراسی بورژوایی می‌روند. آن‌ها با پلیس درگیر می‌شوند. آن‌ها دادگاه‌ها را بمبارزه می‌طلبند. آن‌ها از دستورات سرپیچی کرده و احکام بازداشت را زیر پا می‌گذارند. آن‌ها را مجبور به اخراج غیر قانونی می‌کنند. آن‌ها «شورش» می‌کنند. زمانی که سرمایه‌داری درست مانند حالا بلرزه دربیاید و تضعیف شود، تصرف قدرت یک وظیفه برای آینده نزدیک است. هر مبارزه گامی نزدیک‌تر برای تصرف قدرت است. هر نبردی به طبقه کارگر تجارب جدید، درس‌هایی از اتحاد و پیشرفت هم‌آهنگی علیه بورژوازی را آموزش می‌دهد. تنها یک این‌چنین پیشرفتی می‌تواند بهبود بلافاصله زندگی کارگران امروز را ارزانی کند، و حقوق ابتدایی و شرایط اقتصادی بهتری را برای آن‌ها تأمین نماید.

این مبارزه طبقاتی علیه سرمایه‌داری است که کمونیست‌ها بر روی پرچم طبقه کارگر حک کرده‌اند - مبارزه طبقاتی که در بالاترین نقطه اوج شکل خود قیام مسلحانه، نبرد نهایی جهت دیکتاتوری پرولتاریا است.

این خیانت طبقاتی است که تروتسکی در آن ساختار برنامه «انترناسیونال ۴» بی‌دوام خود را می‌سازد.

به یک باصطلاح «بلشویک» تروتسکیستی گوش کنید که جهان را با یک قطعه بلند از نطق خود نصیحت می‌کند:

«ما، بلشویک‌ها، در نظر می‌گیریم که نجات واقعی از فاشیسم و جنگ بر تسخیر انقلابی قدرت و ایجاد یک دیکتاتوری پرولتری تکیه دارد. [اما «اعتقاد» ما فقط یک خیال واهی، بدون خونریزی، و بی‌جان است - ام. جی. اُ]. شما، کارگران سوسیالیست [بخان: سوسیال دمکرات‌های بوروکرات - ام. جی. اُ] موافق این مسیر نیستید. شما نه تنها هر چیزی را که کسب کرده‌اید نجات می‌دهید، بلکه همچنین در مسیر جاده دمکراسی به پیش حرکت می‌کنید. [در همکاری با روزولت، ریشبرگ و پرکینز - ام. جی. اُ]. خوب، تازمانی که ما شما را متقاعد و به طرف خود جلب نکرده‌ایم، ما تا پایان آماده پیروی از شما در این مسیر هستیم. [این آسان‌ترست که از شما پیروی کنیم تا بخود زحمت با صفوف کارگرانی را بدهیم که ممکن‌ست موافق به تسلیم شدن به احکام «دمکراتیک» رؤسای پلیس نباشند - ام. جی. اُ] اما ما از شما می‌خواهیم که مبارزه برای دمکراسی را ادامه دهید، نه در حرف بلکه در عمل بکارگیرید [برای مثال، اجازه دهید نورمن توماس ملاقات جدیدی با «ملکه» کشور داشته باشد - ام. جی. اُ]. ... بگذارید حزب شما یک مبارزه واقعی جهت یک جنبش دمکراتیک قوی باز کند. [که حتی گمراه کننده‌تر از جنبش‌های حماسی یا لافولاتی است که در برنامه‌های خود قسمت‌های اقتصادی داشتند - ام. جی. اُ]. برای این ضروری‌ست که قبل از هر چیز تمام بقایای دولت فئودالی را کاملاً حذف کرد. این ضرورت دارد که حق رأی به همه مردان و زنانی داده شود که به سن ۱۸ سالگی خود رسیده‌اند، همچنین در سربازان ارتش [گرسنگی پسرها و دخترها را فراموش کنید. به آن‌ها شادی رأی دادن را بدهید که مرهمی جهت زخم‌هایشان خواهد شد. درضمن، از بیمه اجتماعی هزینه کمتری برای اربابان برمی‌دارد - ام. جی. اُ]. تمرکز کامل قدرت قانون‌گذاری/قوه مقننه و اجرایی در دست یک مجلس قرار می‌گیرد! بگذارید حزب شما یک مبارزه جدی را تحت این شعارها آغاز کند! اجازه دهید میلیون‌ها کارگر بیدار شوند، بگذارید قدرت را از طریق بحرکت درآوردن توده‌ها تسخیر کنند. [هورا برای یک دولت جدید ایبر-نوسکی-شیدمان-رامزی مک دونالد - ام. جی. اُ]. این در هر سرعتی یک تلاش جدی از مبارزه علیه فاشیسم و جنگ است. [به همان سبکی که سیویرینگ، اتوبائور و جولیوس دیوچ علیه فاشیسم و جنگ مبارزه کردند - ام. جی. اُ]. ما، بلشویک‌ها، حق خود می‌دانیم که به کارگران عدم کفایت شعارهای دمکراتیک را توضیح دهیم؛ ما برای خودمان در دولت سوسیال دمکرات مسئولیت سیاسی را برعهده نمی‌گیریم؛ اما صادقانه در مبارزه جهت یک چنین دولتی به شما کمک می‌کنیم [ما به شما کمک می‌کنیم که توده‌ها را فریب دهید - ام. جی. اُ]. همراه با شما ما تمام حملات ارتجاع بورژوازی را دفع می‌کنیم. [و کمک می‌کنیم که به کارگران و دهقانانی شکیک کنند که در مبارزه خود برای کسب نان خود «قوانین دمکراتیک» را نقض می‌کنند - ام. جی. اُ]. بیش از این، ما خودمان را مقید به شما می‌دانیم که تا زمانی که اکثریت کارگران آگاهانه خود را در سمت و سوی دیکتاتوری پرولتاریا قرار نداده است هیچ گونه اقدامات انقلابی را انجام ندهید که فراتر از محدوده دمکراسی (دمکراسی واقعی) برود. [این وظیفه دمکراتیک ماست که اعتصابات «غیر قانونی» را بشکنیم و گردهمایی «غیرقانونی» را پراکنده سازیم. چطور آن‌ها جرأت کرده‌اند فراتر از محدوده دمکراسی واقعی بورژوازی بروند! - ام. جی. اُ]» (تروتسکی، «وظایف کنونی ما»، میلیتانت، ۹ دسامبر، ۱۹۳۳).

باید روشن شده باشد در ابتدا که تروتسکی خودش را به «کارگران سوسیالیست» معرفی کرد، منظورش رهبران سوسیالیست بود. آن‌هایی که مانع کارگران سوسیالیست از درگیر شدن در مبارزه طبقاتی واقعی گشتند. باید به این اشاره می‌شد، ثانیاً، آن برنامه‌ای که او پیشنهاد می‌کند کاملاً رفرمیستی است. تروتسکی به سوسیال دمکراسی کمک می‌کند تا در یک کشور سرمایه‌داری به دولت تبدیل گردد (صادقانه کمک می‌کند)؛ تروتسکی به سوسیال دمکراسی کمک می‌کند تا ماشین دولت سرمایه‌داری را بهبود بخشد؛ تروتسکی خودش را موظف می‌داند که هیچ اقدامی فراتر از دمکراسی بورژوازی انجام ندهد (وقتی که او می‌گوید «دمکراسی واقعی»، او باید بداند که چنین دمکراسی تنها در دیکتاتوری پرولتار وجود دارد - و هر دمکراسی بورژوازی، هرچقدر هم که زیبا باشد، یک دمکراسی دروغین است که به عنوان سلاح استثمارگران علیه استثمارشدگان طراحی شده است)؛ به عبارت دیگر، تروتسکی متعهد به کمک در انسجام عمل‌کرد حکومت سرمایه‌داری از طریق ابزار دمکراسی دروغین بورژوازی علیه کارگران است. ضروری بود که اشاره نمود، تروتسکی این خواست‌های حیاتی مانند دستمزد بالاتر، ساعات کار روزانه کمتر، بیمه بیکاری، حق ملیت‌های تحت ستم را بهبود حذف نکرد. برای مثال، به محض این که کارگران متعهد به مبارزه جهت چنین خواسته‌هایی شوند، بورژوازی قانوناً درهم می‌شکند. چون که به محدوده دمکراسی بورژوازی تجاوز شده است. تروتسکی بطور ضمنی به رهبران سوسیال دمکراسی قول می‌دهد که چنین اقداماتی را نه انجام دهد و نه از آن‌ها پشتیبانی نماید. به علاوه، تروتسکی خیلی خوب می‌داند زمانی که

سوسیال دموکراسی در قدرت است، آن‌ها از نیروهای مسلح دولت علیه کارگران استفاده خواهند کرد، چنان‌چه آن‌ها چنین اقداماتی را انجام دهند. هنگامی که تروتسکی به سوسیال دموکرات‌ها التماس می‌کند که به او بپیوندند، تروتسکی مجبور است که خودش را به خواسته‌های بی‌خطری مانند مجلس محدود نماید و سن رأی دادن را پائین بیاورد. تنها در این جاست که سوسیال دموکراسی می‌تواند او را نیمه راه بپذیرد. و بر اساس یک چنین برنامه‌ای است که او مایل است سرنوشت تروتسکیست‌ها را با سرنوشت رهبران سوسیال دموکراسی پیوند دهد.

یکبار دیگر ما تروتسکی، یک خرده بورژوازی را می‌بینیم که وحشت زده شده است. او ظهور فاشیسم را دیده است، و بر این باور است که فاشیسم آمده است که بماند. تروتسکی معتقد است که طبقه کارگر شکست خورده است، به حزب کمونیست آلمان افترا می‌زند، و می‌گوید که مرده است، در حالی‌که در واقع زنده است و مبارزه می‌کند. تروتسکی مایل نیست ببیند که توده‌ها یک انقلاب اجتماعی برپا کنند. تروتسکی نمی‌خواهد درک کند زمانی که توده‌ها برخیزند – و هر جایی که برخیزند – آن‌ها باید برای زندگی خود، علیه گرسنگی، و علیه نابودی به دست سرمایه مالی بجنگند – و این به معنای جنگ عیه دولت سرمایه‌داری است، چه از نوع فاشیستی آن و یا شکل دموکراتیک آن باشد. تروتسکی تمایلی ندارد پی ببرد که کارگران – توده‌های کارگر، اکثریت قریب به اتفاق کارگران – به زیر پرچم مبارزه علیه سرمایه‌داری می‌پیوندند، که همیشه جهت تضعیف دولت سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند. تروتسکی می‌خواهد توده‌های کارگران را از درگیری در مبارزه علیه سرمایه‌داری تحت رهبری کمونیستی باز دارد، و به رهبران سوسیال دموکراسی برای یک جبهه متحد (خلق) بر اساس برنامه ارتجاعی و خیال‌پردازانه خود التماس می‌کند. تعجبی ندارد که او مخالف جبهه متحد (خلق) به سبک ساخته شده توسط احزاب کمونیستی باشد، که علیه سرمایه‌داری هدایت شده است. این نوع جبهه متحد (خلق) برای سرمایه‌داری سنگر نمی‌سازد. جبهه متحد (خلق) می‌آید تا نظام سرمایه‌داری و حامی فاشیسم را نابود سازد.

تروتسکیسم در آمریکا

در پایان سال ۱۹۲۸، گروهی از تروتسکیست‌ها از حزب کمونیست آمریکا اخراج شدند. این گروه، توسط کائن و شاپچمن، جناحی را در درون حزب ساخته بودند که شروع به انجام مبارزات ضد حزبی می‌کردند. حزب در آن زمان به دو جناح تقسیم شده بود: فوستریزها و لاوستونی‌ها – و تقریباً موجودیت این جناح‌ها آشکار بود. بهر رو، هر دو آن‌ها به عضویت حزب شناخته شده بودند و کمونیسم بین‌الملل از موجودیت آن‌ها باخبر بود. تروتسکیست‌ها، مطابق با شیوه پیشوای خودشان، موجودیت جناح خودشان را مخفی نگه داشته بودند. آن‌ها در درون کمیته‌های حزبی هرگز متعهد به بحث در باره تروتسکیسم نمی‌شدند. آن‌ها هرگز برنامه متفاوتی از برنامه جناح‌های موجود را ارائه نمی‌دادند. در واقع، آن‌ها تظاهر می‌کردند که هیچ اختلاف نظری ندارند که با عقاید یکی یا جناح‌های دیگر مغایر داشته باشد. با این حال، آن‌ها متحداً باهم در یک گروه مخفی، بطور کامل علیه حزب تخم توطئه می‌کاشتند.

آن‌ها یک یا دو گروه دوازده نفره از روشنفکران فاقد یک پایگاه مردمی بودند. رهبر صوری آن‌ها کائن، یک وکیل سابق بود، که هیچ سابقه کار ایدئولوژیکی و سازمانی نداشت. او یکی از اعضای کمیته مرکزی در روزهایی بود که زندگی حزب غیرعادی بود، اما هرگز هیچ ارتباطی با توده‌های گسترده کارگران نداشت. شاپچمن، که به «تئوریسین» تروتسکیست‌ها تبدیل شده بود، یک کارمند جزء در حزب بود. آن‌ها هیچ ریشه‌ای در طبقه کارگر نداشتند. «فعالیت‌های» آن‌ها در آمریکا شامل تهمت زدن به اتحاد جماهیر شوروی و کمینترن، و بدگویی از حزب کمونیست آمریکا بود. برخی اوقات خودشان را در مبارزات اقتصادی کارگران وارد می‌کردند – که فقط به بوروکرات‌های اتحادیه‌های ارتجاعی – و کارفرماها کمک کنند.

ما باید خودمان را به چند مثال مشخص محدود کنیم.

در ۲۳ ژوئن ۱۹۳۱، استالین نطقی در کنفرانس رهبران صنعت شوروی درباره «شرایط جدید، وظایف جدید» ایراد نمود. در این سخنرانی استالین شش نکته را برشمرد – شش شرط جدید جهت توسعه صنعت. سه شرط اول با سازماندهی کار، سازماندهی دستمزد و بهبود شرایط کارگران مرتبط بود، نکته چهارم با وظیفه به پیش بردن و توسعه بهترین عناصر طبقه کارگر مربوط بود که بدین وسیله «طبقه کارگر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بتواند طبقه باهوش صنعتی و ماهر خود را داشته باشد». استالین گفت: «این هر نوع پرسنل بسیار آموزش دیده، از مهندسان و تکنیسین‌هایی نیست که ما نیاز داریم.» «ما نیازمند به آن نوعی هستیم که قادر به درک سیاست طبقه کارگر کشورمان باشند، کسانی‌که قادر به جذب آن سیاست هستند و آماده‌اند آن را وجداناً انجام دهند. و این به چه معناست؟ این بدان معناست که کشورمان وارد فاز توسعه خود شده

است، جایی که طبقه کارگر باید دانشمندان صنعتی و فنی خود را بیآفریند، آن نوعی را که قادر باشد منافع خود را در تولید به عنوان منافع طبقه حاکم حفظ کند». استالین سپس اشاره نمود که دانشمندان فنی و صنعتی باید نه تنها بتوانند از کسانی که مدارس عالی تحصیلی را گذرانده‌اند، «بلکه همچنین از صفوف کارگران در صنایع، از کارگران ماهر، از نیروی فرهنگی طبقه کارگر ما در معادن، کارخانه‌ها، و در کارگاه‌ها ... استخدام کنند. ما نباید این کارگران با استعداد را نادیده بگیریم و از آن‌ها چشم پوشی کنیم، بلکه آن‌ها را جسورانه به موقعیت‌های ریاست پیشرفت دهیم. به آن‌ها فرصت دهیم تا توانایی خودشان را جهت سازماندهی و گسترش معلومات خودشان، و ایجاد شرایط مناسب برای کار به نمایش بگذارند، و بدین منظور هیچ صرفه جویی نکنیم...» [تأکید از ام. جی. او].

پنجمین نکته مرتبط با مهندسان و تکنیسین‌های مدارس قدیم است. استالین گفت که اتحاد جماهیر شوروی باید از این نیروهای فنی استفاده بیشتری بکند. استالین گفت که گرایش جدیدی از سوی طبقه روشنفکر بورژوازی قدیمی وجود دارد. بسیاری از روشنفکران قدیمی که قبلاً با خرابکاران احساس همدردی می‌کردند، اکنون به سوی شوروی چرخیده‌اند. استالین می‌گوید، «اگر در طول جنبش مخرب»، «ما تاکتیک کوبنده‌ای نسبت به روشنفکران فنی قدیمی اتخاذ کردیم، اکنون، موقعی که این روشنفکران به سوی ما چرخیده‌اند، باید سیاست ما نسبت به آن‌ها مصالحه و دقت زیاد باشد. احمقانه و غیر عاقلانه خواهد بود که تقریباً هر متخصص و مهندسی از مدارس قدیمی را بعنوان یک جنایت‌کار و خراب‌کار مخفی شناسایی کنیم». ششمین نکته با معرفی حسابداری بیزنس (کسب و کار) مؤثرتر و با نیاز به «افزایش انباشت سرمایه در درون خود صنعت» مرتبط است (جوزف استالین، لنینیزم، جلد دوم، ص. ۴۲۶-۴۱۲).

سخنرانی استالین نیروی حیاتی تأثیرگذاری در سرتاسر اتحاد جماهیر شوروی بود. در این جا شماری از پیشنهادات عملی بود که در واقع راه بهبود کار را در هر دو صنعت و کشاورزی نشان می‌داد. در این جا چشم اندازی جدید باز شد، که تنها بیانیه قبلی استالین را مورد تأیید قرار می‌داد که هیچ دژی نیست که بلشویک‌ها نتوانند فتح کنند. هیجان شادی از سرتاسر سرزمین شوروی عبور کرد، برای این که در این سخنرانی استالین میلیون‌ها و میلیون‌ها کارگر و مهندس دل گرمی کارهایشان و اعتقاد عمیقی را دیدند که این وظیفه مهم طرح پنج ساله می‌تواند نائل گردد.

اما تروتسکیست‌های آمریکایی در باره سخنرانی استالین چه دارند که بگویند؟ آن‌ها گامی به عقب دیدند. میلیتانت ۱۱ ژوئیه سال ۱۹۳۱ می‌گوید: «شکی نیست که تمام معنی «سیاست جدید» استالین، طبیعتاً اتخاذ صوری و رسمی یک نتیجه‌گیری از قبل آماده شده است، که از سیاست‌های انقلابی دوران لنین یک گام جدید به عقب است». اما این که چرا این یک گام به عقب است، تروتسکیست‌ها نمی‌توانند توضیح دهند. از آن جایی که این از سیاست‌های لنین متفاوت است، بجز این که با مشکلات جدید در یک مرحله جدید از توسعه سر و کار دارد، به همان اندازه نیز مشکل است که مشخص گردد.

اما بنگرید، تروتسکیست‌ها قلابی کشف کرده‌اند که افتراهای خودشان را به آن آویزان کنند. میلیتانت می‌گوید، «سوسیالیسم»، نمی‌تواند توسط متخصصان بورژوازی ساخته شود. حتی توسط آن‌ها نمی‌توان پایه و اساس یک اقتصاد سوسیالیستی را گذاشت. آن‌ها می‌توانند کمک بزرگی باشند، اما وظیفه اصلی نیازمند ابتکار اشتراکی مشتاقانه صمیمی فعالیت خود بخودی و شرکت توده‌های پرولتری است».

از متن بالا بنظر می‌رسد که استالین، آغازگر رقابت سوسیالیستی، علیه ابتکار اشتراکی و فعالیت خودبخودی پرولتاریا است. نخبگان تروتسکیست تصور می‌کنند که خوانندگانشان سخنرانی استالین را نخوانده‌اند.

این از همه حملات آن‌ها علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سنگین‌تر است. اقدامی که قصد داشت ساخت سوسیالیستی را شتاب بخشد، اقدامی که نشان‌گر گامی قاطع به جلو جهت تکمیل کردن طرح پنج ساله است، به عنوان تسلیم شدن به بورژوازی، به عنوان گامی به عقب ترسیم شده است.

و گفتار و کردار تروتسکیست‌ها تا به امروز به همین ترتیب ادامه دارد.

رفتار آن‌ها نسبت به کمونیسم بین‌الملل توسط نگرش آن‌ها نسبت به اتحاد جماهیر شوروی نشان داده شده است. زمانی که پرولتاریای جهانی پیروزی جدیدی را جشن می‌گیرد که با دیکتاتوری پرولتاریا از طریق برسمیت شناختن دولت شوروی توسط دولت آمریکا بدست آمده است، تروتسکیست‌ها با پیوستن به سوسیال دمکرات‌های رنگارنگ و با بورژوازی این شناسایی را به عنوان تسلیم از سوی کمونیسم بین‌الملل به تصویر می‌کشند. شرایط توافق بین لیتوینوف و روزولت، که دقیقاً متعاقب با خطی است که توسط لنین در سال ۱۹۱۹ جهت مشکلات مشابه آن زمان طرح شد، به این معنا ترجمه شد که دولت شوروی توافق کرد تا فعالیت‌های کمونیستی را در آمریکا متوقف کند. بدین وسیله تروتسکیست‌ها، ابتدا، همگام با مشاجره

بورژوازی شدند که دولت شوروی و کمینترن یکی و یک چیزند. دوم، آن‌ها سعی کردند تا پیروزی پرولتاریای جهانی را به عنوان شکست تعبیر نمایند.

نقش‌ها تقسیم شده بود. تروتسکی ریاکارانه به بورژوازی آمریکا از طریق جمهوری جدید اطمینان داد که جایی برای ترس از شناسایی شوروی وجود ندارد، در حالی که تروتسکیست‌های آمریکایی درباره «خیانت» کمونیسم توسط کمینترن بسیار نوشتند.

تروتسکی گفت:

«هرچه قاطعانه‌تر بوروکراسی شوروی خودش را در موقعیت خویش به عنوان سوسیالیسم ملی فرو برد، مسئله انقلاب جهانی، و با آن‌ها کمینترن، بیشتر به عقب واگذار شده است... دولت کنونی شوروی، با قدرت و نیرو، به دنبال تضمین امنیت داخلی خود علیه خطر نه تنها با جنگ‌ها، بلکه انقلاب‌های مرتبط با آن است. سیاست‌های بین‌المللی آن از سیاست‌های انقلابی بین‌المللی به نوع محافظه کار آن تبدیل شده‌اند.» (لئون تروتسکی، جمهوری جدید، ۱ نوامبر ۱۹۳۳).

میلیتانت ۲۱ اکتبر ۱۹۳۳ گفت:

«کمینترن برای انقلاب مرده است... کمینترن کنونی دستگاه گران قیمتی جهت تضعیف پیش گام پرولتری است. همین! کمینترن قادر به انجام چیز بیشتری نیست... کمینترن، به عنوان دستگاه مرکزی، به ترمزی در جنبش انقلابی تبدیل گشته است.»

تروتسکیست‌ها از دروغ‌های بورژوازی حمایت کردند که کمینترن نماینده دولت شوروی است، و دولت شوروی مستقیماً سیاست‌های احزاب کمونیست را در کشورهای سرمایه‌داری دیکته می‌کند. این یکی از راه‌های بسیار زیاد تروتسکیست‌ها جهت کمک به ارتجاع بود.

فحاشی‌های آن‌ها علیه کمینترن را نباید به عنوان بیان نارضایتی آن‌ها با پیشرفت آهسته انقلاب جهانی درک کرد. واقعیت این است که اتحاد جماهیر شوروی دستاوردهای هرچه بیشتری داشته باشد و هر چه افزایش موج جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان بیشتر گردد، تروتسکیست‌ها بلندتر سر و صدا می‌کنند که اتحاد جماهیر شوروی در حال سقوط قرار دارد و کمینترن «مرده» است.

دیدگاه تروتسکیست‌ها نسبت به حزب کمونیست آمریکا طبیعتاً توسط همان ضعف ناشی از احساسات دیکته شده است. درست در زمانی که حزب کمونیست آمریکا، در حال پیشرفت بود، درست در زمانی که در واقع حزب خود را در رأس توده‌های بزرگ بیکار قرار داد، و در واقع خواسته‌های آن‌ها را فرموله و آن‌ها را در مبارزات متعددی برای نان، یا بیمه بیکاری رهبری می‌نمود، درست در آن زمانی که بطور فزاینده‌ای خودش را با اعتصابات توده‌ای کارگران در صنایع بنیادی مرتبط می‌نمود، میلیتانت‌ترین و پیش‌آهنگ طبقاتی آگاه آن‌ها را تشکیل می‌داد، درست در زمانی که حزب به عنوان یک حزب کمونیست واقعی شروع به کار کرد و حتی الهام بخش با اعتماد بخش‌های خرده بورژوازی و ترس طبقه حاکم بود، تروتسکیست‌ها موارد زیر را پیدا کردند که درباره‌اش بگویند:

«بطور کلی، حزب کمونیست آمریکا تنها رکورد یا سیرقه‌قراایی دارد... رهبری تحمیل شده بر حزب پشت سرش در مجمع هفتم یک ورشکستگی تراژیک را در همه زمینه‌ها نشان داده است. [رهبری حزب حسب المقدور در مجمعی از نمایندگان منتخب، پس از دو ماه بحث در واحدهای حزب، در کنفرانس‌های بخش و منطقه‌ای در باره مسائل روز، برنامه و تاکتیک‌های حزب کمونیست بموقع انتخاب شد- ام. جی. ا.]. بحران سرشت دائمی رهبری حزب کمونیست آمریکا شده است، افزایش ذکاوت منطقه‌ای تا افزایش امکان پیروزی‌ها. [درست در زمانی که رهبری حزب اعتماد صفوف را به شیوه‌ای کسب کرد که هرگز در تاریخ خود ندیده است. برای اولین بار یک درک واقعی و اعتماد متقابل بین رهبری و اکثریت توده حزبی ایجاد گشت. این خود را در یک روحیه امیدواری و شور و شوق در میان اعضای حزب ابراز نمود - روحیه‌ای که به اعضای غیر حزبی سرایت نمود- ام. جی. ا.]. اعضای حزب مانند بردگان سیاسی حکومت می‌کنند، رژیم بطور فزاینده‌ای مکانیزه شده است؛ همه زندگی می‌کنند و زندگی درونی آزاد، همه ابتکارات، همه تحقیقات و بحث‌های مسائل حیاتی در ظاهر خفه شده‌اند. [این زمانی بود که موج اعتصابات توده‌ای که حزب در آن‌ها شرکت کرده بود، و جنبش بیکارانی که حزب آغاز، سازماندهی و رهبری می‌کرد، نیازمند وسیع‌ترین بحث درباره تکالیف جدید حزب، روش‌های جدید کار بکار گرفته شود، و ابتکار از پائین که باید تحریک می‌شد. این درست زمانی است که جان جدیدی در واحدهای پائین حزب جاری شد، و برای اولین بار پس از سال‌های زیادی یک تپش واقعی، و حیاتی به بسیاری از بخش‌های حزب رسوخ کرد- ام. جی.

ا.]. به اعضاء یک تحقیر ارتجاعی جهت ملاحظات تئوریک تدریس شده است و بجایش بتدریج با «عمل گرایی» مبتذل تزریق شده است. در ماهیت، گفته شده است که کاری را انجام بده که دستور داده شده و هیچ فکری یا بحثی درباره آن نکن. [در چند سال گذشته، بویژه از زمان وحدت حزب در سال ۱۹۲۹، فروش ادبیات ده برابر افزایش یافت. آثار بنیادی مارکس، انگلس و لنین، در میان اعضای حزب و کارگران بطور کلی با صدها هزار کتاب توزیع شد. کتابخانه‌های توانگر از جزوهای مرتبط با هر مرحله از زندگی آمریکایی و بین‌المللی طبع و نشر شد. مشکلات حزب، ابتدا در ضرورت مطالعه تئوریک، نه تنها در واحدهای حزبی بسته، بلکه همچنین در جلسات عضویت باز که هر کارگری پذیرفته می‌شود، مورد بحث قرار می‌گیرند. حزب هرگز یک چنین زندگی ایدئولوژیک شدیدی را که اکنون انجام می‌دهد، هدایت نکرده بود. ام. جی. ا.]. بطور مداوم با «چرخش»های جدید سورپریز کرده است، که در آن سیاست قدیم درست همان طوری که کم درباره‌اش توضیح داده شد، مقدار کمی از سیاست جدید توجیه شده فاصله دارد. [اگر حزب خود را با شرایط جدید تطبیق نمی‌کرد، تروتسکیست‌ها می‌گفتند که این رکود است؛ و زمانی که خود را جهت تغییر شرایط تطبیق می‌کند، آن وقت آنرا «تغییر ناگهانی» می‌نامند. ام. جی. ا.]. (میلیتانت، ۲۵ ژوئیه سال ۱۹۳۱، تزهایی برای بحث قبل از کنفرانس).

خواننده نا آگاه، به محض این که ببیند تروتسکیست‌ها چیزی را که آن‌ها بنام بوروکراسی و «رکود» محکوم می‌کنند، بطور طبیعی نتیجه‌گیری می‌کنند که آن افراد بلشویک‌هایی هستند که هیچ چیزی را بهتر از پیشرفت جهت هدف انقلاب دوست ندارند. هیچ نوعی را. آن‌ها خودشان را با «خواسته» زیر از حزب لو می‌دهند:

«حزب باید از تحلیل مبالغه‌آمیز خود از سرعت توسعه طبقه کارگر دست بکشد و باید مسیر خود را به روابط واقعی نیروها در مبارزه طبقاتی و سرعت توسعه آن تنظیم نماید. حزب باید سرانجام خود را از بار ویرانگر بقایای «دوره سوم و بویژه از تئوری» سوسیال فاشیسم رها کند» (همان‌جا).

در این جا ما این را داریم. حزب، نمی‌تواند ببیند، سرعت توسعه انقلابی در آمریکا را غلو می‌کند. تروتسکیست‌ها باور ندارند که در این جا یک چنین توسعه‌ای وجود دارد. در سال ۱۹۳۱، دو سال پس از شروع بحران، آن‌ها امکان قیام انقلابی را تکذیب می‌کردند. آن‌ها هنوز هم اصرار دارند که چیزی به عنوان دوره سوم وجود ندارد. از نظر آن‌ها، جنبش رادیکالی وجود ندارد. از همه مهم‌تر، آن‌ها خشمگین بر این واقعیت‌اند که کمونیست‌ها والدمنز، سولومونز، لیز، کانانز، پنکینز، و دیگر ارتجاعیون در رهبری حزب سوسیالیست را سوسیال فاشیست می‌خوانند. آقای کائن فکر نمی‌کند که آن‌ها سوسیال فاشیست‌اند. او فکر می‌کند که آن‌ها سوسیالیست‌های خوبی هستند. حزب کار اشتباهی علیه آن‌ها انجام می‌دهد. تروتسکیست‌ها سالوسانه قبل از انتخابات، حزب کمونیست را «تأیید کرد». آن‌ها در میلیتانت خود نوشتند: «به کمونیست رأی دهید». در مقاله آن‌ها شرح می‌دهند که رأی بدین جهت است که نشان دهند «که چگونه بطور منفی سیاست‌ها و برنامه غلط استالینی از چپ عقیگرد داشته است». به عبارت دیگر، آن‌ها به رأی دهندگان التماس می‌کنند که نشان دهند که کمونیست‌ها در اشتباه‌اند. آن‌ها چگونه می‌توانند آن را نشان دهند؟ طبیعتاً، توسط خودداری از رأی دادن به کمونیست‌ها.

آن‌ها این را «استراتژی» می‌نامند. استراتژی خائنان.

فعالیت‌های عملی تروتسکیست‌ها معمولاً محدود به مداخله گروهک‌های ناچیز در فعالیت کارگران تحت رهبری کمونیستی، مثل اعتصابات، جنبش‌های بیکاران، تظاهرات یا راه پیمایی‌ها علیه گرسنگی است. یک مثال بزنیم:

حزب کمونیست یک راه پیمایی سرتاسری را علیه گرسنگی برای پایان نوامبر سال ۱۹۳۲ سازماندهی کرد. راه پیمایی علیه گرسنگی یک جنبش جبهه متحد واقعی است. نمایندگان در جلسات اتحادیه‌های کارگری، شوراهای بیکاران، جلسات توده‌ای، و کنفرانس‌های توده‌ای کارگران انتخاب می‌شوند. اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان کارگران غیر حزبی‌اند. بسیاری از آن‌ها برای اولین بار در اقدام توده‌ای شرکت می‌کنند. تروتسکیست‌ها، که ظاهراً برای جبهه متحد سر و صدا راه می‌اندازند، این جا هستند که در ارتباط با راه پیمایی مقداری از زهر خود را بریزند. آن‌ها چه چیزی برای گفتن دارند؟ به این سادگی – که رهبری راه پیمایی از بیمه بیکاری حمایت نمی‌کند. طوری که آن‌ها جنبش را تفسیر می‌کنند، «جانشین فوری، جایگزین کردن بیمه بیکاری به عنوان شعار اصلی است». وظیفه آن‌ها اینست که نشان دهند که از راه پیمایی علیه گرسنگی حمایت نمی‌شود. آن‌ها این را «یک اقدام کمونیستی فرعی» می‌خوانند – بدین وسیله اشاره می‌کنند که راه پیمایی لایق حمایت واقعی نیست (میلیتانت، ۵ نوامبر، ۱۹۳۲).

تاکتیک‌های تروتسکیست‌ها چنین اند. و آن‌ها برای جبهه متحد خود بسیار ارزش قائلند.

نمی‌توان گفت که آن‌ها در جنبش‌های اعتصابی سال‌های گذشته تأثیر گذار بوده‌اند. تنها در موارد جداگانه، با رضایت ضمنی رهبران ای. اف. ال، تروتسکیست‌های منفرد خود را به موقعیت اعتصاب وارد ساختند- تا در آن جا سیاست‌های رفرمیستی

خود را انجام دهند. در اعتصاب ماه‌های سپتامبر- اکتبر سال ۱۹۳۳ شرکت نساجی پاترسون، که توسط لائوتونیز، کلر و روبینستاین خیانت گردید، تروتسکیست‌ها شرکت خودشان را عمدتاً با همکاری بوروکرات‌های اتحادیه‌ای بیان نمودند. کمونیست‌ها را نفاق انداز و خائن خواندند، در حالی که کلر و روبینستاین به عنوان مبارزان واقعی به تصویر کشیده شدند.

در یک مورد آن هم در اعتصاب رانندگان کامیون در مینیاپولیس در تابستان سال ۱۹۳۴، آن‌ها در بخشی موفق به لافزنی در رهبری اعتصاب شدند. سه تروتسکیست، براون، دان و اسکوگلاند، رهبران محلی ۵۷۴ اتحادیه همگانی رانندگان بودند که تحت حُسن توجه آن‌ها اعتصاب صورت گرفت. این رهبران به اعتصاب یک چرخش رفرمیستی نمونه دادند.

کارفرماها تلاش می‌کردند که سُرخ هراسی را گسترش دهند. رهبران محلی ۵۷۴، بجای این که معنای چنین ترسی را به کارگران توضیح دهند، انکار کردند که آن‌ها کمونیست‌اند. در جزوه‌ای که در طول اعتصاب صادر شده بود، ما می‌خوانیم:

«اجازه ندهید سُرخ هراسی مانع آمدن شما به این جلسه شود. اگر ما «سُرخ» و «کمونیست» بودیم، چرا ما صنعت پترولیوم را از اعتصاب خارج نکردیم، جایی‌که در بخش بزرگی سازمان ما وجود دارد؟».

این متعاقباً توسط میلیتانت تحت عنوان «مقابله درست‌کارانه با مشکل» تمجید شد.

«در فیسکو، فریاد کمونیست شکاف عمیقی در جبهه اعتصاب گذاشت. در مینیاپولیس، حساسی صدا کرد. رهبران با مشکل منصفانه مواجه شدند. آن‌ها نه عجله کردند، اتهامات خودشان را منتشر نمایند، و نه نظرات خودشان را به جهان پهن‌اور فریاد زدند.» (میلیتانت، ۲۵ اوت، ۱۹۳۴).

در رابطه با آن اعتصاب، مشکل حکومت نظامی وجود داشت. اُسُلون فرماندار مینیسوتا حکومت نظامی را در مینیاپولیس اعلام کرد. کارفرماها، در ائتلاف شهروندان سازماندهی شده بودند، که علیه حکومت نظامی مبارزه می‌کردند، چون که نمی‌خواستند اُسُلون قدرت زیادی داشته باشد و بدین دلیل که باور نداشتند که از اعتصاب بخوبی توسط پلیس محلی حفاظت می‌شود. ائتلاف شهروندان در دادگاه تقاضای لغو حکومت نظامی کرد. فرماندار سرسخت علیه لغو حکومت نظامی ایستاده بود. تروتسکیست‌ها از فرماندار حمایت کردند. براون، رئیس محلی ۵۷۴، اعلام کرد: «ما طبیعتاً خوشحالیم که ببینیم فرماندار اعلامیه حکومت نظامی را تأیید می‌کند و من براین باورم که این تصمیم به توسعه احتمالاً شرایطی می‌انجامد که جهت پایان دادن به این اعتصاب کمک می‌کند».

تروتسکیست‌ها از فرضیه قبلی خود برگشتند که اُسُلون، یک کارگر - کشاورز است، واقعاً نماینده سرمایه‌داران نیست، و به نوعی او یک فرد بی‌طرف است که می‌تواند به این یا آنطرف در نوسان باشد.

ادامه حکومت نظامی به معنای شکست اعتصاب بود. بجای مبارزه با حکومت نظامی از طریق ادامه اعتصابات توده‌ای، با گسترش اعتصاب، با فراخواندن صنایع دیگر جهت حمایت از اعتصاب رانندگان کامیون، تروتسکیست‌ها به اُسُلون امید بستند.

در مینیاپولیس تمایل زیادی جهت اعتصاب عمومی وجود داشت. حزب کمونیست ایده یک کنفرانس متحد کارگری را پیش کشید که باید درباره مسئله اعتصاب عمومی تصمیم بگیرد: «با هدف مبارزه جهت حق پیوستن کارگران به اتحادیه‌های دلخواه خودشان، برای حق اعتصاب، برای حق آزادی بیان و تجمع، آزادی برادران زندانی و جهت پایان دادن به همه مقررات نظامی، که تهدید به شکست اعتصاب می‌کنند». کمونیست‌ها به تجربه سان فرانسیسکو اشاره کردند که یک اعتصاب عمومی تقریباً تمام فعالیت‌های اقتصادی را برای پنج روز متوقف کرد. آن‌ها گفتند: چیزی که در سان فرانسیسکو انجام گرفته بود، می‌تواند در مینیاپولیس انجام پذیرد. تروتسکیست‌ها با یک چنین احساس بزرگی از کارگران بنفع اعتصاب عمومی مواجه بودند که نمی‌توانستند مستقیماً آن‌را رد کنند. آن‌ها با مراجعه مسئله به رهبران ای. اف. ال در مینه‌سوتا- این کار را کردند.

نشریه سازمان‌دهنده، ارگان رسمی اعتصاب، ۱۸ اوت ۱۹۳۴ می‌گوید:

«با توجه به حمله هم‌آهنگ شده به ۵۷۴ محلی توسط همه نیروهای سرمایه، آیا نیروی کار آماده است که نذایر خود را به عمل بکشد [برای مثال، جهت یک اعتصاب عمومی فراخوان دهد - ام. جی. ا.؟] مسئله این است. پاسخ ابتدا به رهبران کار سازمان یافته در مینیاپولیس بستگی دارد، و دوم با صفوف اتحادیه‌های منحصر بفردی مرتبط است که قدرت تصمیم‌گیری دارند».

«رهبران کار سازمان یافته» - رفرمیست های اتحادیه کارگری مرکزی مینیاپولیس بودند که با چنگ و دندان مخالف اعتصاب عمومی بودند.

اعتصاب عمومی شکست خود. نتایج مبارزه رانندگان کامیون خشنود کننده نبود، اگرچه اعتصاب کنندگان قدرت داشتند که کارفرماها را مجبور به دادن امتیازات کنند.

نقش تروتسکیست ها چیست؟ آن ها خودشان را پشت عبارات انقلابی پنهان می کنند. آن ها می خواهند بقبولانند که بشدت نگران پیشرفت انقلاب جهانی هستند. در واقع، آن ها با تبلیغات و تاکتیک های خود مانع جنبش انقلابی می شوند. این گروه کوچک از افراد خشمگین خرده بورژوازی تنها یک هدف دارد - بی اعتبار ساختن تئوری انقلابی و عمل کرد انقلابی است.

نقل قول زیر از یکی از «بیانیه های» تروتسکیستی بطور کامل زبیده نویسندگان است. آن ها می گویند: «وظیفه اپوزیسیون چپ، ایجاد سازمان حزب جدیدی از عناصر نیمه رفرمیست، نیمه سندیکالیست، از روحیه افتاده، منفعل، خسته و کوفته در حاشیه جنبش کمونیستی نیست.» تروتسکیست ها ناخودآگاهانه تصویری عالی از خودشان دادند. این افراد چیزی بجز نفرت ندارند - نفرت برای جنبش زنده انقلابی توده ها، نفرت برای حزب بلشویکی سازمان یافته که جنبش انقلابی را رهبری کند، نفرت برای سانترالیسم دمکراتیک که حداکثر نیرو را با حداکثر ابتکار از پائین در حزب بلشویکی تضمین می کند، نفرت برای الگوی بلشویسم - حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، نفرت از رهبران آن حزب، و نفرت از کمونیسم بین الملل.

آن ها به نام «کمونیست» با همان زبانی صحبت می کنند که هامیلتون فیش، ماتیو وول، ویلیام راندولف هیرست، و آبراهام کاهان صحبت می کنند.

میلیتانت ۱۰ فوریه ۱۹۳۴ می گوید:

«واقعیت اینست که اگر فاشیست ها در مبارزه برای قدرت بسیاری چیزها را از بلشویسم قرض گرفته باشند، پس در دوره آخر بوروکراسی شوروی خودش را با بسیاری از ویژگی های فاشیسم پیروزمند، قبل از هرچیز با از بین بردن کنترل حزب و ایجاد فرقه رهبر عادت داده است.»

تروتسکیست ها با قیافه حق بجانب می پرسند: چرا هنوز یک چنین دیکتاتوری «خشن» در اتحاد شوروی وجود دارد؟ آن ها می گویند، به ما گفته شده بود، که سوسیالیسم به معنای محو طبقات است. اگر این طور است، نباید دشمنان داخلی وجود داشته باشند. پس چرا یک دولت قوی وجود دارد؟

«سرشت خشن دیکتاتوری ناشی از نیاز به سرکوب مقاومت سرنگونی طبقات حاکم و تضعیف ریشه های اقتصادی آنهاست. اما طبق نظریه مقامات، در اصل وظیفه اساسی دولت کارگری بدست آمده است. طرح پنج ساله دوم فقط باید آن را تکمیل نماید.»

هنوز «طرح پنج ساله دوم ... به هیچ وجه کاهش اجبار دولتی، نه کاهش در بودجه جی. پی. یو (واحد پردازش گرافیکی) را پیش بینی نمی کند. بنظر نمی رسد که بوروکراسی حاکم حداقل آماده باشد که موقعیت فرماندهی خود را از دست بدهد، برعکس، به آنان ضمانت های جدید و مادی ارائه می دهد.» (میلیتانت، ۱۰ فوریه، ۱۹۳۴).

آیا زمانی که این خطوط نوشته شدند، تروتسکیست های آمریکایی رابطه مستقیمی با «مرکز لنینگرا» داشتند، که ترور کبروف بوقوع پیوست، یا آن ها فقط ارزیابی می کردند؟ ما که شگفت زده ایم.

یک چیز روشن است: زمانی که این آقایان محترم علیه «بوروکراسی حاکم»، علیه جی. پی. یو، علیه چیزی که آن ها «اجبار» می خوانند، شکایت می کنند، وقتی که از انضباط موجود ناراضی اند، همان گونه که می گویند، «حتی در چارچوب رسمی حزب»، زمانی که درباره «سختی» دیکتاتوری پرولتاریا اغراق می کنند، می گویند که حتی در «طول سال های جنگ داخلی» هم به این اندازه نبوده - آن ها در مورد خودشان صحبت می کنند. آن ها دوست دارند که دیکتاتوری پرولتاریا آن چنان سهل انگار باشد که به تروتسکیست های آشوبگر اجازه دهد کارهای شیطانی خود را بدون مزاحمت انجام دهند.

زمانی که آن ها ضربه خوردند، هنگامی که آن ها دیدند که عدالت شوروی می تواند علیه دشمن طبقاتی بی رحم باشد، جیمز پی. کائن را جلو انداختند که پیشنهاد اقدام کند:.

«ما ادعا می‌کنیم [کانن می‌گوید] که روش‌های کنونی رهبری استالین... با هدف زدن ضربه مهلک به خود انقلاب روسیه است. گروه استالین اتحاد شوروی را رهبری می‌کند، به همان صورتی که که طبقه کارگر آلمان را، چشم بسته به فاجعه رهبری کرد. طبقه کارگر بین‌الملل آن قدرتی در جهان است که می‌تواند جلوی این فاجعه را بگیرد. این کار را باید جهت منافع خود، همچنین بنفع انقلاب روسیه انجام دهد.

طبقه کارگر بین‌الملل اکنون باید به کمک اتحاد جماهیر شوروی علیه خطرات مرگباری بپاید که آن را از درون تهدید می‌کند» (میلیتانت، ۲۲ دسامبر، ۱۹۳۴).

اگر بطور خلاصه همه اعتراضات دوستانه برای «انقلاب» را کنار بگذاریم، برای «طبقه کارگر» بطور کلی – این نسخه پیچی به چه معناست؟ این فراخوانی جهت اقدام است. این فراخوان افکار کارگران را جهت حمایت از مداخله در اتحاد جماهیر شوروی آماده می‌کند. این باعث می‌شود که خواننده باور کند هر چیزی بهتر از حکومت حزب کمونیست در اتحاد جماهیر شوروی است.

از این مرحله تا تصمیم برخی حامیان خشمگین برای کشتن رهبر انقلاب – تنها یک گام فاصله است.

ما بارها از لنین نقل کرده‌ایم که: «گروه‌ها و احزاب سیاسی را نباید با حرف‌هایشان، بلکه با کردارشان قضاوت نمود». عمل‌کرد پوشیده تروتسکیست‌های آمریکایی آن‌ها را بطور کامل آشکار می‌سازد. آن‌ها با میوستی‌ها (کنفرانس جهت اقدامات کارگری پیشرفته) در حزب کارگران آمریکا ذوب شده‌اند.

میوستی چیست؟ نقل قول خود تروتسکیست‌ها را می‌آوریم. در میلیتانت ۴ ژوئیه، سال ۱۹۳۱، آن‌ها درباره «موقعیت رفرمیست موروئی نوع «مترقی» میوستی» صحبت می‌کنند. پس از شکل‌گیری کنفرانس جهت اقدامات کارگری پیشرفته توسط میوستی، سرمقاله میلیتانت مورد زیر را نوشت. ابتدا تعدادی از اسامی را برشمرد، یکی از آن‌ها یک لائوستونتی بود «که حتی نوع خفیف کمونیسم را انکار کرد که بتواند سینه خیز به سی. پی. ال. ای برود، بعد یکی دیگر که از حزب کمونیست اخراج شده بود و از آن زمان در دفاع از رژیم ضد کارگری هیلمن درگیر گشته بود؛ سپس خود میوستی، «رهبر شبه مترقی در جنبش کارگری» بود، و بعد ادامه می‌دهد:

«این عناصر بدون یک خانه سیاسی، نمایندگان کلاسیک سنتریسم هستند که امروز بدنبال تکرار تجربه مضحک هستند که یک دهه پیش با تشکیل یک «انترناسیونال دو و نیم» ساخته شد. نمی‌توان برای یک لحظه تردید کرد که پشتیبانان حزب جدید چشمان خودشان را بسوی تلاش‌های اخیر رهبران جناح «چپ» حزب کارگر مستقل بریتانیا دوخته اند تا یک «انترناسیونالیسم» جدید بسازند. این به همان اندازه مطمئن است که نسخه دوم انترناسیونال دو و نیم، از جمله «شعبه» آمریکایی آن، اول به اردوگاه سوسیال دموکراسی می‌پیوندد که از آن سرچشمه گرفته بود [تأکید از ام. جی. آلجین]. هیچ سرنوشت دیگری برای سیاستمداران خرده بورژوازی وجود ندارد که تلاش می‌کنند یک زندگی مستقل مختصر بر مبنای عدم رضایت کارگران با سوسیال دموکراسی ایجاد نمایند.» (میلیتانت، ۸ اوت، ۱۹۳۱).

کنفرانس میوستی جهت اقدامات کارگری پیشرفته بعدها به حزب کارگران آمریکا تغییر یافت. اضافه بر آن تعدادی از افراد خشمگین منفرد بودند که خودشان را کمونیست می‌خواندند، اما چه کمونیستی عمدتاً از نظر ایدئولوژیک در جنگ با مارکسیسم لنینیسم است. در این جا مکس ایستمن وجود دارد، نویسنده کتاب‌های ضد مارکسیستی؛ در این جا سیدنی هوک وجود دارد که کتاب او درباره مارکس یک تحریف شرم آور از مارکسیسم است؛ در این جا وی. اف. کالویرتون وجود دارد که برای چندین سال روزنامه‌های ضد مارکسی و غیره منتشر می‌کند.

حزب کارگران آمریکا با افزودن این افراد به کنفرانس جهت اقدام کارگری پیشرفته تشکیل شد. روحیه متحرک در این «حزب» جدید، رفرمیست مترقی معتدل، میوستی باقی‌ماند، که نقش او در اتحادیه‌های کارگری عبارت از همکاری با بدترین بوروکرات‌ها و پنهان ساختن سیاست‌هایشان با عبارات مترقی بود.

با پایان سال ۱۹۳۴، گروه تروتسکیستی به حزب کارگران آمریکا پیوست. با گروه میوستی ترکیب شد، حزب کارگران آمریکا را تشکیل دادند. کانن به این ادغام خوش‌آمد گفت. در میلیتانت ۱۷ نوامبر ۱۹۳۴، او اطمینان حاصل کرد که تشکیل این «حزب» وحدت کمونیستی می‌آورد. «هرج و مرج و از هم‌پاشیدگی جای خود را به یک نظم روشن از احزاب می‌دهد: سوسیال دموکراسی، استالینیست (سنتریست) و حزب مارکسیسم انقلابی»

حزب مارکسیسم انقلابی همان است که شامل کائن باضافه میوستی، ایستمن، هوک، کالویرتون و شمار دیگری از روشنفکرانی است که هرگز مارکسیست نبوده‌اند.

گروه‌های سیاسی با کردارشان شناخته می‌شوند.

تروتسکیست‌ها بسیار احساس حقارت می‌کردند. مانند گاوهای لاغر فرعون، آن‌ها میوستی‌ها را «خوردند» و «معلوم نمی‌شد که آن‌ها خورده شده‌اند». آن‌ها لاف می‌زدند که «مارکسیسم انقلابی» را استحکام بخشیده‌اند. این ادا و اصول یک دلقک است.

«حزب» جدید چیزی بجز نوع تشکیلات انترناسیونال دو و نیم رایج نیست. که دیر یا زود به دامن انترناسیونال دو غرق می‌شود، که با مثال گروه تروتسکیستی فرانسه اثبات شد، و به حزب سوسیالیست فرانسه پیوست.

مثالی از صداقت تروتسکیستی

یکی از اولین اقدامات «حزب کارگران آمریکا» گرامی داشت سالگرد مرگ لنین با جزوه وصیت نامه لنین بود. این نمونه‌ای از افترای تروتسکیستی است، که «استالینیست» را همچون «خشن، ناسپاس و بوروکرات» تقبیح می‌کند، ادعا می‌کند چیزی را به عنوان سندی که لنین در سال ۱۹۲۳ نوشته شده، و توسط حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی «توقیف» گشته، بازانتشار می‌نماید. این باصطلاح سند باید توضیح دهد که تروتسکی شایسته‌تر است که دبیر کل حزب کمونیست باشد تا استالین، که «بسیار خشن» است.

تروتسکی از این «وصیت لنین»، در حالی که هنوز عضو حزب کمونیست بوده، چیزی را که در زیر آمده، در مقاله‌ای با عنوان، تروتسکی ایستمن را سرزنش می‌کند، در کارگر روزانه (نیویورک)، ۸ اوت ۱۹۲۵ منتشر کرده است.

«تا آن جایی که به «وصیت نامه» برمی‌گردد، لنین هرگز وصیت نامه‌ای از خود بجای نگذاشت، و سرشت روابط او با حزب، همچنین طبیعت خود حزب یک چنین «وصیت نامه‌ای» را کاملاً غیرممکن ساخته بود.»

«در لفافه یک «وصیت نامه»، بورژوازی خارجی و مهاجر و مطبوعات منشویکی همه با هم، یکی از نامه‌های لنین را ذکر می‌کنند (که کاملاً تحریف شده است)، و شامل نصایح در مورد مسائل سازمانی است.»

«همه صحبت‌ها درباره «وصیت نامه» مخفی یا نقض شده، اختراع بسیار موزیانه‌ایست هدایت شده علیه وصیت واقعی لنین، و منافع حزبی که توسط او ایجاد شده است.»

زمانی که این بنفع تروتسکی بود که خودش را از یک چنین «مریدی» مانند مکس ایستمن (که کتابش، از زمان مرگ لنین، بوی گندی در منخزین هر انقلاب بود) جدا کند، تروتسکی مقاله‌ای کوبنده نوشت که افسانه وصیت نامه لنین را تکذیب کرد و با کلمات نتیجه‌گیری زیر را نمود:

«کتابچه او (ایستمن) تنها می‌تواند به بدترین دشمنان کمونیسم و انقلاب خدمت کند. بنابراین، بطور عینی سلاحی ضد انقلابی تأسیس می‌کند» (همانجا). وقتی که به نفع تروتسکی بود که نفوذ وسیعی نشان دهد، ایستمن یکی از ستون‌های جدید «حزب مارکسیسم انقلابی» است و «اختراع موزیانه» به عنوان وصیت نامه لنین به فروش می‌رسد. حال تروتسکی دوباره جزواتی منتشر می‌کند که نشان دهد «وصیت نامه» درست بوده است.

این ضد انقلابیون خودشان را بسیار زیاد در شبکه‌ای از دروغ و دروغ‌گویی گرفتار کرده‌اند که نمی‌توانند بدون خیانت حرکتی انجام دهند.

لنین گفت: «تروتسکی همیشه با غیبت زندگی می‌کند.» تروتسکی با بی‌مرام‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین روش‌ها کارگران را فریب می‌دهد.»

جهت شرح «وصیت نامه» لنین در نشست پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در اکتبر ۱۹۲۷، استالین این واقعیت را نشان داد که سند یک «وصیت نامه» نبود، بلکه نامه‌ای از لنین بود که به کنگره سیزده حزب کمونیست اتحاد شوروی خطاب شده بود، که آن نامه در کنگره سیزده خوانده شده بود، و در میان دلایل دیگری که لنین خودش تمایل به انتشارش نداشت یا نخواست بود که منتشر شود، کنگره به اتفاق آرا تصمیم گرفت که آنرا منتشر نکند. نوشتن چنین نامه‌هایی توسط لنین به مقامات منحصر بفرد و کنفرانس‌های حزبی، غیر معمولی نبود. نامه‌ها توسط کسانی که به آن‌ها

آدرس داده شده بود، خوانده می‌شد - و هیچ چیز «پنهانی» وجود نداشت. به این مسئله «وصیت نامه» لنین بارها در جلسات کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی برخورد شد، استالین در جلسه فوق گفت - و سروصدهایی از رفقا شنیده شد. «ده‌ها بار». مطمئناً حزب از مسئله نامه غفلت نکرد.

استالین باتوجه به محتویات نامه اشاره کرد که حزب دلیلی نداشت که با آن مخالف باشد یا تلاش کند آن را مخفی کند، برای این که نامه واقعاً سه رهبر اپوزیسیون را خنثی کرد، در حالی که، درباره استالین تنها «خشن بودن» او را ذکر نمود، اما هیچ اشتباهی در خط سیاسی او پیدا نکرد. استالین نقل قول زیر را از نامه لنین ذکر کرد:

«من دیگر اعضای کمیته مرکزی را با توجه به کیفیت‌های سیاسی آن‌ها توصیف نمی‌کنم. من تنها دوست دارم که به شما یادآوری کنم که واقعه اکتبر [اپوزیسیون جهت قبضه قدرت - ام. جی. ا.] از زینویف و کامنف تنها یک رویداد اتفاقی نبود، بلکه می‌تواند به گناه شخصی، غیر بلشویسم تروتسکی مرتبط باشد.» (اینپریکور، شماره ۶۴، ۱۹۲۷، ص. ۱۴۲۹).

استالین توجه جلسه را به این حقیقت جلب کرد که،

«... نه تنها یک کلمه، نه تنها یک کنایه در «وصیت نامه» بر روی اشتباهات استالین دست نمی‌گذارد. تنها از خشن بودن او نام می‌برد. با این حال، عدم مدارا کمبودی در اخلاق سیاسی یا موقعیت سیاسی استالین نیست و نمی‌تواند هم باشد.» (همانجا).

طبق پیشنهاد لنین «که رفقا باید مسئله برکناری رفیق استالین را از پُستش بحث کنند و شخص دیگری را منصوب نمایند، که در تمام جنبه‌ها، تنها از استالین با یک کیفیت متمایز گردد، برای مثال، که بیشتر بردبار، وفادار، مدنی، و نسبت به رفقا با ملاحظه، کمتر بد اخلاق، و غیره باشد، استالین گفت:

«بله، رفقا، من نسبت به کسانی که گستاخانه و با ناسپاسی حزب را نابود و از هم متلاشی می‌کنند، خشن هستم. من هرگز این را پنهان نکرده‌ام و از این ببعد هم نمی‌کنم. حتی در اولین نشست پلنوم کمیته مرکزی (سال ۱۹۲۴)، من استعفای خود را از ایفای دبیر کلی تقدیم کردم، از پلنوم خواستم که مرا از این مسئولیت رها کند. خود کنگره حزب با این مسئله برخورد کرد. تک تک نمایندگان با این مسئله برخورد کردند، و تمام نمایندگان، از جمله تروتسکی، کامنف و زینویف [تأکید از ام. جی. ا.] به اتفاق آرا رأی دادند که استالین باید در پُست خود باقی بماند. من چه کار باید می‌کردم؟ پُستم را رها می‌کردم؟ در سرشت من نیست که چنین کاری بکنم.»

«من هرگز یک پُست را رها نکرده‌ام، هر پُستی که بوده باشد. و من هیچ حقی ندارم که این کار را بکنم، برای این که ترک خدمت است. همان گونه که قبلاً گفته‌ام: من یک انسان آزاد نیستم؛ وقتی که حزب مرا متعهد و مقید و محصور ساخته است، باید تسلیم شوم. یک سال بعد، یکبار دیگر استعفای خودم را تقدیم کردم، اما حزب دوباره مرا موظف کرد که در پُست خود باقی بمانم. چه کار دیگری می‌توانستم انجام دهم؟» (همانجا).

حال «اینترناسیونال چهارم» که توسط تروتسکیست‌ها موعظه می‌کند، تنها ویژگی‌های پیش‌آهنگ ضد انقلاب را خلاصه می‌کند.

کانن در اکتبر ۱۹۳۳، در اجرای برنامه ارباب خود گفت، تروتسکیست‌ها «باید باب مذاکره با سازمان‌های چپ را باز کنند». تروتسکیست‌ها در مذاکرات خود موفق بودند. تروتسکیست‌ها در فرانسه به حزب سوسیالیست پیوستند تا در عصر کنونی تقویت شوند وقتی که کارگران بسوی چپ حرکت می‌کنند. نشریه آن‌ها، صدای کمونیست، شماره ۳۸، ۱۹۳۴، می‌نویسد، این هدف تروتسکیست‌هاست که حزب سوسیالیست فرانسه را برای کارگران جذاب‌تر کنند. «چنانچه کمونیست‌ها تلاش کنند که حزب سوسیالیست را مختل کنند»، «سپس تنها نظرات و روش‌های ما ممکن است یک هسته انقلابی در حزب سوسیالیست تزریق نماید، آن را قادر سازد تا در برابر شکست کامل مقاومت کند». تروتسکیست‌ها علاقمندند آن رنگ صورتی بر سیمای زرد رهبری انترناسیونال دو باشند که جلوی پیوستن کارگران را به صفوف جنبش انقلابی گرفت.

معنای ادغام گروه تروتسکی با حزب انترناسیونال دو، در واقع روش تروتسکی است، که به عنوان یک عامل مترقی خوش آمد گفته شده است.

«ما مارکسیست‌ها [صدای کمونیست، شماره ۲۳۵، سال ۱۹۳۴، می‌گوید] باید قدردانی کنیم که در این لحظه ادغام دو حزب نه در مقایسه با شعارهای لنین در سال ۱۹۱۴، نه در مقایسه با کنگره تور، بلکه در مقایسه با موقعیت کنونی نشانه پیشرفت است. به همین ترتیب، ادغام دو حزب دلالت بر امکان شروع دوباره دارد. این ماهیت کل مسئله است.»

«جنبش طبقه کارگر به یک بن بست تاریخی رانده شده است... و این شروع بن بست، «تسلیم» به عاملی مترقی تبدیل شده است!» (هر دو نقل قول از کمونیسم بین‌الملل، شماره ۲۱، ۵ نوامبر ۱۹۳۴ اقتباس گردیده است).

در زمانی که توده‌های کارگر سوسیالیست شروع به نارضایتی با سیاست‌های انترناسیونال دوم کرده و به جبهه متحد اقدام ستیزه جویانه به کمونیست‌ها می‌پیوندند، تروتسکیست‌ها تلاش می‌کنند تا به دوران قبل از سال ۱۹۱۴ برگردند، تا دوباره از نو شروع کنند. انگاری که هیچ چیزی در این بیست سال اتفاق نیفتاده است. انگاری که شما بگویید می‌توانید چرخ‌های تاریخ را به عقب برگردانید.

اجازه دهید که ببینیم در «انترناسیونال چهارم» چه کسی چه کاره است. گروه تروتسکیست‌های آلمان که هرگز قوی نبود، خودش را در ژانویه سال ۱۹۳۳ منحل کرد. نشریه‌اش، انقلاب مداوم، اعلام کرد که برآوردهای تروتسکی در باره اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، آلمان، اسپانیا، همه ثابت کرد که اشتباه بوده‌اند. حال بسختی یک گروه تروتسکیست در میان مهاجران آلمانی وجود دارد. از آلمانی‌هایی که خوب صحبت می‌کنند حرفی نمی‌زنیم. در انگلستان یک گروه کوچک وجود دارد، که بالکل بی اهمیت است. یک گروه فرانسوی وجود دارد که با حزب سوسیالیست در امتزاج قانونی متحد شده است. یک گروه آمریکایی وجود دارد که با میوستی متحد است. آن‌ها علاقمندند که تمام حزب سوسیالیست فرانسه را با خودشان به انترناسیونال چهارم ببرند. آن‌ها سعی خواهند کرد که حزب کارگران آمریکا را با خودشان به انترناسیونال چهارم ببرند. آیا کسی می‌تواند شک کند که این یک انترناسیونال واقعی «بلشویکی – لنینیستی» خواهد شد؟ شاید انترناسیونال چهارم به «مرکز لنین‌گرا» دیگری می‌پیوندد که، تحت شعار تروتسکی- زینویف باشد، و اکنون دسیسه‌های جدیدی علیه رهبران شوروی می‌چینند.

و این آش شله قلمکار رفرمیست و تروتسکیست رو به انحطاط می‌رود، این دسته از روشنفکران خشمگین می‌خواهند که رهبران توده‌ای بشوند، این ملغمه‌ای از احساسات، آرزوها، عقاید، برنامه‌هایی «طراحی کرده است»، که همه چیز را از طریق ریاکاری خورده است، و رفرمیسم را با عبارات پر سر و صدای «انقلابی» و «مارکسیستی» پوشانده است، و در نظر دارد که چیز متفاوتی از آن چه که شخصیت‌های اصلی در واقع معتقدند، حمل کند – این ترکیب که تنها نام کمونیست را لجن مال می‌کند، به همان اندازه‌ای آن تشکیلات بین‌المللی پیشرفته است که مقدر کرده است کارگران جهان را از کمونیسم بین‌الملل جدا سازد.

در این جا یک شباهت تاریخی خارج از بحث نیست. بین سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۴ تروتسکی رویایی داشت که اتحاد تمام جناح‌های منشویکی و برخی از بلشویک‌های «بهتر» (آن‌هایی که او امیدوار بود از لنین جدا شوند) روسیه را در یک حزب بزرگ متحد سازد، که او، تروتسکی، رهبر شناخته شده باشد. سپس تروتسکی جناح کوچک خود را داشت، و نشریه‌ای در وین منتشر کرد. تروتسکی به بلوک چندین جناح منشویکی معروف به بلوک اوت پیوست. تروتسکی سپس شروع به موعظه کرد تا بلشویک‌ها از لنین (کسی را که تروتسکی رهبر «جناح ارتجاعی» حزب سوسیال دمکرات می‌خواند) جدا شوند تا به زاده افکار او بپیوندند. استدلال تروتسکی در آن زمان بسیار زیاد شباهت دارد با امروز که انترناسیونال چهارم را شرح می‌دهد. تروتسکی براین باور بود که او «کلاً» نماینده مارکسیسم بود. بلشویک‌ها، از نظر او، یکجانبه بودند؛ منشویک‌ها نیز یکجانبه بودند. او، تروتسکی، بتنهایی یک مارکسیست تمام عیار بود.

تروتسکی تصور کلی خودش را در کلمات زیر فرموله کرد:

«موقعیتی که بر مبنای ترکیب دیالکتیکی از وظایف رفرمیستی و انقلابی جنبش است، بنظر هر دو آن‌ها [منشویک‌ها و بلشویک‌ها] «مصلحه گرایی» یا «جاده طلایی میانه» است. آن‌ها که مارکسیسم را به بخش‌هایی تقسیم کرده، آن‌ها صادقانه در شناخت آن شکست خورده‌اند وقتی که بنظر می‌رسد در شکل خود به عنوان یک کل بین آن‌ها ایستاده است.» (بوربا، روزنامه روسی منتشر شده توسط تروتسکی، شماره ۱، سال ۱۹۱۴).

در این جا، نیز، ما «وظایف انقلابی و رفرمیستی» داریم که در انترناسیونال چهارم ترکیب شده‌اند. این جا، همچنین، ما التماس به منشویک‌ها و بلشویک‌ها را داریم که یکجانبه نیستند، اما تروتسکی را به عنوان رهبر واقعی مارکسیستی بشناسند.

لنین جهت تنبیه این موضع کلماتی به اندازه کافی قوی پیدا نکرد:

«افرادی مانند تروتسکی با عبارات توخالی درباره حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه [می‌نویسند]، و با خزیدن بندهوار خود در برابر انحلال‌طلبان [راست‌گرایان افراطی منشویک] که هیچ چیز مشترکی با حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه ندارند، اکنون «مصیبت دوران ما» هستند. آن‌ها می‌خواهند با موعظه ارزان «مصلحه» برای خود مقامی بسازند- با هر

کس و ناکسی، با همه... در واقع، آن‌ها موعظه‌گران تسلیم در برابر انحلال‌طلبان هستند که در حال ساخت یک حزب کارگر استولپینی هستند [استولپین نخست وزیر تزار بود]» (مجموعه آثار وی. آی. لنین، نسخه روسی، جلد ۱۵، ص. ۱۹۷).

آن زمان مثل حالا موجی از جنبش انقلابی در حال خیزش بود. سیاه‌ترین زمان‌هایی که به دنبال انقلاب ۱۹۰۵ آمده بود، به پایان رسیده بود. احساس می‌شد که کارگران نیرویی تازه گرفته‌اند و آماده شروع دور جدیدی از انقلاب بودند. بلشویک‌ها خواسته‌های اساسی برای یک جمهوری، مصادره املاک زمینی بنفع دهقانان و هشت ساعت کار روزانه را به عنوان خواسته‌های حداکثر انقلاب بورژوازی-دمکراتیک قریب الوقوع به پیش کشیدند. تروتسکی در آن زمان درست مانند حالا فکر می‌کرد که کارگران آماده نبرد جهت خواسته‌های حداکثر انقلاب قریب الوقوع نیستند (که امروز انقلاب سوسیالیستی پرولتری است). تروتسکی شعار «آزادی تجمع، انجمن و اعتصاب» - و نه بیشتر را به پیش کشید. تروتسکی تصور می‌کرد که این گامی بسوی مبارزه برای یک جمهوری است. تروتسکی در نشریه وین خود، پراودا، ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ نوشت، «تا آن مبارزه برای یک جمهوری، ممکن است از چند شعار انتخابی یک شعار آشکار نباشد، لازم است که شما، طبقه - کارگران آگاه، به توده‌ها آموزش دهید که در تمرین خودشان ضرورت آزادی انتلاف و مبارزه برای این خواست طبقاتی حیاتی» را درک کنند - و پیش‌گام پند کنونی او آن بود که توده‌ها «از منطق دمکراتیک خودشان» نتیجه‌گیری کنند. لنین، در انتقاد به این شعار، اشاره کرد که «عبارت انقلابی در این جا در خدمت پوشش و توجیه دغل‌کاری انحلال‌طلبی است، تا افکار کارگران را با آشغال پُر کند.

در جمع‌بندی شخصیت تروتسکی، لنین گفت:

«این غیرممکن‌ست که با تروتسکی درباره اصول بحث کرد، برای این که او به هیچ وجه چشم اندازی ندارد. این ممکن و ضروری است که با انحلال‌طلبان متقاعد و اُنزوویست‌ها [یک گروه از بلشویک‌ها که خواهان فراخواندن نمایندگان بلشویک از دوما بودند] بحث کرد. اما با کسی که فقط بر اشتباهات هر دو آن‌ها سرپوش می‌نهد، نمی‌توان بحث کرد: باید او را به عنوان پائین‌ترین سیاستمدار افشاء نمود.» (مجموعه آثار وی. آی. لنین، نسخه روسی، جلد ۱۵، ص. ۳۰۳-۳۰۴).

امروز باید تروتسکی را به عنوان یک ضد انقلاب خائن افشاء نمود که الهام‌بخش قتل رهبران انقلابی است.

تاریخ نویسی به سبک تروتسکی

«تروتسکی بلشویسم را تحریف می‌کند، بدین جهت که او هرگز قادر نشده بود دیدگاه قاطعی از نقش پرولتاریا در انقلاب بورژوازی روسیه داشته باشد. با این حال، بسیار بدتر از این، تحریف تروتسکی از تاریخ آن انقلاب است.» (وی. آی. لنین، مجموعه آثار، چاپ روسی، جلد ۱۵، ص. ۱۵) (تأکید از ما).

تروتسکی جهت مؤثرتر کردن تحریف بلشویسم، متعهد شد که تاریخ آن را تحریف کند. دوباره ما باید خودمان را به چند مثال محدود کنیم.

ایده یک قیام مسلحانه در روزهای ۱۹۱۷ چگونه شکل گرفت؟ این چیزی‌ست که داستان تروتسکی می‌گوید:

«به محض دستور خروج پرسنل نظامی [از پتروگراد] توسط مرکز ستاد به کمیته اجرایی شورای پتروگراد اطلاع داد... روشن گردید که این مسئله در توسعه بیشتر خود اهمیت سیاسی تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت. ایده یک قیام از آن لحظه شروع کرد به شکل گرفتن. دیگر لازم نبود که اطاق هیئت مشورت شورایی اختراع نمود. هدف واقعی کمیته آینده بصراحت بیان شد، وقتی که در همان جلسه تروتسکی در باره خروج بلشویک‌ها از قبل از مجلس [یک هیئت مشورتی تشکیل شده توسط کرنسکی - ام جی. ا] با فریاد: «زنده باد مبارزه مستقیم و آزاد جهت یک قدرت انقلابی در سرتاسر کشور»! گزارش خود را تمام کرد. این ترجمه‌ای بود به زبان قانونی شوروی این شعار: «زنده باد مبارزه مسلحانه» (لئون تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، جلد سوم، ص. ۹۲).

تروتسکی فریادی زد - و آن باعث شروع مبارزه مسلحانه شد. خود تروتسکی همچنین می‌گوید. وی سپس به بطور ساده درباره نقش خود در انقلاب ادامه می‌دهد و می‌گوید.

«تروتسکی برخی از قطعنامه‌های عمومی مختصر را فرموله کرده بود... تروتسکی به سخنرانی ادامه داد. جمع کثیری همچنان دستان خود را در هوا نگه داشته بودند. تروتسکی شمرده شمرده هر کلمه‌ای را فریاد زد: بگذار این رأی شما سوگندتان باشد... عده زیادی دستان خود را بالا نگه داشتند. آن‌ها موافق بودند. آن‌ها سوگند خوردند.» (تروتسکی در این جا از سوخائف، منشویک نقل می‌کند). «تروتسکی متوجه شد تا این مسئله را در نظر بگیرد... تروتسکی سپس نقش قاطعی بازی کرد. پندی که او به ما داد محصول بینش انقلابی او بود.» (تروتسکی به آنتونف اشاره می‌کند). پیش‌نویس طرح عملی «توسط تروتسکی ویرایش شده بود». «رئیس، تروتسکی، داشت نزدیک اتوموبیل می‌شد...».

بنظر می‌رسد که مرد دیگری در انقلاب بوده است – لنین. اما لنین در نوشته‌های تروتسکی در مقایسه با تروتسکی پراهمیت، تا اندازه‌ای بی‌اهمیت بنظر می‌آید. استالین دو نقل قول تروتسکی را درباره لنین ذکر می‌کند:

«آیا می‌خواهید بدانید که چگونه حزب ما تصمیم به مسئله رهایی از شر مجلس مؤسسان گرفت؟ به تروتسکی رجوع کنید:

«لنین گفت: “البته، این لازمست که مجلس مؤسسان را پراکنده کنیم، اما در مورد انقلابیون سوسیالیست چپ چکار کنیم؟

«با این حال، ما توسط ناتهانسون پیرمرد بسیار دل‌داری شدیم. او آمد که ما را “دل‌داری” بدهد و درست در آغاز گفت:

«شما می‌بینید که احتمالاً لازم می‌شود که با زور مجلس مؤسسان را پراکنده کنید.».

«لنین فریاد زد “آفرین”، “شما نمی‌توانید از حقیقت فرار کنید”. اما آیا مردم شما موافق این کارند؟»

«برخی از مردم ما مرددند، اما من فکر می‌کنم که در پایان آن‌ها موافقت می‌کنند»، “ناتهانسون پاسخ داد.”

«این سبکی است که برخی از افراد تاریخ را می‌نویسند.»

«آیا می‌خواهید بدانید که حزب چگونه تصمیم به مسئله شورای عالی جنگ گرفت؟ فقط به حرف‌های تروتسکی گوش کنید:

«هر بار پس از آنکه من از دفتر مرکزی دیدن می‌کردم، عادت داشتم به ولادیمیر ایلیچ بگویم: بدون ارتش مردان با تجربه و واجد شرایط، ما نمی‌توانیم قادر باشیم از این هرج و مرج بیرون بیاییم.».

«این ظاهراً درست است. اگر آن‌ها فقط بما خیانت نکنند.».

«بگذارید به هر کدام از آن‌ها کمیسری اختصاص دهیم.».

«لنین گفت: باز هم بهتر است دوتا باشند، “و بگذار آن‌ها با اراده محکم به آن بچسبند. نمی‌شود که ما کمونیست‌هایی با اراده محکم نداشته باشیم.”».

«بدین دلیل است که شورای عالی نظامی ساخته شد.».

«این آن گونه‌ایست که تروتسکی تاریخ را می‌نویسد.».

چه نیازی داشت که تروتسکی این داستان‌های شبانه عربی را بنویسد، تا لنین را بی اعتبار سازد؟» (جوزف استالین، انقلاب اکتبر، تروتسکیسم یا لینینیسم، ۲۶ نوامبر، ۱۹۲۴، ص. ۹۳).

پاسخ در گُل مقام یا حرفه تروتسکی نهفته است.

به منظور اثبات این که تروتسکی نویسنده تئوری انقلاب بورژوا-دمکراتیکی است که به انقلاب سوسیالیستی انتقال می‌یابد، او شرح تاریخ بلشویسم را در پائین آورده است:

«حزب بلشویک از سال ۱۹۰۵ مبارزه‌ای را علیه اتوکراسی (حکومت مطلقه) تحت شعار “دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقان”، براه انداخت. این شعار، همچنین زمینه نظری (تئوریک) آن، ناشی از لنین است. در مخالفت با منشویک‌ها، که پلخائف، نظریه پرداز (تئوریسین) آن‌ها سرسختانه مخالف ایده اشتباه امکان انجام انقلاب بورژوایی بدون بورژوازی بود، لنین مطرح ساخت که بورژوازی روسیه در حال حاضر قادر به هدایت انقلاب خود نیست. تنها پرولتاریا و دهقانان در اتحاد نزدیک باهم می‌توانند انقلاب دمکراتیک را علیه سلطنت و مالکان به انجام برسانند. پیروزی این اتحاد، طبق گفته لنین، باید یک دیکتاتوری دمکراتیک را دایر کند، که نه تنها مشابه با دیکتاتوری پرولتاریا نیست، بلکه بشدت در تضاد با آن است، برای این که مسئله اش نه ایجاد یک جامعه سوسیالیستی، یا حتی نه ایجاد اشکال انتقال به چنین جامعه‌ای، بلکه صرفاً یک

پاکسازی بی‌رحمانه از اصطبل‌های آجیان قرون وسطایی است (اصطبل‌های پادشاهان آجیین ها، اشاره به افسانه یونانی است – پادشاه آجیان برای ۳۰ سال اصطبل ۳۰۰۰ گاو را تمیز نکرده بود و هرکول با تغییر مسیر رودخانه آن‌ها را تمیز کرد – م)».

«ایده مردمی و حتی برسمیت شناخته شده از هژمونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک نمی‌توانست، متعاقباً، چیزی بیشتر از معنای حزب کارگران باشد که دهقانان را با یک سلاح سیاسی از زرادخانه‌اش کمک می‌کند، به آن‌ها بهترین ابزار و روش‌ها را جهت انحلال جامعه فئودالی پیشنهاد می‌دهد، و به آن‌ها یاد می‌دهد که چگونه این ابزار و روش‌ها را اعمال نماید. بهرحال، صحبت از نقش رهبری پرولتاریا در انقلاب بورژوایی به هیچ وجه به معنای آن نیست که پرولتاریا از قیام دهقانان استفاده می‌کند تا با حمایتش دستور روز وظیفه تاریخی خود را بنا کند – که به معنای انتقال مستقیم به یک جامعه سوسیالیستی است. هژمونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک بشدت متمایز از دیکتاتوری پرولتاریا است، و بطور بحث انگیزی در تضاد با آن است. حزب بلشویک در این ایده‌ها از بهار ۱۹۰۵ آموزش دیده است.» [تأکید از ا. جی. ا.] (لئون تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، جلد ۱، ص ۳۱۵-۳۱۴).

تروتسکی می‌خواهد بما بقبولاند که قبل از ۱۹۱۷، بلشویک‌ها هرگز به پرولتاریا نمی‌آموختند که باید از هژمونی خود در یک انقلاب بورژوا دمکراتیک استفاده کند تا دستور روز انتقال مستقیم به یک انقلاب سوسیالیستی را برقرار سازد. مقایسه کنید با آن چیزی که ما از لنین درباره انتقال بلافاصله از انقلاب بورژوا دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی ذکر کردیم. بویژه مقایسه کنید با آن چیزی که در زیر می‌آید:

«از انقلاب دمکراتیک ما بلافاصله شروع می‌کنیم، درست مطابق با اندازه قدرت خودمان. قدرت پرولتاریای آگاه و سازمان یافته... ما، با تمام قدرتمان، به کلیه دهقانان کمک می‌کنیم تا انقلاب دمکراتیک را به انجام برسانند، تا ما، حزب پرولتاریا، آسان‌تر بتوانیم، با سرعت هرچه بیشتر، قادر شویم به یک وظیفه بالاتر جدید- انقلاب سوسیالیستی گذر کنیم.»

لنین در بیان تمسخر و تحقیر خود برای روش‌های تروتسکی خستگی‌ناپذیر بود. لنین از «سیاست‌های ماجراجویانه» جناح تروتسکی صحبت کرد. لنین درباره «خیانت دقیق» تروتسکی صحبت کرد. لنین گفت که تروتسکی «مرتکب سرقت ادبی» می‌شود. لنین تروتسکی را شناخته بود.

تروتسکی، تاریخ لنینیسم، تاریخ بزرگترین دستاورد پرولتاریای جهان را تحریف کرد – که به بورژوازی خدمت کند و تروتسکی را بزرگ جلوه دهد.

«این تروتسکی رذیل، همان‌گونه که مانویلسکی در سیزدهمین پلنوم کمترین او را خطاب نمود، و شرکای رنگارنگش، این را وظیفه خود کرده‌اند تا به استالین، بزرگترین رهبر زنده انقلاب تهمت و افترا بزنند و وی را بدنام کنند. اما بیهوده است. استالین تجسم چیزیست که برای بورژوازی نفرت انگیزترین است- انقلاب پرولتری تحت رهبری کمونیسم، اتمام ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بلشویزه کردن احزاب کمونیست در کشورهای سرمایه‌داری، مبارزه بی‌امان جهت خط درست لنینیستی، ادامه تهاجم علیه سرمایه‌داری توسط نیروهای پرولتری در یک جبهه جهانی گسترده، که خلق‌های ستمدیده کشورهای استعماری و نیمه استعماری در این جبهه گنجانیده شده‌اند.

اگر چیزی درباره استالین بطور گسترده‌ای شناخته شده است، این اراده پولادین اوست، ایستادگی او در انجام یک برنامه، قدرت محرک عظیم او که مشغول کننده منابع خلاق و شور و شوق میلیون‌ها نفر است.»

ببینید که تحریف کنندگان تاریخ چگونه شخصیت استالین را توصیف می‌کنند:

«استالین زمانی که با مسائل روبرو می‌شود، همیشه عقب نشینی می‌کند- نه از طریق فقدان شخصیت مانند مورد کامنف، بلکه، از طریق محدودیت افق دید و عدم تخیل خلاق. احتیاط مشکوک او تقریباً بطور ارگانیکی وی را در لحظات تصمیم‌گیری‌های بزرگ و اختلاف عمیق عقاید، وی وادار به کنارگیری و پنهان شدن می‌نماید، تا منتظر بماند، و در صورت امکان خود را در برابر هر دو نتیجه بیمه کند.» (لئون تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، جلد ۳، ص ۱۶۴).

رزمنده‌ای که، همراه با لنین، انقلاب اکتبر را هدایت نمود، کسی است که «همیشه عقب نشینی می‌کند». استراتژیست بزرگ جنگ داخلی، کسی که طرح اقدام نظامی او، سرعت و قاطعانه اجرا می‌شد، و پیروزی‌های قاطعی در جبهه چندین صد مایلی در جنوب روسیه علیه نیروهای سفید ژنرال دنکین بدست آورده است، کسی است که «در لحظات تصمیم‌گیری‌های

بزرگ»، «پنهان می‌شود» و کنارگیری می‌کند. بانی طرح پنج ساله، یک متعهد مهم در مقیاسی بی‌سابقه، که صد و شصت و شش (۱۶۶) میلیون نفر را بکار می‌گمارد تا جهت بازسازی یک ششم کره زمین طبق یک طرح اجتماعی مطمئن انجام وظیفه کنند، کسی است که از «عدم تخیل خلاق» رنج می‌برد. یک انقلابی که آخرین جنگ طبقاتی بزرگ در انقلاب- انحلال کولاک‌ها را به عنوان یک طبقه را بدوش کشید- به عنوان مردی به تصویر کشیده شده است که دوست دارد «منتظر بماند»، تا خودش را «علیه هر دو نتیجه» بیمه کند. رهبر بی‌باکی که همیشه مبارزات ایدئولوژیکی علیه فرصت‌طلبی/اپورتونیزم کرد، کسی که اپورتونیزم نامرئی را علی‌رغم این که هر چقدر هم زیرکانه و در خفاء باشد، کشف کرده و تشخیص می‌دهد، کسی که در همان اوایل مراحل اپوزیسیون تروتسکی با روشنی شگفت‌انگیزی پیش‌بینی کرد که این اپوزیسیون تبدیل به «نقطه صف آرابی عناصر غیرپرولتری می‌شود که سعی در انحلال دیکتاتوری پرولتاریا» دارد، به عنوان فردی توصیف می‌شود که نمی‌تواند تصمیم‌گیری کند. سازنده زندگی اقلیت‌های ملی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، مردی که روش‌های عملی راه حل لنینیستی مسئله ملی را بکار گرفت و رهبری ساخت سوسیالیسم در سبکی جهت ایجاد یک زندگی ثروتمند، رنگارنگ، چند فرهنگی در میان صد ملیت مختلف در امور توسعه اقتصادی، زبان، تاریخ، عادات و رسوم، اما متحد در کار مشترک برای یک آینده زیبا را داشته است، کسی است که از «محدودیت افق دید» رنج می‌برد. رهبر جهانی که هر توصیه او به هر حزب کمینترن درباره هر مشکلی درست، روشن، و متعادل است، و مسیر را به مبارزات طبقاتی قاطع‌تر و جدید نشان می‌دهد، اعلام می‌شود که مرد «احتیاط مشکوک» است.

این آنگونه‌ای‌ست که تروتسکی تاریخ می‌نویسد.

هدف همه این افتراها چیست؟ کиров را نیکلایف کشت. آیا تروتسکیست‌ها آگاهانه یک فضای روانی ایجاد می‌کنند که برخی از دیوانه‌ها را تحریک کنند تا برای قتل استالین تلاش کنند؟

خطر تروتسکیسم

«در روسیه هیچ‌کس جرأت نمی‌کند بلند صحبت کند».

«کارگران روسیه دارای خانه‌های بد، لباس‌های بد، و مواد غذایی بد هستند. و بر اثر سوء تغذیه و شرایط بد بهداشتی، بیماری‌های مُسری در میان آن‌ها افزایش می‌یابد».

«کارگران صنایع سنگین، بجای داشتن چشم اندازه‌های زیبا و بویژه امتیازات سودمند، یک کار رسمی ۸ ساعته روزانه، باضافه ۲ ساعت اضافه کار انجام می‌دهند - کارهای شاق و فوق العاده هولناک، تحت شرایطی که بطور دائم فاقد مواد و ابزار ضروری‌ست، جایی که ماشین‌ها و دستگاه‌ها همیشه کارآبی ندارند، مکان‌های کار فاقد گرما و تهویه هستند».

«برنامه کولاک‌زدایی و اشتراکی کردن در مقیاس بزرگ، روسیه را از کشوری که دارای کشاورزی توسعه یافته بود، به کشوری تبدیل کرده است که بشدت ویران گشته است. بجای محسنات و مزایای وعده داده شده متعاقب خلاقیت اشتراکی و کاربرد وسیع از ماشین آلات کشاورزی، دهقانان خسته شده و از نفس افتاده‌اند. کار شاق اجباری در مزارع اشتراکی منجر به وضعیتی شده است که دهقانان نمی‌توانند ضروری‌ترین محصولات را تولید نمایند».

چه کسانی این بیانی‌ها را می‌نویسند؟ آیا سرچشمه این اتهامات فرقه‌های تروتسکیستی است؟ این افتراها خیلی شبیه به اظهارات تروتسکی‌اند. بخاطر بیاورید که تروتسکی درباره «بوروکراسی»، درباره این که دمکراسی سرکوب شده است، و درباره عدم وجود ابتدایی‌ترین حقوق تحت رژیم «استالینیست» در روسیه نوشته است. آیا این یاد آور آن بیانی‌های نیست که «در روسیه هیچ‌کس جرأت نمی‌کند بلند صحبت کند»؟

و حال درباره وضعیت اقتصادی. بخاطر بیاورید آن چه را که تروتسکی درباره شرایط کارگران نوشت.

«وظایف اقتصادی بدون در نظر گرفتن هر حساب و کتابی و معیارهای واقعی تنظیم شده‌اند. یک بار سنگین غیرانسانی بر روی شانه‌های کارگران گذاشته‌اند... سوء تغذیه باضافه کارهای شاق اجباری. ترکیبی از این دو شرایط کافی‌ست که خود تولید کنندگان را خسته و از دستگاه‌ها دور نگه دارد... شخص نمی‌تواند به چشمان خود اعتماد کند... تغذیه بد و خستگی عصبی، موجد بی‌علاقه‌گی نسبت به محیط کار می‌شود. در نتیجه، نه تنها کارخانه‌های قدیمی، بلکه همچنین کارخانه‌های جدید

هم که طبق آخرین مدل در فن آوری ساخته شده‌اند، بسرعت در کشور روبه مرگ‌اند» (لئون تروتسکی، اقتصاد شوروی در خطر، ص. ۲۱).

و این آن‌چیزی‌ست که تروتسکی درباره وضعیت دهقانان نوشت:

«تعقیب طولانی مدت پس از شکست پیشه اشتراکی کردن، بدون در نظر گرفتن پتانسیل اقتصادی و فرهنگی ناشی از اقتصاد روستایی در واقع منجر به عواقب مخرب گشته است. و این انگیزه تولید کنندگان کالایی کوچک را بسیار قبل از این که قادر به تعویض آن‌ها با دیگر محرک‌ها و محرک‌های اقتصادی باشند، نابود کرده است. این فشار اداری، که خودش را به سرعت در صنعت خسته می‌کند، بنظر می‌رسد که کاملاً در حوزه اقتصاد روستایی فاقد قدرت باشد... اشتراکی کردن صد در صد منجر به صد در صد رشد علف‌های هرز مزارع شده است». (همانجا، ص. ۲۳).

آیا هیچ فرق اساسی بین این دو نقل قول و نقل قول ابتدای این بخش وجود دارد؟ مشکل است که هیچ فرقی را تشخیص داد. معنایش یکسان است. خلاصه‌اش همان است. اما با این حال، چهار نقل قول اول از یک نگارش بنام فاشیست روسی در آمریکا و بزبان روسی گرفته شده (مجله فوق در پاتتم، کونیکتیوات، توسط فردی بنام ای. ونسیاتسکی منتشر شده است).

فاشیست‌های روسیه و «رهبر خود خوانده انقلاب روسیه»، لئون تروتسکی، یکسان و با یک زبان صحبت می‌کنند.

تفاوت آن‌ها در چیست؟ یکی مایل است فکر کند که فاشیست‌ها بنام دیکتاتوری سرمایه‌داری صحبت می‌کنند، درحالی‌که تروتسکی بنام کارگران و دهقانان روسیه صحبت می‌کند. اما فاشیست‌ها، نیز، ادعا می‌کنند که بنام توده‌ها صحبت می‌کنند. آن‌ها در انتشارات خود به عنوان قهرمانان بزرگ مستضعفان و استثمارشدگان – ظاهر می‌شوند – اما از نظر آن‌ها، بلشویک‌ها با استالین در رهبری آنان – سرکوبگر و استثمارکننده‌اند. فاشیست‌ها نیز، از دموکراسی نام می‌برند. آن‌ها حتی می‌گویند که علیه شوراهای نیستند. آن‌ها فقط «آزادی نامحدود رأی دادن و حق انتخاب غیرحزبی‌ها را در شوراهای» – یک مطالبه تروتسکیستی می‌خوانند.

آیا فاشیست‌ها دوستان توده‌های روسیه هستند؟ ما فکر نمی‌کنیم هیچ شخص روشنفکری این را باور کند. آیا تروتسکی دوست توده‌های روسیه است؟ برخی‌ها چنین فکر می‌کنند، اما این واقعیت را نباید فراموش کرد که اظهارات تروتسکی بسیار نزدیک به اظهارات فاشیست‌هاست، و باید به آن‌ها به عنوان هدف واقعی تروتسکی تردید نمود.

تفاوت بین فاشیست‌ها و تروتسکیست‌ها این‌ست – که فریبکاری فاشیستی به آسانی توسط هر شخص متفکری شناسایی می‌شود، درحالی‌که فریبکاری تروتسکیستی به آسانی قابل تشخیص نیست، زیرا که با عبارات «انقلابی»، «مارکسیستی»، و حتی لنینیستی مستور شده‌اند.

خطر تروتسکیسم بدین‌صورت است.

دست‌آورد پرولتاریای جهان در اکتبر ۱۹۱۷ یک پیروزی بزرگ جهانی بود: انقلاب بلشویکی که دیکتاتوری پرولتاریا را تأسیس نمود. برای بیش از ۱۷ سال دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور بزرگ حکومت کرده است. موفقیت‌هایی که نمی‌توان خواب آن را تحت رژیم سابق دید، در دوره نسبتاً کوتاه پس از پایان جنگ داخلی میسر گشت. پیشرفت صنعتی که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تا آن جایی که متالوژی (فن استخراج و ذوب فلزات) سنگین در نظر دارد، به اولین کشور در اروپا و دومین کشور در جهان تبدیل ساخته است، در واقع سرزمین وسیعی را بازسازی کرده است، قبل از این که هنوز فرصت‌های بزرگ‌تر و شگفت‌انگیزتری باز شود. پیشرفت کشاورزی، که کشور بیست میلیون دهقان مالکان کوچک عقب مانده منحصراً را به مدرن‌ترین کشاورزی اشتراکی در مقیاس بزرگ تبدیل نموده، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را بر بنیانی استوار باتوجه به مواد غذایی و مواد اولیه در جهان ثبت کرده، و آن را تا حد زیادی، مستقل از شرایط آب و هوایی ساخته است. فرهنگ به بالاترین سطح ارتقاء یافته است، که در بسیاری جهات کشور را فراتر از هر جهان سرمایه‌داری شناخته شده قرار داده است.

همه این‌ها بدون مبارزه بدست نمی‌آمد. مبارزه علیه صاحبان سابق ثروت، مبارزه علیه ارتش سفید مالکان و سرمایه‌داران. مبارزه علیه ارتش‌های امپریالیستی متجاوز. مبارزه علیه دشمنانی که در هر شکافی از زندگی شوروی نفوذ کرده بودند تا آسیب برسانند و نابود کنند و ویرانی ببار بیاورند. مبارزه علیه استثمارگران روستا، کولاک‌ها. مبارزه علیه خرابکاران روشنفکری که نسبت به حکومت کارگران، هر گونه ایستادگی احتمالی را ارائه می‌دادند. مبارزه علیه بی‌کفایتی، کمبود آموزش، کمبود آموزش برای کارگران. مبارزه علیه عقب‌ماندگی دهقانان. مبارزه علیه عادات قدیمی، آداب و رسوم قدیمی

صدساله، تبعیضات، خرافات. مبارزه علیه عناصر بیگانه در درون حزب کمونیست که وحدت حزب را تهدید می‌کرد و بنابراین، مانع پیشرفت انقلاب می‌گشت.

تحت رهبری حزب بلشویک، با لنین و استالین و سپس با استالین در رهبری آن، بر همه این مشکلات غلبه یافتند. برنده اغلب جنگ‌ها شدند، پایه‌های سوسیالیسم گذاشته شد، ساختمان سوسیالیسم تقریباً تکمیل یافت. زحمتکشان اتحاد جماهیر شوروی به عصری جدیدی از فراوانی، از فرهنگ بالاتر، از یک زندگی زیبا تر و رنگارنگ وارد شدند.

اگر پایه و اساس جهت کالاهای بیشتر و بهتر برای خشنود کردن توده نباشد، پس این پیشرفت اقتصادی برای چیست؟ این پیشرفت فرهنگی برای چیست، اگر وسیله‌ای جهت ارتقاء بشریت شوروی به سطحی بالاتر و انسانی‌تر نباشد؟ منظور از این نظام چیست، اگر باز هم جاده بازی جهت پیشرفتهای بزرگتر، و هنوز هم حیرت آورتر نباشد؟

این دستاوردها را با سقوط صنعت و کشاورزی جهان سرمایه‌داری مقایسه کنید، با کارخانه‌هایی که تعطیل می‌شوند، مزارع پنبه و مزارع گندم زیر شخم، گندم‌ها سوخته می‌شود، شیرها به رودخانه ریخته می‌شوند، ده‌ها میلیون کارگر به دامن گرسنگی و بدبختی پرتاب می‌شوند، هزاران هزار می‌میرند، کودکان بی‌چاره‌اند، پسران و دختران جوان در خیابان‌ها پرسه می‌زنند، مدارس و دانشکده‌ها کاهش می‌یابند، معلم‌ها و تکنیسین‌ها، متخصصان بالا و هنرمندان، صفوف بیکاران را عریض‌تر می‌کنند و قادر به تولید فرهنگ نیستند. دستاوردهای شوروی را مقایسه کنید با این ائتلاف عظیم انرژی انسانی، هوش انسانی، امکانات انسانی- و اهمیت اتحاد جماهیر شوروی را که همچون آسمان روز روشن و شفاف ایستاده است.

اتحاد جماهیر شوروی مشعلی تابناک برای همه ستم‌دیدگان و استثمار شونده‌گان جهان است. اتحاد جماهیر شوروی به استثمار انسان توسط انسان پایان داده است. سرکوب اقلیت‌های ملی، مستعمرات و نیمه مستعمرات خاتمه یافته است. بخش‌های سابقاً تحت ستم روسیه توسط غیروس‌ها در باغ‌های واقعی از رهایی ملی سکنی گرفته‌اند، جایی‌که فرهنگ ملی شکوفا می‌شود. فرهنگی که در شکل ملی و در محتوا پرولتری است. مناطق سابقاً عقب‌مانده را توسعه داده که به سطح مناطق بسیار توسعه یافته برسند.

اتحاد جماهیر شوروی به عنوان سرمشقی برای توده‌های جهان برجسته می‌ماند. شوروی نشان می‌دهد که چگونه بردگی سرمایه‌داری و ستم ملی را می‌توان لغو کرد. حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به عنوان نمونه‌ای است که چگونه احزاب پرولتری در هر کشوری باید سازماندهی کند و چگونه آن‌ها باید مبارزات خود را به منظور دستیابی پیروزی طبقه کارگر و تأسیس دیکتاتوری پرولتاریا رهبری کنند. کمونیسم بین‌الملل سازمانی است که تمام احزاب کمونیست را متحد می‌سازد و آن‌ها را در یک حزب جهانی بلشویکی بزرگ، رهبر انقلاب جهانی می‌سازد.

یک گروه انقلابی منفرد در میان کارگران و ملیت‌های سرکوب شده در جهان وجود ندارد که با نمونه اتحاد جماهیر شوروی تحریک نشده باشد. یک عبارت تنها از شورش در میان توده‌ها وجود ندارد که متعاقب وجود احزاب کمونیست و کمونیسم بین‌الملل بسط نیافته باشد و آگاهی یافته‌تر و قاطع‌تر نشده باشد. اگر اتحاد جماهیر شوروی از صحنه سیاسی برچیده شود، حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نابود گردد، و کمونیسم بین‌الملل خرد شود- بزرگترین شکست را برای استثمارشوندگان، و بزرگترین پیروزی را برای استثمارکنندگان به ارمغان می‌آورد.

بدین دلیل است که جهان سرمایه‌داری از اتحاد جماهیر شوروی متنفر است. بدین جهت است که قدرت‌های امپریالیستی همواره علیه اتحاد جماهیر شوروی دسیسه می‌کنند. بدین دلیل است که آن‌ها فعالانه برای جنگ علیه اتحاد جماهیر شوروی آماده می‌شوند. آن‌ها دشمن خودشان را می‌شناسند. آن‌ها خطری را می‌شناسند که سلطه وجود واقعی آن‌ها را تهدید می‌کند. آن‌ها مایلند که دیکتاتوری پرولتاریای منفور را خرد کرده، تخریب، نابود، و از روی زمین پاک کنند.

کسی که به آنها کمک کند، دشمن طبقه کارگر و تمام ستم‌دیدگان است. تروتسکی و تروتسکیست‌ها به این اردوگاه تعلق دارند.

روشنفکرانی دل رحم و «منصف» وجود دارند، که فکر می‌کنند با تروتسکی منصفانه برخورد نشده است. این قهرمانان «بازی منصفانه» فراموش می‌کنند که این تروتسکی بود که با اتحاد جماهیر شوروی منصفانه برخورد نکرد. این تروتسکی بود که هرگز نسبت به کارگران روسیه و حزب کمونیست آن‌ها منصفانه برخورد نکرد. این تروتسکی بود که هرگز با رفتار و کردار عادلانه نیامد، اما همواره طرح‌های خود را پنهان می‌کرد. این تروتسکی بود که، در حالی که عضو کمیته مرکزی و دفتر سیاسی آن بود، علیه حزب و در نتیجه علیه اتحاد جماهیر شوروی، علیه حکومت پرولتاریا توطئه می‌کرد. وقتی که حزب کمونیست بالاخره مجبور به اخراج او شد، بدین دلیل بود که او تبدیل به یک خائن شده و به انقلاب خیانت کرده بود.

مهر خیانت بر پیشانی تروتسکی حک شده بود.

آن روشنفکرانی که بنظر می‌رسد مسحور برق دروغ ادبی تروتسکی شده‌اند، باید یک لحظه فکر کنند که در واقع فعالیت‌های او به کجا منتهی گشته است. تروتسکی باصطلاح می‌خواست قهرمان دموکراسی درون حزبی باشد. خود او چنین می‌گوید. اما وقتی که به اتحایه‌های کارگری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رسید، می‌خواست که آن‌ها را به یک دستگاه بوروکراتیک ناب تبدیل نماید، که ایده‌ها از بالا باشد، و بدین‌منظور پیشنهاد داد تا آن‌ها را «یک خانه تکانی شدید» بدهد، «آن‌ها را بشدت جلا» دهد. تروتسکی باصطلاح می‌خواست قهرمان سریع صنعتی سازی کشور باشد – وی اقدامات غلط و ذاتاً مخرب را به پیش برد. اما زمانی که، تحت رهبری حزب کمونیست و استالین، کشور صنعتی شد و پیشرفت فوق العاده‌ای نمود، وی خواستار توقف آن شد، از سرعت فوق العاده خطرناک ابراز تردید کرد و تأسف خورد. تروتسکی باصطلاح می‌خواست قهرمان اشتراکی کردن دارایی دهقانان باشد. اگر هم لازم شد از زور استفاده کند، که این رابطه بین کارگران و دهقانان فقیر متوسط و انقلاب را خراب می‌کرد. اما هنگامی که اشتراکی کردن سرانجام پیشرفت‌های سریعی کرد، وی فریاد زد که کشاورزی را تخریب و دهقانان را بیچاره نموده اند. تروتسکی می‌خواست که باصطلاح یک «انقلابی افراطی» باشد، یک اپوزیسیون چپ – که کمونیست بهتری از کمونیست‌های دیگر بنظر بیاید. اما فعالیت‌های تروتسکی تنها یک هدف داشت: تحلیل بردن، خرد کردن، تضعیف کردن و متعاقباً نابودی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی که بدون آن هیچ ساختمان سوسیالیستی و حتی اتحاد شوروی هم نمیتوانست وجود داشته باشد. تروتسکی باصطلاح می‌خواست علیه «بوروکراسی» در حزب و در دستگاه‌های دولتی باشد – خطری که حزب و دولت شوروی علیه آن مبارزه می‌کردند، و تقلیلش می‌دادند، و در حالی که وی، تروتسکی، میلیون‌ها بار اغراق می‌کند – اما چیزی که او سازماندهی می‌کرد فرقه‌ای کوچک از بوروکرات‌های خشمگین، خائنانی با توانایی‌های کم و جاه طلبی‌های عظیم، افراد بی‌خاصیتی بودند که نمی‌توانستند به رهبری در احزاب کمونیست برسند، موجوداتی که توسط همه فساد سیاستمداران سرمایه‌داری مسموم شده بودند و هیچ ارتباطی با توده‌ها نداشتند. تروتسکی باصطلاح می‌خواست با سیاست‌های کمونیسم بین‌الملل و احزاب کمونیست در کشورهای گوناگون ناراضی مخالفت کند زیرا – از نظر خودش، وی می‌گوید: آن‌ها به اندازه کافی رادیکال نیستند، اما هر زمان که حامیان او در هر نوع فعالیت در میان کارگران درگیر باشند، آن‌ها صادقانه و مطیعانه در جای پای ویلیام گرین، ماتیو ولز، جان لیویسیس و دیگر فریبکاران کارگری گام برمی‌دارند. تروتسکی باصطلاح می‌خواست بزرگترین حامی جبهه متحد باشد، اما کمونیسم بین‌الملل را متهم به نابودی انقلاب آلمان می‌کند که جبهه متحد را پیشنهاد نداده است. که اتهامی براساس دروغ‌های ساخته اوست. اما وقتی که یک جبهه متحد در حال توسعه است، مانند آنچه که در فرانسه و آمریکا، فرقه‌های او علیه جبهه متحد به فرم‌های می‌پیوندند، در نتیجه، سعی می‌کنند تا آچار فرانسه را در ماشین اتحاد کارگران جهت مبارزه مشترک بگذارند. تروتسکی باصطلاح می‌خواهد با کمونیسم بین‌الملل مخالفت کند بدین‌دلیل است که او می‌گوید، به اندازه کافی انقلاب را سرعت به پیش نمی‌برد، اما او خودش آن ابتکار بی‌ثمر، انترناسیونال چهار را ایجاد می‌کند، که نه به معنای مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی، بلکه، برای دموکراسی بورژوازی است؛ برای مثال: برای جاودان سازی استثمار و سرکوب همیشگی است. تروتسکی لباس لنین را بخود می‌پوشاند – کسی که بیشتر عمرش را با او جنگید و هرگز با او بطور کامل توافق نداشت – تروتسکی می‌تواند لاف بزند و خودستایی کند که سنت‌های لنین را به پیش می‌برد، اما او این کار را به منظور تخریب نابغه بزرگی می‌کند، کسی که ادامه دهنده کار لنین در عصر کنونی، کسی که رهبر توده‌های شوروی از یک پیروزی به پیروزی دیگری ست، و او ژوزف استالین می‌باشد.

مبادا کسی فکر کند که تروتسکیسم صرفاً با این و یا آن یکی از سیاست‌های دولت شوروی مخالف است، که این یک تبلیغ محض است. برای این که مطمئن شوید، تروتسکیسم از سلاح تبلیغات به عنوان «سلاح انتقاد» استفاده می‌کند، اما برای این تلاش می‌کند تا «انتقاد با سلاح» را جهت سرنگونی نظم شورایی به نیروی مسلح منتقل کند. قتل کیروف تنها یک مورد از روش‌های مبارزه تروتسکیسم است که علاقمند است آنرا توسعه داده، و چنین کرداری را گسترش دهند.

این دقیقاً جهت تحقق این هدف است که چنین «تحولاتی» توسط «انترناسیونال چهار» پی‌گیری می‌شود.

«آیا ممکن است که بوروکراسی را “بطریق مسالمت آمیز” لغو کرد؟ تروتسکی در اتحاد جماهیر شوروی و انترناسیونال چهار (انتشارات پیشگامان، نیویورک، نسخه انگلیسی، ۱۹۳۴) می‌پرسد و پاسخ منفی است. البته تروتسکی نمی‌گوید که آرزوی نابودی اتحاد جماهیر شوروی را دارد. تروتسکیست‌ها تنها درباره “بوروکراسی” صحبت می‌کنند، برای مثال، درباره حزب کمونیست و دستگاه‌های دولت شوروی. اما این کاملاً از ابتدا روشن است که، وقتی که این‌ها حذف شوند، نظم

شورایی سرنگون می‌شود. تروتسکی حامی تشکیل حزبی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است که این وظیفه را به انجام برساند. او می‌گوید: «وظیفه اساسی تاریخی این است که از میان عناصر سالم حزب قدیمی و از میان جوانان در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یک حزب انقلابی تأسیس گردد.» (همانجا، ص. ۲۴). این حزبی که تروتسکی «انقلابی» می‌خواند و از «عناصر سالم» ترکیب شده است، همانطوری‌ست که هیتلر حزب خود را «انقلابی» و «مملو از نیروی آلمانی» می‌نامد، می‌خواهد قدرت را نه با کیفیت حزب کمونیست موجود و نه با نهادهای دولتی شوروی بدست بیاورد. تروتسکی می‌گوید: «پس از تجربیات چند سال گذشته، بچگانه است تصور شود که بوروکراسی استالینیست را می‌توان از طریق کنگره حزبی یا شورایی «حذف کرد.» (ص. ۲۴). «هیچ راه معمولی» مطابق با قانون اساسی، جهت حذف گروه حاکم باقی نمانده است» (ص. ۲۵)، برای مثال، جهت حذف سازمان قدرت دیکتاتوری پرولتاریا. تروتسکی رُک و راست تزه‌های خودش را ارائه می‌دهد: «بوروکراسی [سازمان دولتی پرولتاریا و دهقان اشتراکی. ام. جی. اُ] را تنها با زور می‌توان مجبور به واگذار کردن قدرت به دست پیشگام پرولتاریا [دسیسه‌چین‌های ضدانقلاب و قاتلانی از نوع نیکولایف - ام. جی. اُ] کرد» (ص. ۲۵، تأکید از تروتسکی).

آیا تروتسکی انتظار جنگ داخلی را دارد؟ او ترجیح می‌دهد که آن را نام دیگری بنامد. او ترجیح می‌دهد که حامیان را با مجسم کردن وضعیتی تحریک کند که آن‌ها آن‌چنان قوی هستند که «دستگاه‌های استالینی [حزب و دولت] را بین زمین و هوا معلق سازند» - اما وی در همان زمان بسیار صریح است. «چنان چه این (دستگاه) هنوز به مقاومت ادامه دهد، بعد از آن لازم ست علیه آن نه اقدام به جنگ داخلی، بلکه اقداماتی از نوع پلیسی بکار گرفته شود»، برای مثال، از باتون، سلاح، و بمب‌های گازی استفاده کرد. اما فکر نکنید که تروتسکی از قیام مسلحانه علیه دولت شوروی شانه خالی می‌کند. او می‌گوید که قیام مسلحانه توجیه پذیر است. «در هر صورت چیزی که شامل می‌شود، شورش مسلحانه علیه دیکتاتوری پرولتاریا نیست، بلکه حذف رشد کینه‌جویی مستقر بر فراز آن است» (ص. ۲۵). تروتسکی می‌خواهد بما بقبولاند که قیام ضد انقلابیون - که به موجب ماهیت چیزها باید به مالکان قبلی، کارخانه‌داران، کولاک‌ها و مقامات دولت تزاری کمک شود - نه قیام علیه دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه حذف آن چیزی است که او ترجیح می‌دهد آنرا «رشد کینه‌جویی مستقر بر فراز آن» بخواند (او لنین را «رهبر جناح ارتجاعی» حزب سوسیال دمکرات خواند). اما لازم نیست که زیاد باهوش بود تا درک نمود که قیام مسلحانه علیه حزب کمونیست و دولت شوروی، استثمارگران قبلی را به قدرت برمی‌گرداند. فاشیست‌های روسیه در آمریکا نیز می‌گویند که آن‌ها می‌خواهند نظم شوروی را حفظ کنند. آن‌ها هم به اندازه تروتسکی سزاوار اعتبارند.

تروتسکی با تأیید صریح که امیدوار است جنگ، سرنگونی شوروی را تسهیل نماید، روشنایی مبهوت کننده‌ای بر تروتسکیسم انداخته است. تروتسکی در هذیانی از تحقق آرزویش می‌پرسد، کدام یک نزدیک‌تر است: سقوط نظام شوروی توسط خودش، بدون اقدام حزب جدید، یا ظهور چنین حزبی؟ یک انسان منطقی می‌گوید، هیچ‌کدام، برای اینکه نه خطر سقوط نظام شوروی وجود دارد و نه هیچ چشم‌اندازی از ضد انقلاب که هرگز شانس جهت ایجاد یک حزب توده‌ای در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی داشته باشد. اما تروتسکی زاویه‌ای دیگر از دیدگاه خود را در این جا آشکار می‌سازد: «یک آزمون مهم تاریخی - که ممکن‌ست یک جنگ باشد - رابط نیروها را تعیین می‌کند» (ص. ۲۶). پس این طور است. تروتسکیست‌ها امیدوارند که یک جنگ امپریالیستی شروع شود تا به ضد انقلاب کمک کند و نظام شوروی را سرنگون سازد. آن‌ها تلاش کردند که «انترناسیونال چهار» را سازماندهی کنند که «منتظر فراخوانی روشن» جهت حمله به اتحاد جماهیر شوروی است. ممکن است جنگ سبب فرصت مناسبی شود.

تروتسکیست‌ها هرگز تا چنین حدی خودشان را افشاء نکرده بودند.

تروتسکیسم همان‌کاری را می‌کند که ضد انقلابیون علنی انجام می‌دهند. در اصل فرقی بین تروتسکیسم و هیرستیسیم (۱۹۵۱-۱۹۵۱۸۶۳، طرفداران ویلیام راندلف هیرست - سرمایه‌دار متنفذ و صاحب رسانه در آمریکا) وجود ندارد. اما تروتسکیسم نشان‌دهنده آن خطر خاصی است که در لفافه به عنوان کمونیسم «چپ» پنهان شده است و درباره «انقلاب جهانی» عبارت پردازی تولید می‌کند.

سرمایه‌داران به گروه‌های گوناگونی از گماشتگان نیاز دارند که کارگران را فریب دهند، تا اتحاد آنان را نابود کنند، و آن‌ها را از مسیر مبارزه انقلابی منحرف سازند. سرمایه‌داران روزولت خود را با عبارات جدید برای بهبود سیاست‌های اقتصادی و عوام‌فریب «امنیت اجتماعی» دارند. جایی که کارگران دیگر علاقه‌ای به پذیرفتن عوام‌فریبی روزولت ندارند، سرمایه‌دارها عامل دیگری دارند، بوروکراسی اتحادیه‌ای که تظاهر می‌کند بنام کارگر صحبت می‌کند، در حالی‌که کارگران را به استثمارگران خود تحویل می‌دهد. جایی که کارگران پیشرفت بیشتری کرده‌اند، رهبران سوسیالیستی وجود دارند، که بنام «دمکراسی» (دمکراسی بورژوازی، دمکراسی استثمار کنندگان)، مانع پیوستن کارگران به حزب کمونیست و شرکت در مبارزات انقلابی علیه سرمایه‌داری جهت قدرت شورایی می‌شوند. هرجایی‌که کارگران بسیار رادیکالیزه باشند که حتی

فریب سوسیالیستی دیگر نمی‌تواند آن‌ها را به ارباب سرمایه‌داری زنجیر کند، دومی (سرمایه‌داری) عامل دیگری - تروتسکی و تروتسکیست‌ها را دارد. این‌ها بنام کمونیسم «چپ» می‌آیند. آنها به عنوان «لنینیست واقعی» می‌آیند. اما مفهوم فعالیت‌های آنها مشابه است. کمک به سرمایه‌داری با تضعیف تمام آن چیزهایی که واقعاً انقلابی‌اند، با ناامید کردن کارگران، با پراکندن وحشت در میان آن‌ها در رابطه با اتحاد جماهیر شوروی، با مجبور کردن آن‌ها به پیوستن به میوستیزها و عناصر مشابه - تحت پرچم ضد انقلابی «انترناسونال چهار».

تروتسکیسم ریشه در توده‌های پرولتری ندارد، اما خطرش برای حزب کمونیست، و به ویژه برای آن روشنفکران خرده بورژوازی که بسوی حزب کمونیست در کشورهای سرمایه‌داری می‌روند، را نباید ناچیز شمرد. این خرده بورژوازی است که از طریق تروتسکیسم، تلاش می‌کند نیروهای انقلابی را که علیه سرمایه‌داری بسیج می‌شوند، مختل کند و از روحیه بیاندازد. لنین می‌گوید که عناصر خرده بورژوازی «پرولتاریا را از همه طرف احاطه می‌کند... آنها را آلوده می‌سازد... آنها را تضعیف می‌کند، آن‌ها پیوسته پرولتاریا را به بُزدلی، اختلال، فردگرایی خرده بورژوازی عُود می‌دهد، از اشتیاق به بی‌میلی سوق می‌دهد». درستی این درباره کشورهای سرمایه‌داری کمتر از مورد جمهوری شوروی در سال ۱۹۲۰ نیست. خرده بورژوازی پرولتاریا را از همه طرف احاطه نموده و تروتسکیسم بطور مدام به عنوان بیان این نوع خاص از ضد انقلاب احیاء می‌شود. این طبیعی‌ست که روشنفکرانی که از پایگاه خرده بورژوازی می‌آیند، بویژه در معرض خطر تروتسکیسم قرار بگیرند. بسیاری از روشنفکران در بحران کنونی در امان نیستند. صدها هزار بیکار شده‌اند. فعالیت‌های علمی، فرهنگی، و آموزشی فلج شده‌اند. جوانان روشنفکر تقریباً هیچ امیدی به گرفتن شغلی ندارند که قابل توسعه استعداد آن‌ها باشد و منجر به یک زندگی راحت گردد، در نتیجه روشنفکران رادیکالیزه می‌شوند. اما، با توجه به این که خرده بورژوازی هستند، اغلب آن‌ها از حزب کمونیست، از تئوری و عملش فرار می‌کنند. این جاست که تروتسکیسم آماده است، و به روشنفکرانی از این نوع «راه خروجی» را نشان می‌دهد. برای آن‌ها ممکن می‌سازد که ژست کمونیستی بگیرند بدون آن که در مبارزه طبقاتی شرکت کرده باشند. به آن‌ها فرصت می‌دهد که بعنوان «منتقد» حزب کمونیست «از چپ» ژست بگیرند و در نتیجه تمایل آن‌ها را جهت تظاهر به «رادیکال» بودن ارضاء نماید. به آن‌ها پلاتفرمی می‌دهد که از طریق آن با حزب کمونیست مبارزه کنند و در نتیجه تمایلات خرده بورژوازی خودشان را ارضاء نمایند. بدون این که در همان زمان ضد انقلابی بنظر بیایند. به آن‌ها عباراتی دهن پُرکن درباره لنین و استالین، کمونیسم بین‌الملل و انقلاب جهانی ارائه می‌دهد، در حالی که عمیقاً در لجن‌زار خرده بورژوازی فرو رفته‌اند. و این باعث می‌شود که آن‌ها باور کنند که «کمونیست» هستند، در حالی که آئوکه رسان تمام نفرت خرده بورژوازی برای انضباط پرولتری و عمل انقلابی درست پرولتاریایی هستند.

و این دقیقاً دلیلی‌ست که چرا تروتسکیسم باید به عنوان دشمن طبقه کارگر شناخته شود، و چرا هرکسی که همدرد جنبش انقلابی استمارشدن و ستم‌دیگان سراسر جهان است، باید با تروتسکیسم مبارزه کند و از همکاری با آن اجتناب ورزد.

این باید وظیفه سترگ زحمتکشان هر کشوری باشد که حزب کمونیست را به عنوان بخشی از کمونیسم بین‌الملل بنا کنند، و در مبارزه علیه سرمایه‌داری و علیه تهدید نظام شوروی آن پیروی نمایند.

درباره نویسنده:

ألجین، موئیسای جی. (۱۸۷۸-۱۹۳۹)، در سال ۱۸۷۸ در شهرک یهودی نشین (شتلت) نزدیک کی‌یف، اکراین دنیا آمد. پس از حضور در مدرسه سنتی یهودیان (چدر) وارد دانشگاه کی‌یف شد، جایی که کار خود را بعنوان یک انقلابی آغاز کرد. در سال ۱۹۰۱، به عنوان رئیس کمیته مرکزی دانشجویان انتخاب شد، در حالی که همچنین عضو گروه انقلابی فربهیت بود. در آوریل سال ۱۹۰۳ رژیم تزاری به دلیل نقش او در تشکیل گروه‌های دفاع از خود یهودی دستور دستگیری او را صادر کرد، که در آن زمان مجبور به مهاجرت به ویلنا، لهستان شد.

در ویلنا او عضو بوند یهودی بود، و برای فعالیت‌هایش دستگیر شد. در طول انقلاب سال ۱۹۰۵ در وین بود، و تمام اعلامیه‌های صادر شده توسط بوند را در آن دوره تألیف و تصنیف می‌کرد.

از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۰ در هیلدبرگ تحصیل کرد، و در آلمان تا زمانی بود که جنگ جهانی اول شروع شد. او قادر به بازگشت به روسیه نبود، و در سال ۱۹۱۵، به آمریکا مهاجرت کرد، جایی که بلافاصله به روزنامه روزانه سوسیالیست «به پیش» کمک نمود.

در سال ۱۹۱۷ نویسنده اولین کتاب درباره انقلاب روسیه (روح انقلاب روسیه) بود و زمانی که فدراسیون سوسیالیستی یهودیان در سال ۱۹۲۱ انشعاب کرد، او رابطه‌اش را با «به پیش» قطع کرد و یکی از اعضای بنیان‌گذار حزب کارگران شد. او یکی از پیش‌تازان سازماندهی در بخش یهودیان حزب، و بنیان‌گذار روزنامه کمونیست روزانه ییدیش «صبح فریهیت»، و تا هنگام مرگ ویرایشگر آن بود. او همچنین برای سال‌ها یکی از اعضای کمیته ملی حزب کمونیست آمریکا بود.

گذشته از مقالات بی‌شمار روزنامه و سرمقالات، او کتاب‌های بسیاری نوشت، و مسئول ترجمه چندین جلد کتاب از مجموعه آثار لنین به انگلیسی، همچنین مترجم کتاب جنگ دهقانی انگلس در آلمان، ده روزی که دنیا را لرزاند از جان رید، و آوای وحش از جک لندن به ییدیش است. او در ۲۲ نوامبر، ۱۹۳۹ درگذشت. دهه‌ها پس از مرگش، و تا زمانی که روزنامه در سال ۱۹۸۸ بسته شد، عکس او در سرصفحه «فریهیت» چاپ می‌شد.